



www.rasekhon.net/software

ولایت فقیه

سایه
حقیقت
عظمی

در بیان حضرت امام خمینی (قدس سره)
ورهبیر معظم انقلاب (مدظله العالی)

۲۹
مباحث تمثیلی

تهیه و تدوین: دفتر فرهنگی فخر الأئمه علیهم السلام

رهبری آن چیزی است که در حقیقت سایه و نشانه
عالی‌ترین حقیقت عالم آفرینش است؛ یعنی مقام
ولایت عظمی و کبری؛ یعنی مقام مقدس نبوت و
مقام مقدس امامت معصوم.

چیزی که ما در همه مجاری خلقت و در همه آثار و
آیات الهی به عظمت او چیزی را سراغ نداریم.
این در زمان غیبت کبری بر حسب مفاهیم مورد قبول و
متسالم علیه ما یک نشانه‌ی، سایه‌ی، اثری دارد و او،
همین رهبری است که به انتخاب اهل حلّ و عقد و
خبرگان اتفاق می‌افتد.

رهبر معظم انقلاب (مدظله العالی)

ولایت فقیه

سایه حقیقت عظمی

در بیان حضرت امام خمینی (قدس سره) و رهبر معظم انقلاب (مدظله العالی)

کتاب چهارم: مسائل تکمیلی

واحد پژوهش دفتر فرهنگی فخرالائمہ (علیہم السلام)

ناشر اسوہ

نوبت چاپ اول - اسفند ماه ۱۳۸۸

شمارگان ۲۰۰۰ نسخه

پخش ۰۹۱۹۲۹۰۶۸۹۹

پست الکترونیک fakhr۱۳۷۹@gmail.com

قیمت (دوره پنج جلدی) ۶۵۰۰ تومان

فهرست

مقدمه ۳

فصل اول: نقش مردم در مشروعیت ولایت فقیه

۱. مفهوم مشروعیت ۷
۲. پایه‌های مشروعیت حکومت اسلامی (مردم‌سالاری دینی) ۷
- ۱-۲. حکم الهی ۱۴
- ۲-۲. خواست مردم ۱۸
۳. ریشه داشتن مشروعیت دیگر اجزای حکومت اسلامی در ولایت فقیه ۲۶

فصل دوم: رابطه مردم و حکومت در نظام مردم‌سالاری دینی

۱. نقش مردم در حکومت اسلامی ۳۲
- ۱-۱. ایجاد حکومت (گزینش بر اساس ضوابط و بیعت) ۳۴
- ۲-۱. تبعیت و اطاعت از اوامر ولی ۳۷
- ۳-۱. ارائه نظر مشورتی ۳۹
- ۴-۱. نظارت بر اجزای حکومت ۴۰
۲. وظایف حکومت اسلامی در قبال مردم ۴۰
- ۱-۲. زمینه‌سازی برای حضور و مشارکت مردم و توجه به خواست و نظر آنان ... ۴۰
- ۲-۲. خدمت‌گزاری به مردم؛ نه استیلا و حاکمیت ۴۲
- ۳-۲. تلاش برای تحقق اهداف دین در تشکیل حکومت اسلامی ۴۴
- ۱-۳-۲. تحقق عدالت ۵۰
- ۲-۳-۲. زمینه‌سازی برای رشد علمی و هدایت جامعه ۵۴
- ۳-۳-۲. ایجاد امنیت در جامعه ۵۹
- ۴-۳-۲. ایجاد رفاه و آسایش عمومی ۶۱

فصل سوم: شاخصه‌ها، معیارها و ارزش‌های مدیریت در نظام اسلامی

۱. اتصال به خدا و فداکاری بی‌ملاحظه در راه او ۶۵
۲. شجاعت ۶۸
۳. زهد و بی‌اعتنایی به دنیا ۶۹
۴. سابقه مجاهدت و سربلندی در میدان‌های گوناگون ۷۰

فصل چهارم: بحث احتمال خطای ولیّ فقیه

۱. راه‌های عمومی جلب هدایت الهی ۷۲
- ۱-۱. صبر و یقین ۷۲
- ۲-۱. استقامت ۷۳
- ۳-۱. تقوی و اخلاص ۷۴
۲. هدایت ویژه الهی در مصونیت بخشی به ولیّ فقیه از خطا ۷۸

فصل پنجم: علت فاصله داشتن وضع فعلی

با نقطه آرمانی حکومت اسلامی

۱. تحقق اهداف حکومت اسلامی، نیازمند زمانی طولانی ۸۱
۲. محدودیت اختیارات رهبری در قانون اساسی ۸۳

فصل ششم: انتقاد و سؤال از رهبری

۱. تفاوت «عیب‌جویی» و «سؤال» ۸۵
۲. لوازم نقد منصفانه ۸۷

فصل هفتم: آیین ولایت‌مداری

۱. تبیین زیبایی‌ها و جاذبه‌های ولایت فقیه ۹۰
۲. اثبات علمی ۹۱
۳. تبعیت عملی ۹۳
۴. دفاع از نظام، اصل ولایت فقیه و شخص ولیّ فقیه ۱۰۱
- بی‌نوشتها ۱۰۸

توجه:

- کلیه بیانات حضرت امام خمینی (قدس سره) با نشان «●» مشخص شده‌اند.
- بیانات و نوشتارهای رهبر معظم انقلاب (مدظله العالی) با نشان «■» مشخص می‌شوند.

مقدمه

نعمت الهی و هدیه‌ی والای شریعت ناب محمدی (صلی الله علیه و آله) اگر قدرشناسی نشود و شکرش بجای آورده نشود، بیم عذابی سخت و فتنه‌ای عظیم، اجتناب‌ناپذیر است.

اصل «ولایت فقیه»، این نقطه‌ی درخشان نظام اسلامی که در گذر زمان و حیات پربرکت خود، به خوبی ضرورت وجودی خود را به اثبات رسانده، برای تعالی و رشد هر چه والاتر این نهضت پویا نیز نیازمند تبیین، ترویج و تحقق علمی و عملی در عمق وجود آحاد و عناصر شکل‌دهنده و تعالی‌بخش این نظام به ویژه نخبگان علمی، فرهنگی و سیاسی است.

گرچه از زمان شکل‌گیری نظام جمهوری اسلامی، ده‌ها جلد کتاب و صدها منشور در این رهگذر به زیور طبع آراسته و کام تشنگان این زلال حقیقت را سیراب کرده است، لکن جایگاه اصلی مهندسی نظام و حفظ خط و جهت آن در معرکه‌های سخت و گذرگاه‌های وسوسه‌انگیز شیاطین عنود - که جز به هدم و نابودی این ملت قدرشناس و با ایمان و استوار نمی‌اندیشند، ایجاب می‌نماید تا این سبیل نجات و فلاح را در بیان و نگاه ژرف و دقیق هدایت‌یافتگان به این مقام رفیع، واکاوی نماییم.

چه اینکه ایشان حجت را تمام نموده و برایمان شبهه‌ای باقی نگذاشته‌اند، نکند ما نیز مخاطب کلام نورانی حضرت امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) قرارگیریم:

»

«... اگر علم و دانش را از معدنش به دست می‌آوردید؛ و آب را گوارا می‌نوشیدید و خیر و خوبی را از جایگاهش دریافت می‌کردید؛ و راه را از آن قسمت که روشن‌تر است، طی می‌کردید؛ و در راه حق، درست گام برمی‌داشتید؛ راه‌ها برای شما روشن می‌گشت و نشانه‌ها برای شما آشکار و اسلام برای شما می‌درخشید، و به خوشی و فراوانی می‌خوردید، و عائله‌مند گرفتاری در میان شما باقی نمی‌ماند، و به هیچ مسلمان و غیر مسلمانی که در عهد و پیمان شمایند، ستم نمی‌شد...»^۱

لذا بر آن شدیم تا در مجموعه‌ای مختصر - و به عنوان حلقه اول از کتب سطح‌بندی‌شده در موضوع ولایت فقیه - به ارائه دیدگاه مبارک حضرت امام خمینی (قدس سره) و خلف صالح و برحقش؛ رهبر معظم انقلاب (ادام الله ظلّه) بپردازیم.

برای تهیه این مجموعه، ابتدا مجموعه بیانات و نوشتارهای این دو بزرگوار جمع‌آوری و پس از تنظیم نمایه‌های موضوعی و فهرست‌نویسی از موضوعات، حداکثر دقت در طبقه‌بندی موضوعات و استخراج نظام موضوعات به عمل آمد تا محصول این پژوهش با منظومه فکری این بزرگواران انطباق بیشتری داشته‌باشد.

نکات قابل توجه در این اثر

۱. با مراجعه به بانک‌های سؤالات موجود در موضوع ولایت فقیه، چه در محیط‌های دانشجویی و چه در میان دیگر جوانان جامعه، می‌بینیم که امکان پاسخگویی کامل و دقیق به اکثر قریب به اتفاق پرسش‌های مطرح‌شده، از مجموعه بیانات این دو بزرگوار - که به حق، برجسته‌ترین کارشناسان دینی اند - وجود دارد؛ که این خود خبر از اشراف این بزرگواران نسبت به فضای ذهنی جوانان جامعه و دغدغه پاسخگویی به سؤالات رایج و شبهات پیدا و پنهان در این موضوع محوری معارف دین دارد.

۲. ارائه استدلال‌های محکم و قابل درک برای سطوح مختلف مخاطبین، که از ویژگی‌های کلام حضرت امام (قدس سره) و خلف صالح آن بزرگ‌مرد، رهبر معظم انقلاب (مدظله العالی) است.

۳. توجه به چالش‌های علمی و اجتماعی بحث ولایت فقیه و تبیین مدخل‌ها و شیوه‌های پاسخگویی به شبهات این حوزه با استنادات قوی از آیات و روایات در سرفصل‌های مختلف این موضوع، یکی دیگر از ویژگی‌های کم نظیر این اثر است.

۴. نظام موضوعات جامع و طبقه‌بندی علمی مباحث مطرح شده در بیانات این دو بزرگوار که دستیابی به مباحث موردنظر را برای مخاطب آسان می‌کند.

درباره جلد چهارم

همواره در خصوص نوع تعامل مردم و حکومت، بحث‌های جدی‌ای مطرح بوده است. نقش مردم در حکومت اسلامی و وظایف مقابل مردم و حکومت در نظام دینی نیز با نگاه‌های متفاوت و بعضاً متناقضی مواجه بوده است. این موضوع در کنار بحث «احتمال خطای ولی فقیه»،

موضوع «انتقاد از رهبری» و علت فاصله داشتن وضعیت فعلی جامعه، با نقطه آرمانی حکومت اسلامی، از سؤالات رایج در میان جوانان است؛ سؤالاتی که در این جلد مطرح و پاسخ‌های هر یک ارائه می‌گردد.

در اینجا لازم است از پژوهشگران محترم دفتر فرهنگی فخرالائمہ (علیہم‌السلام) که در تهیه این اثر نقش داشته‌اند؛ حجج اسلام سید علی اصغر اسدی، حمید عسگرلو، محمدرضا رهامی، حمدالله علیرضالو، رمضانعلی رحمتی، غلامرضا شاهلو، محمدرضا طاهری و آقایان سیدفخرالدین موسوی، مجید تقی‌زاده و محمد جوادی صمیمانه قدردانی کنیم.

امید که «جامعه اسلامی ما بتواند با حرکت به سمت اهداف عالیہ اسلام، فقه اسلامی را به طور کامل در همه شئون و همه کیفیات زندگی خود به اجرا برساند و ان شاءالله حضور ولی فقیه و نظام ولایت فقیه، ما را به سمت حاکمیت روزافزون اسلام در امور اجتماعی و فردی ما سوق بدهد.»^۱

و من الله التوفیق و علیہ التکلان

احمد پناهیان

دفتر فرهنگی فخرالائمہ (علیہم‌السلام)

فصل اول:

نقش مردم در مشروعیت ولایت فقیه

۱. مفهوم مشروعیت

■ در بینش اسلامی، ولایت متعلق به خداست؛... هیچ کس بر کس دیگری ولایت ندارد. ولایت مال خداست. اگر خدای متعال برای این ولایت مجرای مشخص کرد و روشن کرد، این مجرا می شود همان مجرای الهی و مورد قبول و قابل اتباع، که این مجرا را خدای متعال مشخص کرده است؛ در اسلام مشخص شده است.^۱

۲. پایه های مشروعیت حکومت اسلامی (مردم سالاری

دینی)

■ جمهوری اسلامی دو جزء دارد: جمهوری است، یعنی مردمی است؛ اسلامی است، یعنی بر پایه ارزش های الهی و شریعت الهی است.

مردمی است، یعنی مردم در تشکیل این نظام، در بر روی کار آوردن مسئولان این نظام نقش دارند، پس مردم احساس مسئولیت می کنند؛ مردم برکنار نیستند. مردمی است، یعنی مسئولان نظام از مردم و نزدیک به مردم باشند، خوی اشرافی گری، خوی جدایی از مردم، خوی بی اعتنائی و تحقیر مردم در آنها نباشد... دوران

جمهوری اسلامی یعنی دوران حاکمیت آن کسانی که از مردمند، با مردمند، منتخب مردمند، در کنار مردمند، رفتارشان شبیه رفتار مردم است. این، معنای مردمی است. مردمی است، یعنی باید به عقاید مردم، به حیثیت مردم، به هویت مردم، به شخصیت مردم، به کرامت مردم اهمیت گذاشته بشود. اینها مردمی است.^۲

● آنچه مهم است ضوابطی است که در این حکومت باید حاکم باشد، که مهم‌ترین آنها عبارت است از اینکه اولاً متکی به آرای ملت باشد به گونه‌ای که تمامی آحاد ملت در انتخاب فرد و یا افرادی که باید مسئولیت و زمام امور را در دست بگیرند، شرکت داشته باشند و دیگر اینکه در مورد این افراد نیز خط مشی سیاسی و اقتصادی و سایر شئون اجتماعی و کلیه قواعد و موازین اسلامی مراعات شود. در این حکومت به طور قطع باید زمامداران امور دائماً با نمایندگان ملت در تصمیم‌گیری‌ها مشورت کنند و اگر نمایندگان موافقت نکنند، نمی‌توانند به تنهایی تصمیم گیرنده باشند. افرادی که به عنوان نمایندگان یا مسوولین دولت در جمهوری اسلامی انتخاب می‌شوند، شرایطی دارند که با رعایت آن شرایط حقیقتاً نمایندگان واقعی مردم انتخاب می‌شوند، نه نمایندگان طبقه خاصی که به ضرر اکثریت ملت عمل کنند. خطوط اصلی در قانون اساسی این حکومت را اصول مسلم اسلام که در قرآن و سنت بیان شده تشکیل می‌دهد.^۳

■ دنیای اسلام برای مردم‌سالاری و حقوق بشر، محتاج نسخه مغلوط و بارها نقض‌شده غرب نیست، مردم‌سالاری در متن تعالیم اسلامی و حقوق انسان از برجسته‌ترین سخنان اسلام است.^۴

● ما خواستار جمهوری اسلامی هستیم. جمهوری، فرم و شکل حکومت را تشکیل می‌دهد و اسلامی، یعنی محتوای آن فرم، قوانین الهی است.^۵

■ در اسلام مردم یک رکن مشروعیت‌اند، نه همه پایه مشروعیت.

نظام سیاسی در اسلام علاوه بر رأی و خواست مردم، بر پایهٔ اساسی دیگری هم که تقوا و عدالت نامیده می‌شود، استوار است. اگر کسی که برای حکومت انتخاب می‌شود، از تقوا و عدالت برخوردار نبود، همهٔ مردم هم که بر او اتفاق کنند، از نظر اسلام این حکومت، حکومت نامشروعی است؛ اکثریت که هیچ... امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) امام دادگران عالم و مظهر تقوا و عدالت است. وقتی بعد از قتل عثمان در خانه‌اش ریختند تا ایشان را به صحنهٔ خلافت بیاورند، حضرت نمی‌آمد و قبول نمی‌کرد - البته دلیل‌هایی دارد که بحث بسیار مهم و پرمعنایی است - بعد از قبول هم فرمود:

»

«اگر

وظیفهٔ من با توجه، قبول، بیعت و خواست مردم بر من مسجل و منجز نمی‌شد که در مقابل ظلم بایستم و با تبعیض مبارزه و از مظلوم دفاع کنم، باز هم قبول نمی‌کردم. یعنی امیرالمؤمنین می‌گوید من قدرت را به خاطر قدرت نمی‌خواهم. حالا بعضی‌ها افتخار می‌کنند: ما باید برویم، تا قدرت را به دست بگیریم! قدرت را برای چه می‌خواهیم؟ اگر قدرت برای خود قدرت است، وزر و وبال است؛ اگر قدرت برای مبارزه با ظالم در همهٔ ابعاد ظلم و ستم - داخلی، اجتماعی و اقتصادی که حادث‌ترینش است - می‌باشد، خوب است. بنابراین، پایهٔ مشروعیت حکومت فقط رأی مردم نیست؛ پایهٔ اصلی تقوا و عدالت است؛ منتها تقوا و عدالت هم بدون رأی و مقبولیت مردم کارایی ندارد. لذا رأی مردم هم لازم است. اسلام برای رأی مردم اهمیت قائل است. فرق بین دموکراسی غربی و مردم‌سالاری دینی که ما مطرح می‌کنیم، همین جاست.^۶

۱. سوگند به خدایی که دانه را شکافت و جان را آفرید، اگر حضور فراوان بیعت کنندگان نبود، و یاران حجت را بر من تمام نمی‌کردند، و اگر خداوند از علماء عهد و پیمان نگرفته بود که برابر شکم بازگی ستمگران، و گرسنگی مظلومان، سکوت نکنند، مهار شتر خلافت را بر کوهان آن انداخته. (نهج البلاغه، خطبه ۳)

■ حکومت بایستی جوری باشد که هم مظهر دین باشد، هم مظهر عواطف و خواست و اراده مردم باشد؛ با این دشمنند؛ این، را نمی‌خواهند؛ آنی که باهاش مبارزه می‌کنند، این است. و اصلاً مسأله ولایت فقیه و رهبری در قانون اساسی، معنایش این دو چیز است در حقیقت: یعنی نماد و تجسم دین، و نماد و تجسم حضور مردم؛ این دو چیز است. این (ولایت فقیه) وقتی که در یک جامعه‌ای وجود داشته باشد، این دو معنا تأمین شده است.^۷

● حکومت «جمهوری اسلامی» مورد نظر ما، از رویه پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) و امام علی (علیه السلام) الهام خواهد گرفت و متکی به آرای عمومی ملت خواهد بود و شکل حکومت با مراجعه به آرای ملت تعیین خواهد گردید.^۸

● ما هم که حکومت اسلامی می‌گوییم، می‌خواهیم یک حکومتی باشد که هم دلخواه ملت باشد و هم حکومتی باشد که خدای تبارک و تعالی نسبت به او گاهی بگوید که اینهایی که با تو بیعت کردند، با خدا بیعت کردند - « - یک همچو دستی حاکم باشد که بیعت با او بیعت با خدا باشد... دست او را دست خدا بدانند؛ ظل الله باشد، ید الله باشد، حکومت، حکومت الهی باشد. ما حکومتی را که می‌خواهیم، یک همچو حکومتی می‌خواهیم. آرزوی ما این است که یک همچو حکومتی سر کار بیاید که تخلف از قانون الهی نکند... ما می‌خواهیم یک حکومت الهی باشد موافق میل مردم، رأی مردم، و موافق حکم خدا. آن چیزی که موافق با اراده خداست، موافق میل مردم هم هست. مردم مسلمانند، الهی هستند.^۹

■ در دوران نبوت و در دوران امامت که حاکم جامعه اسلامی از سوی خدا تعیین شده، مردم نقش ندارند. مردم چه بدانند، چه ندانند، چه بخواهند، چه نخواهند پیغمبر امام و پیشوای جامعه است؛

۱. تنها با خدا بیعت می‌نمایند. (فتح: ۱۰)

رهبر و حاکم مردم است. البته اگر مردم دانستند و پذیرفتند این حاکمیت حقیقی و این حاکمیت حقوقی جنبه واقعی هم پیدا می‌کند. اما اگر مردم ندانستند، نشناختند، یا نپذیرفتند آن کسی که به حق حاکم مردم است، از منصب حکومت برکنار می‌ماند اما حاکم او است. لذا ما معتقدیم در دوران ائمه معصومین (علیهم الصلوة والسلام) با اینکه آنها در جامعه به عنوان حاکم شناخته نشده بودند و پذیرفته نشده بودند، اما همه شؤون حاکم متعلق به آنها بود و لذا بود که تلاش هم می‌کردند، فعالیت هم می‌کردند و ما در مورد زندگی ائمه (علیهم السلام) از جمله در مورد زندگی امام صادق از روی شواهد و قرائن تردیدناپذیر می‌دانیم که این بزرگواران تلاش می‌کردند تا حکومت را که متعلق به آنها و از آن آنها است قبضه کنند. اما بعد از این دوران آن جایی که یک شخص معینی به عنوان حاکم از طرف خدا متعال معین نشده است. در این جا حاکم دارای دو پایه و دو رکن است؛ رکن اول آمیخته بودن و آراسته بودن با ملاکها و صفاتی که اسلام برای حاکم اسلامی معین کرده است. مانند دانش، تقوا، توانایی، تعهد و صفاتی که برای حاکم هست که البته در این باره هم بعداً یک روزی ان شاء الله صحبت می‌کنیم. رکن دوم قبول مردم و پذیرش مردم است. اگر مردم آن حاکمی را، آن شخصی را که دارای ملاکهای حکومت است نشناختند و او را به حکومت نپذیرفتند، او حاکم نیست. اگر دو نفر که هر دو دارای این ملاکها هستند یکی از نظر مردم شناخته شد و پذیرفته شد او حاکم است. پس قبول مردم و پذیرش مردم شرط در حاکمیت است و این همان چیزی است که در قانون اساسی جمهوری اسلامی در مورد حتی رهبر مورد نظر بوده است و بر روی آن فکر شده و تصمیم‌گیری شده. رهبر بر طبق قانون اساسی جمهوری اسلامی، آن مجتهد عادل مدیر مدبر صاحب نظر صاحب بصیرتی است که مردم او را شناخته باشند به مقام مرجعیت تقلید، از او تقلید کنند و به او

گرایش پیدا کنند و رو بیاورند. اگر مردم چنین کسی را نشناختند، خبرگان امت جستجو می‌کنند، چنین کسی را پیدا می‌کنند، به مردم معرفی می‌کنند. باز در این جا هم اولاً خبرگان، نمایندگان مردمند. ثانیاً خود مردم بعد از معرفی خبرگان او را می‌پذیرند، بعد او می‌شود امام... می‌بینید مردم در تعیین حاکم اسلامی در سطوح طراز اول حاکمیت و ولایت در جامعه اسلامی دارای نقشند. البته می‌توان گفت مردم در اصل تعیین رژیم اسلامی هم دارای نقش هستند. تا مردم نخواهند، البته این را به عنوان یک شرط حقیقی بیان نمی‌کنیم؛ یعنی اگر مردم رژیم اسلامی را نپذیرفتند، رژیم اسلامی از اعتبار نمی‌افتد؛ اما قاعده‌تاً چون رژیم اسلامی به ایمان مردم متکی است مردم در آن هم دارای نقش هستند. پس حکومت اسلامی حکومت مردمی است. به این معنا هم که مردم در انتخاب شخص حاکم دارای تأثیرند. وقتی که مردم حاکم را انتخاب کردند در کنار او هم قرار می‌گیرند. مردم از آن زمامداری بی‌زار یا نسبت به او بی‌اعتنا هستند که در انتخاب او نقشی نداشتند... و لذا شما امروز در کشور جمهوری اسلامی که پرتوی از حاکمیت اسلام در آن هست می‌بینید مردم در همه صحنه‌ها حضور دارند.^{۱۰}

● اما شکل حکومت ما جمهوری اسلامی است، جمهوری به معنای اینکه متکی بر آرای اکثریت است و اسلامی برای اینکه متکی به قانون اسلام است و دیگر حکومت‌ها این‌طور نیستند که تکیه بر قانون اسلام داشته باشند.^{۱۱}

■ در این شرایط، شما می‌خواهید نظریه سیاسی اسلام و نظام جمهوری اسلامی - یعنی مردم‌سالاری دینی - را به دنیا معرفی کنید. جمهوری، یعنی مردم‌سالاری؛ اسلامی، یعنی دینی. بعضی خیال می‌کنند ما که عنوان مردم‌سالاری دینی را مطرح کردیم، حرف تازه‌ای را به میدان آوردیم؛ نه! جمهوری اسلامی یعنی مردم‌سالاری دینی. حقیقت مردم‌سالاری دینی این است که یک

نظام باید با هدایت الهی و اراده مردمی اداره شود و پیش برود. اشکال کار نظام‌های دنیا این است که یا هدایت الهی در آنها نیست - مثل به اصطلاح دمکراسی‌های غربی که اراده مردمی علی‌الظاهر هست، اما هدایت الهی را ندارند - یا اگر هدایت الهی را دارند یا ادعا می‌کنند که دارند، اراده مردمی در آن نیست؛ یا هیچ‌کدام نیست، که بسیاری از کشورها این‌گونه‌اند؛ یعنی نه مردم در شؤون کشور دخالت و رأی و اراده‌ای دارند، نه هدایت الهی وجود دارد. جمهوری اسلامی، یعنی آن جایی که هدایت الهی و اراده مردمی توأم با یکدیگر در ساخت نظام تأثیر می‌گذارند. بر این نظریه، هیچ‌گونه خدشه و اشکالی در بحث‌های دانشگاهی و محافل تحقیقاتی وارد نمی‌شود؛ اما اگر شما بخواهید حقانیت این نظریه را برای مردم دنیا ثابت کنید، در عمل باید ثابت کنید. چالش عمده نظام جمهوری اسلامی این است.^{۱۲}

■ نظام جمهوری اسلامی نظام‌های انتصابی قدرت‌ها را نسخ کرد و انتخاب مردم را در مدیریت کشور دارای نقش کرد. این حق آحاد ملت است که بتوانند انتخاب کنند و در تعیین مدیر کشور دارای نقش باشند. از سوی دیگر وظیفه هم هست؛ به این خاطر که این شرکت می‌تواند روح نشاط و احساس مسئولیت را همیشه در جامعه زنده نگه دارد... انتخابات فقط یک وظیفه نیست، فقط یک حق هم نیست؛ هم حق شماست، هم وظیفه عمومی است.^{۱۳}

■ ارزش‌هایی که ما در انقلاب برای آنها می‌خواهیم تلاش کنیم و کارمان برای آنهاست، دو مبنا و پایه دارد: مکتب و مردم. مکتب بدون مردم متصور نیست؛ چون مکتب ما مکتبی نیست که از مردم جدا بشود. اصلاً این یک فریب است که ما بیاییم اسلام را از نفع و خیل مردم جدا کنیم و بگوییم مردم و سرنوشت آنها را رها کنید و به دین و خدا و اسلام بچسبید! این، همان اسلام تحریف شده‌است. این، همان چیزی است که امام(ره) از اول شروع مبارزه با آن جنگید.

بسیاری از آدم‌های خوب و عالم، حرف امام را در این راه فهمیدند و البته بعضی از متحجران و نادان‌ها هم تا آخر نفهمیدند و هنوز هم بعضی این حقیقت را نمی‌فهمند. تفکر اسلامی، از خیل مردم و برای مردم بودن جدا نیست. هر چیزی که شما دیدید به نظرتان اسلامی است، اما از صلاح مردم مجرد است، بدانید در شناخت و فهم اینکه آن اسلام است، اشتباه می‌کنید یا در فهم خود آن شیئی، محققاً اشتباهی وجود دارد. پس، پایه ارزش‌های اسلامی و انقلاب ما، بر دو پایه مکتبی و مردمی است.^{۱۴}

● استفتاء نمایندگان حضرت امام در دبیرخانه ائمه جمعه سراسر کشور:

حضرت آیت‌الله العظمی امام خمینی، رهبر انقلاب و بنیانگذار جمهوری اسلامی پس از اهدای سلام و تحیت، در چه صورت فقیه جامع الشرایط بر جامعه اسلامی ولایت دارد؟

● بسمه تعالی

ولایت در جمیع صور دارد. لکن تَوَلَّى امور مسلمین و تشکیل حکومت بستگی دارد به آرای اکثریت مسلمین؛ که در قانون اساسی هم از آن یاد شده است، و در صدر اسلام تعبیر می‌شده به بیعت با ولیّ مسلمین. روح الله الموسوی الخمینی^{۱۵}

۲-۱. حکم الهی

■ در بینش اسلامی، ولایت متعلق به خداست؛ یعنی هیچ احدی بر دیگری ولایت ندارد. این که زیدی که بنده باشم، به عمروی که شما باشید، بگوید؛ آقا! شما باید آن جور که من می‌گویم عمل کنید؛ نه! این را در اسلام نداریم.

هیچ کس بر کس دیگری ولایت ندارد. ولایت مال خداست. اگر خدای متعال برای این ولایت مجرای مشخص کرد و روشن کرد، این مجرا می‌شود همان مجرای الهی و مورد قبول و قابل اتباع، که این مجرا را

خدای متعال مشخص کرده است؛ در اسلام مشخص شده است. قانون و اجرا بایستی با معیارهای خدایی و با مقررات الهی باشد؛ یعنی با احکام اسلامی یا با احکام مشخص یا با کلیات و آنچه که از اسلام دانسته شده و فهمیده شده است، منطبق باشد و معارض نباشد. افرادی هم که مجری هستند، مشخصات و خصوصیات دارند؛ باید عادل باشند، فاسق نباشند - خصوصیات که در قانون اساسی ما متجسد شده - و قانون اساسی هم همان شکل اجرایی و دلان عبور به سمت آن چیزی است که ولایت الهی برای ما ترسیم می‌کند.^{۱۶}

■ در منطق اسلام، اداره امور مردم و جامعه، با هدایت انوار قرآنی و احکام الهی است. در قوانین آسمانی و الهی قرآن، برای مردم شأن و ارج معین شده است؛ مردم هستند که انتخاب می‌کنند و سرنوشت اداره کشور را به دست می‌گیرند. این مردم‌سالاری، راقی‌ترین نوع مردم‌سالاری‌ای است که امروز دنیا شاهد آن است؛ زیرا مردم‌سالاری در چارچوب احکام و هدایت الهی است. انتخاب مردم است، اما انتخابی که با قوانین آسمانی و مبرای از هرگونه نقص و عیب، توانسته است جهت و راه صحیحی را دنبال کند.

... امتیاز نظام اسلامی در این است که این چارچوب، احکام مقدس الهی و قوانین قرآنی و نور هدایت الهی است که بر دل و عمل و ذهن مردم پرتو افشانی و آنها را هدایت می‌کند. مسأله هدایت مردم یکی از مسائل بسیار مهمی است که در نظام‌های سیاسی رایج دنیا - به‌خصوص در نظام‌های غربی - نادیده گرفته شده است. معنای هدایت مردم این است که بر اثر تعلیم و تربیت درست و راهنمایی مردم به سرچشمه‌های فضیلت، کاری بشود که خواست مردم در جهت فضایل اخلاقی باشد و هوس‌های فاسد کننده‌ای که گاهی به نام آراء و خواست مردم مطرح می‌گردد، از افق انتخاب مردم دور شود. امروز شما ملاحظه می‌کنید در بسیاری از دموکراسی‌های غربی، زشت‌ترین انحرافات - انحرافات جنسی و امثال آن - به عنوان اینکه

خواست مردم است، صبغه قانونی پیدا می‌کند و رسمی می‌شود و به اشاعه آن کمک می‌گردد. این، غیبت عنصر معنوی و هدایت ایمانی را نشان می‌دهد. در نظام اسلامی - یعنی مردم‌سالاری دینی - مردم انتخاب می‌کنند، تصمیم می‌گیرند و سرنوشت اداره کشور را به وسیله منتخبان خودشان در اختیار دارند؛ اما این خواست و انتخاب و اراده در سایه هدایت الهی، هرگز به بیرون جاده صلاح و فلاح راه نمی‌برد و از صراط مستقیم خارج نمی‌شود. نکته اصلی در مردم‌سالاری دینی این است.^{۱۷}

- به حرف‌های آنهايي که برخلاف مسیر اسلام هستند و خودشان را روشن‌فکر حساب می‌کنند و می‌خواهند ولایت فقیه را قبول نکنند، گوش ندهید. اگر چنانچه فقیه در کار نباشد، ولایت فقیه در کار نباشد، طاغوت است؛ یا خدا یا طاغوت. یا خداست یا طاغوت، اگر به امر خدا نباشد، رئیس جمهور با نصب فقیه نباشد، غیر مشروع است، وقتی غیر مشروع شد، طاغوت است، اطاعت او، اطاعت طاغوت است، وارد شدن در حوزه او وارد شدن در حوزه طاغوت است. طاغوت وقتی از بین می‌رود که به امر خدای تبارک و تعالی یک کسی نصب بشود. شما نترسید از این چهار نفر آدمی که نمی‌فهمند اسلام چه است، نمی‌فهمند فقیه چه است، نمی‌فهمند که ولایت فقیه یعنی چه؟! آنها خیال می‌کنند که یک فاجعه به جامعه است. آنها اسلام را فاجعه می‌دانند نه ولایت فقیه را. آنها اسلام را فاجعه دانند؛ ولایت فقیه فاجعه نیست؛ ولایت فقیه، تبع اسلام است.^{۱۸}

- قدرت مقننه و اختیار تشریح در اسلام به خداوند متعال اختصاص یافته‌است. شارع مقدس اسلام یگانه قدرت مقننه است. هیچ کس حق قانونگذاری ندارد؛ و هیچ قانونی جز حکم شارع را نمی‌توان به مورد اجرا گذاشت. به همین سبب، در حکومت اسلامی به جای «مجلس قانونگذاری»، که یکی از سه دسته حکومت کنندگان را تشکیل می‌دهد، «مجلس برنامه‌ریزی» وجود دارد که برای

وزارتخانه‌های مختلف در پرتو احکام اسلام برنامه ترتیب می‌دهد؛ و با این برنامه‌ها کیفیت انجام خدمات عمومی را در سراسر کشور تعیین می‌کند.^{۱۹}

● شاخص مهم دیگر مکتب سیاسی امام بزرگوار ما پاسداری از ارزش‌هاست، که مظهر آن را امام بزرگوار در تبیین مسألهٔ ولایت فقیه روشن کردند. از اول انقلاب اسلامی و پیروزی انقلاب و تشکیل نظام اسلامی، بسیاری سعی کرده‌اند مسألهٔ ولایت فقیه را نادرست، بد و برخلاف واقع معرفی کنند؛ برداشت‌های خلاف واقع و دروغ و خواسته‌ها و توقعات غیرمنطبق با متن نظام سیاسی اسلام و فکر سیاسی امام بزرگوار. اینکه گاهی می‌شنوید تبلیغاتچی‌های مجذوب دشمنان این حرف‌ها را می‌پراکنند، مربوط به امروز نیست؛ از اول، همین جریان‌ها و دست‌آموزها و تبلیغات‌دیگران این حرف‌ها را مطرح می‌کردند... این مسئولیت بسیار حساس و مهم، به نوبهٔ خود، هم از معیارها و ضابطه‌های دینی و هم از رأی و خواست مردم بهره می‌برد؛ یعنی ضابطه‌های رهبری و ولایت فقیه، طبق مکتب سیاسی امام بزرگوار ما، ضابطه‌های دینی است؛ مثل ضابطهٔ کشورهای سرمایه‌داری، وابستگی به فلان جناح قدرتمند و ثروتمند نیست. آنها هم ضابطه دارند و در چارچوب ضوابطشان انتخاب می‌کنند، اما ضوابط آنها این است؛ جزو فلان باند قدرتمند و ثروتمند بودن، که اگر خارج از آن باند باشند، ضابطه را ندارند. در مکتب سیاسی اسلام، ضابطه، اینها نیست؛ ضابطه، ضابطهٔ معنوی است. ضابطه عبارت است از علم، تقوا و درایت. علم، آگاهی می‌آورد؛ تقوا، شجاعت می‌آورد؛ درایت، مصالح کشور و ملت را تأمین می‌کند؛ اینها ضابطه‌های اصلی است برطبق مکتب سیاسی اسلام. کسی که در آن مسند حساس قرار گرفته‌است، اگر یکی از این ضابطه‌ها از او سلب شود و فاقد یکی از این ضابطه‌ها شود، چنانچه همهٔ مردم کشور هم طرفدارش باشند، از اهلیت ساقط خواهد شد. رأی مردم تأثیر دارد، اما در چارچوب این

ضابطه. کسی که نقش رهبری و نقش ولی فقیه را بر عهده گرفته، اگر ضابطه علم یا ضابطه تقوا یا ضابطه درایت از او سلب شد، چنانچه مردم او را بخواهند و به نامش شعار هم بدهند، از صلاحیت می افتد و نمی تواند این مسئولیت را ادامه دهد. از طرف دیگر کسی که دارای این ضوابط است و با رأی مردم که به وسیله مجلس خبرگان تحقق پیدا می کند - یعنی متصل به آراء و خواست مردم - انتخاب می شود، نمی تواند بگوید من این ضوابط را دارم؛ بنابراین مردم باید از من بپذیرند. «باید» نداریم! مردم هستند که انتخاب می کنند. حق انتخاب، متعلق به مردم است. ببینید چقدر شیوا و زیبا ضوابط دینی و اراده مردم ترکیب یافته است؛ آن هم در حساس ترین مرکزی که در مدیریت نظام وجود دارد. امام این را آورد.^{۲۰}

۲-۲. خواست مردم

■ به نظر ما «مردم» اصل قضایا و همه کاره هستند. در تفکر اسلامی و برداشت اسلامی، اندیشه خدا محوری با اندیشه مردم محوری هیچ منافاتی ندارد؛ اینها بر روی هم قرار می گیرند. اولاً تا مردم متدین و معتقد به دینی نباشند، حکومت دینی در آن کشور اصلاً به وجود نمی آید و جامعه دینی شکل نمی گیرد. بنابراین، وجود حکومت دینی در یک کشور، به معنای تدین مردم است؛ یعنی مردم این حکومت را خواستند، تا این حکومت بیاید. وقتی که ما می گوییم حکومت دینی - که جمهوری اسلامی هم براساس احکام و تعالیم الهی است - آیا معنایش این است که مردم هیچ کاره اند؟ نه. اگر مردم با حاکمی بیعت نکنند و او را نخواهند - ولو امیرالمؤمنین (علیه السلام) باشد - او سر کار خواهد آمد؟ در جمهوری اسلامی که نقش مردم واضح است.

در تفکر دینی، اساس حاکمیت دین و نفوذ دین و قدرت دین، در اعمال آن روش های خودش برای رسیدن به اهدافش به چیست؟

تکیه اصلی به چیست؟ به مردم است. تا مردم نخواهند، تا ایمان نداشته باشند، تا اعتقاد نداشته باشند، مگر می شود؟! پیامبر را اگر مردم مدینه نمی خواستند و در انتظار او نمی نشستند و بارها سراغش نمی رفتند، مگر به مدینه می آمد و جامعه مدنی تشکیل می شد؟ پیامبر که با شمشیر نرفت مدینه را بگیرد. کما این که فتوحات اسلامی تا آن جایی که درست انجام گرفته است... رزمندگان اسلام رفتند آن مانع را که قدرت حکومت فاسد و ظالم آن محل بود، از سر راه برداشتند؛ مردم خودشان از رزمندگان استقبال کردند... بنابراین، خواست و اراده و ایمان مردم - حتی بالاتر از این - عواطف آنها، پایه اصلی حکومت است؛ این نظر اسلام است و ما هم به همین معتقدیم. در قانون اساسی جمهوری اسلامی، همین نکته به یک شکل معقول و منطقی و قانونی گنجانده شده است... در قانون اساسی، توزیع قدرت به نحو منطقی و صحیح وجود دارد و همه مراکز قدرت هم، مستقیم یا غیرمستقیم با آراء مردم ارتباط دارند و مردم تعیین کننده و تصمیم گیرنده هستند و اگر مردم حکومتی را نخواهند، این حکومت در واقع پایه مشروعیت خودش را از دست داده است. نظر ما درباره مردم این است.^{۲۱}

■ در مردم سالاری دینی و در شریعت الهی این موضوع مطرح است که مردم باید حاکم را بخواهند، تا او مورد قبول باشد و حق داشته باشد که حکومت کند. ای کسی که مسلمانی! چرا رأی مردم معتبر است؟ می گوید چون مسلمانی؛ چون به اسلام اعتقاد دارم و چون در منطق اسلام، رأی مردم بر اساس کرامت انسان پیش خدای متعال معتبر است. در اسلام هیچ ولایت و حاکمیتی بر انسانها مقبول نیست، مگر اینکه خدای متعال مشخص کند. ما هر جا که در مسائل فراوان فقهی که به ولایت حاکم، ولایت قاضی یا به ولایت مؤمن - که انواع و اقسام ولایات وجود دارد - ارتباط پیدا می کند، شک کنیم که آیا دلیل شرعی بر تجویز این ولایت قائم هست یا نه،

می‌گوییم نه! چرا؟ چون اصل، عدم ولایت است. این منطق اسلام است. آن وقتی این ولایت مورد قبول است که شارع آن را تنفیذ کرده باشد و تنفیذ شارع به این است که آن کسی که ولایت را به او می‌دهیم - در هر مرتبه‌ای از ولایت - باید اهلیت و صلاحیت؛ یعنی عدالت و تقوا داشته باشد و مردم هم او را بخواهند. این منطق مردم‌سالاری دینی است که بسیار مستحکم و عمیق است. یک مؤمن می‌تواند با اعتقاد کامل این منطق را بپذیرد و به آن عمل کند؛ جای شبهه و وسوسه ندارد.^{۳۲}

■ آن کسی که این معیارها را دارد و از تقوا و صیانت نفس و دینداری کامل و آگاهی لازم برخوردار است، آن وقت نوبت می‌رسد به قبول ما، اگر همین آدم را با همین معیارها، مردم قبول نکردند باز مشروعیت ندارد. چیزی به نام حکومت زور در اسلام نداریم.^{۳۳}

● از حقوق اولیه هر ملتی است که باید سرنوشت و تعیین شکل و نوع حکومت خود را در دست داشته باشد.^{۳۴}

● اسلام به ما اجازه نداده است که دیکتاتوری بکنیم. ما تابع آرای ملت هستیم. ملت ما هر طور رأی داد، ما هم از آنها تبعیت می‌کنیم. ما حق نداریم، خدای تبارک و تعالی به ما حق نداده است، پیغمبر اسلام به ما حق نداده است که ما به ملتمان یک چیزی را تحمیل بکنیم. بله! ممکن است گاهی وقت‌ها ما یک تقاضایی از آنها بکنیم؛ تقاضای متواضعانه، تقاضایی که خادم یک ملت از ملت می‌کند. لکن اساس این است که، مسئله دست من و امثال من نیست و دست ملت است.^{۳۵}

■ در منطق اسلام، اداره امور مردم و جامعه، با هدایت انوار قرآنی و احکام الهی است. در قوانین آسمانی و الهی قرآن، برای مردم شأن و ارج معین شده است؛ مردم هستند که انتخاب می‌کنند و سرنوشت اداره کشور را به دست می‌گیرند. این مردم‌سالاری، راقی‌ترین نوع

مردم‌سالاری‌ای است که امروز دنیا شاهد آن است؛ زیرا مردم‌سالاری در چارچوب احکام و هدایت الهی است. انتخاب مردم است، اما انتخابی که با قوانین آسمانی و مبرای از هرگونه نقص و عیب، توانسته است جهت و راه صحیحی را دنبال کند.

... در نظام اسلامی - یعنی مردم‌سالاری دینی - مردم انتخاب می‌کنند، تصمیم می‌گیرند و سرنوشت اداره کشور را به وسیله منتخبان خودشان در اختیار دارند؛ اما این خواست و انتخاب و اراده در سایه هدایت الهی، هرگز به بیرون جاده صلاح و فلاح راه نمی‌برد و از صراط مستقیم خارج نمی‌شود؛ نکته اصلی در مردم‌سالاری دینی این است.^{۲۶}

■ امام راحل بزرگوار ما، بزرگ‌ترین حق را از این ناحیه به گردن امت اسلامی دارد که آحاد مردم را به مسئولیت خودشان که دخالت در امر حکومت است، متنبه و واقف کرد. از این روست که در نظام اسلامی، هر کس متدین به عقیده و شریعت اسلامی باشد، در امر حکومت دارای مسئولیت است. هیچ کس نمی‌تواند خود را از موضوع حکومت کنار بکشد. هیچ کس نمی‌تواند بگوید: «کاری انجام می‌گیرد؛ به من چه؟!» در موضوع حکومت و مسائل سیاسی و مسائل عمومی جامعه در نظام اسلامی، «به من چه» نداریم! مردم برکنار نیستند. بزرگ‌ترین مظهر دخالت مردم در امور حکومت، غدیر است.^{۲۷}

■ جمهوریت ما از اسلام گرفته شده و اسلام ما اجازه نمی‌دهد در این کشور مردم‌سالاری نباشد. ما نخواستیم جمهوریت را از کسی یاد بگیریم؛ اسلام این را به ما تعلیم داد و املاء کرد. این ملت، متمسک به اسلام و معتقد به جمهوریت است. در ذهن این ملت و در این نظام، خدا و مردم در طول هم قرار دارند و خدای متعال این توفیق را داده‌است که مردم این راه را طی کنند.^{۲۸}

■ این مسئولیت بسیار حساس و مهم، به نوبه خود، هم از معیارها و ضابطه‌های دینی و هم از رأی و خواست مردم بهره می‌برد؛ یعنی ضابطه‌های رهبری و ولایت فقیه، طبق مکتب سیاسی امام بزرگوار ما، ضابطه‌های دینی است... کسی که در آن مسند حساس قرار گرفته‌است، اگر یکی از این ضابطه‌ها از او سلب شود و فاقد یکی از این ضابطه‌ها شود، چنانچه همه مردم کشور هم طرفدارش باشند، از اهلیت ساقط خواهد شد. رأی مردم تأثیر دارد، اما در چارچوب این ضابطه. کسی که نقش رهبری و نقش ولی فقیه را بر عهده گرفته، اگر ضابطه علم یا ضابطه تقوا یا ضابطه درایت از او سلب شد، چنانچه مردم او را بخواهند و به نامش شعار هم بدهند، از صلاحیت می‌افتد و نمی‌تواند این مسئولیت را ادامه دهد. از طرف دیگر کسی که دارای این ضوابط است و با رأی مردم که به وسیله مجلس خبرگان تحقق پیدا می‌کند - یعنی متصل به آراء و خواست مردم - انتخاب می‌شود، نمی‌تواند بگوید من این ضوابط را دارم؛ بنابراین مردم باید از من بپذیرند. «باید» نداریم. مردم هستند که انتخاب می‌کنند. حق انتخاب، متعلق به مردم است. ببینید چقدر شیوا و زیبا ضوابط دینی و اراده مردم ترکیب یافته‌است؛ آن هم در حساس‌ترین مرکزی که در مدیریت نظام وجود دارد. امام این را آورد.^{۲۹}

■ این بیعت چندین باره‌ی مردم با نظام جمهوری اسلامی و وفاداری هوشمندانه و شجاعانه آنان به اصل مترقی ولایت فقیه، مسئولیت خطیر و سنگین منتخبان معتمد آنان... را به آنان یادآوری می‌کند و الطاف و تأییدات الهی را در پیمودن مسیر حیاتی این نظام در برابر آن مجسم می‌سازد.^{۳۰}

■ جمهوریت ما از اسلام گرفته شده و اسلام ما اجازه نمی‌دهد در این کشور مردم سالاری نباشد. ما نخواستیم جمهوریت را از کسی یاد بگیریم؛ اسلام این را به ما تعلیم داد و املاء کرد. این ملت، متمسک به اسلام و معتقد به جمهوریت است. در ذهن این ملت و در این

نظام، خدا و مردم در طول هم قرار دارند و خدای متعال این توفیق را داده‌است که مردم این راه را طی کنند.^{۳۱}

• اینجا آراء ملت حکومت می‌کند. اینجا ملت است که حکومت را در دست دارد. این ارگان‌ها را ملت تعیین کرده است. و تخلف از حکم ملت برای هیچیک از ما جایز نیست و امکان ندارد.^{۳۲}

• وقتی مردم یک خدمتگزاری را نخواستند باید کنار برود.^{۳۳}

■ آن بخش انتخاب مردم، یکی از دو بخش مردم‌سالاری دینی است که البته آن هست. مردم بایستی بخواهند، بشناسند، تصمیم بگیرند و انتخاب کنند تا تکلیف شرعی درباره آنها منجز شود. بدون شناختن و دانستن و خواستن، تکلیفی نخواهند داشت.^{۳۴}

■ بعضی خیال می‌کنند ما که عنوان مردم‌سالاری دینی را مطرح کردیم، حرف تازه‌ای را به میدان آوردیم؛ نه. جمهوری اسلامی یعنی مردم‌سالاری دینی. حقیقت مردم‌سالاری دینی این است که یک نظام باید با هدایت الهی و اراده مردمی اداره شود و پیش برود. اشکال کار نظام‌های دنیا این است که یا هدایت الهی در آنها نیست - مثل به اصطلاح دموکراسی‌های غربی که اراده مردمی علی‌الظاهر هست، اما هدایت الهی را ندارند - یا اگر هدایت الهی را دارند یا ادعا می‌کنند که دارند، اراده مردمی در آن نیست؛ یا هیچکدام نیست، که بسیاری از کشورها این گونه‌اند؛ یعنی نه مردم در شؤون کشور دخالت و رأی و اراده‌ای دارند، نه هدایت الهی وجود دارد. جمهوری اسلامی، یعنی آن جایی که هدایت الهی و اراده مردمی توأم با یکدیگر در ساخت نظام تأثیر می‌گذارند. بر این نظریه، هیچ‌گونه خدشه و اشکالی در بحث‌های دانشگاهی و محافل تحقیقاتی وارد نمی‌شود؛ اما اگر شما بخواهید حقانیت این نظریه را برای مردم دنیا ثابت کنید، در عمل باید ثابت کنید. چالش عمده نظام جمهوری اسلامی این است.^{۳۵}

■ نباید اشتباه شود! این مردم‌سالاری به ریشه‌های دموکراسی غربی مطلقاً ارتباط ندارد. این یک چیز دیگر است. اولاً، مردم‌سالاری دینی دو چیز نیست؛ این‌طور نیست که ما دموکراسی را از غرب بگیریم و به دین سنجاق کنیم تا بتوانیم یک مجموعه کامل داشته باشیم؛ نه! خود این مردم‌سالاری هم متعلق به دین است. مردم‌سالاری هم دو سر دارد که من در یک جلسه دیگر هم به بعضی از مسئولان این نکته را گفتم. یک سر مردم‌سالاری عبارت است از اینکه شکل نظام به وسیله اراده و رأی مردم صورت گیرد؛ یعنی مردم نظام را انتخاب می‌کنند، دولت را انتخاب می‌کنند، نمایندگان را انتخاب می‌کنند، مسئولان اساسی را به واسطه یا بی‌واسطه انتخاب می‌کنند؛ این همان چیزی است که غرب ادعای آن را می‌کند و البته در آن‌جا این ادعا واقعیت هم ندارد. بعضی کسان لجشان می‌گیرد از اینکه ما بارها تکرار می‌کنیم که ادعای دموکراسی در غرب، ادعای درستی نیست. خیال می‌کنند که یک حرف تعصب‌آمیز است؛ در حالی که نه! این حرف، حرف ما نیست؛ تعصب‌آمیز هم نیست؛ ناشی از ناآگاهی هم نیست؛ متکی به نظرات و حرف‌ها و دقت‌ها و مثال‌آوردن‌های برجستگان ادبیات غربی است. آنها خودشان این را می‌گویند. بله! در تبلیغات عمومی، آن‌جایی که با افکار عمومی سر و کار دارند، اعتراف نمی‌کنند. آن‌جا می‌گویند آراء مردم وجود دارد و هرچه هست، متکی به رأی و خواست مردم است؛ اما واقعیت قضیه این نیست. خودشان هم در سطوح و مراحل به این معنا اعتراف می‌کنند؛ در نوشته‌هایشان هم هست و ما هم از این قبیل اعتراف‌ها را فراوان دیده‌ایم؛ امروز هم که شما در کشور ایالات متحده آمریکا نمونه‌اش را می‌بینید؛ این به اصطلاح مردم‌سالاری است! ما آن را نمی‌گوییم. آن بخش انتخاب مردم، یکی از دو بخش مردم‌سالاری دینی است که البته آن هست. مردم بایستی بخواهند، بشناسند، تصمیم بگیرند و انتخاب کنند تا تکلیف شرعی درباره آنها منجز شود. بدون شناختن

و دانستن و خواستن، تکلیفی نخواهند داشت. در قانون اساسی ترتیبی داده شده است که حضور و اراده و رأی و خواست مردم را با جهت گیری اسلامی، در همه ارکان نظام، ظهور و بروز می دهد. این نظام مستحکم، انتخاب مردمی، مجلس مردمی و دولت مردمی که بر پایه اسلام بود، مانع نفوذ دشمن شد.^{۳۶}

■ نظام جمهوری اسلامی، نظام های انتصابی قدرت ها را نسخ کرد و انتخاب مردم را در مدیریت کشور دارای نقش کرد. این حق آحاد ملت است که بتوانند انتخاب کنند و در تعیین مدیر کشور دارای نقش باشند. از سوی دیگر وظیفه هم هست؛ به این خاطر که این شرکت می تواند روح نشاط و احساس مسئولیت را همیشه در جامعه زنده نگه دارد... انتخابات فقط یک وظیفه نیست، فقط یک حق هم نیست؛ هم حق شماست، هم وظیفه عمومی است.^{۳۷}

■ امام به مردم اعتماد داشتند. انقلاب که پیروز شد، امام می توانستند اعلان کنند که نظام ما، یک نظام جمهوری اسلامی است، از مردم هم هیچ نظری نخواهند، هیچ کس هم اعتراضی نمی کرد، اما این کار را نکردند. درباره اصل نظام و کیفیت نظام، رفرا ندیم راه انداختند و از مردم نظر خواستند، مردم هم گفتند جمهوری اسلامی، و این نظام تحکیم شد. برای تعیین قانون اساسی، امام می توانست یک قانون اساسی مطرح کند، همه مردم، یا یک اکثریت قاطعی از مردم هم یقیناً قبول می کردند. می توانست عده بی را معین کند و بگوید اینها بروند قانون اساسی بنویسند، هیچ کس هم اعتراض نمی کرد، اما امام این کار را نکرد. امام انتخابات خبرگان را به راه انداختند...^{۳۸}

■ اعتقاد ما این است که حاکمیت بر مردم، جز از قبل پروردگار عالم - که خالق مردم است - و با رضایت مردم، غیر مشروع و غیر صحیح و غیر منطقی است.^{۳۹}

۳. ریشه داشتن مشروعیت دیگر اجزای حکومت اسلامی در ولایت فقیه

■ در رأس نیروهای اجرایی کشور، رئیس جمهور قرار دارد که به وسیله امام، رأی مردم نسبت به او تنفیذ می‌شود؛ یعنی در حقیقت، از سوی امام منصوب می‌شود. مردم در میان کسانی که شایسته ریاست جمهوری هستند، یک نفر را انتخاب می‌کنند و امام، رأی مردم را تنفیذ می‌کنند؛ یعنی اگر امام تنفیذ نکند، این شخص، رئیس جمهور نیست. امام فقیه عادل و ولی امر مسلمین، درباره بالاترین مقام اجرایی کشور، سررشته‌دار امور است.

در قوه مقننه، امام شش نفر فقهای شورای نگهبان را نصب می‌کند، و این به معنای حضور امام در قانونگذاری کشور است؛ که اگر امام در قانونگذاری کشور حضور نداشته باشد، قانونگذاری زیر نظر ولی فقیه انجام نگرفته است.

همچنان که امام، بالاترین مقامات قوه قضائیه را نصب می‌کند؛ یعنی در قوه قضائیه هم، حضور امام همه‌کاره است. رئیس دیوان عالی کشور و دادستان کل کشور، دو مقامی هستند که همه مسائل قضایی کشور به آنها ارتباط پیدا می‌کند و این دو نفر در حقیقت نواب امام، نایبان امام و منصوبان امامند؛ یعنی حضور امام را تأمین می‌کند.^{۴۰}

■ مسئول در نظام جمهوری اسلامی، مأمور در نظام جمهوری اسلامی، مأمور «مِنَ اللَّهِ» است؛ امر او از طرف خداست. البته این فکری که در بعضی‌ها رایج است که هر کس رئیس چهار تا آدم در یک اطاق است، می‌گوید من ولی فقیه تو هستم و به عنوان ولایت فقیه به آنها دستور می‌دهد، این حرف مفت است؛ ولی فقیه یک نفر است؛ اما سیستم، نظام، نظام ولایت فقیه است؛ یعنی مشروعیت ما به آنجا منتهی می‌شود؛ مشروعیت الهی است. باید هر چه ممکن است،

خودمان رابه معنای حقیقی امامت نزدیک کنیم.^{۴۱}

■ حاکم اسلامی، حق دارد مالیات بگذارد و حاکم اسلامی، آن کسی است که با ولایت خود و با بینات اداره جامعه که از پیغمبر و امام دارد، می‌تواند این حقوق را از مردم بگیرد. البته بعضی‌ها این فکر در ذهنشان بود - بعضی از علما و برادران عزیز و بزرگوارمان - که آیا امام در اینجا، این حق را دارند یا دولت اسلامی و کارگزاران دولت هم این حق را دارند؟ که البته شکی نیست که ما این حقوق را برای امام، قائل هستیم؛ اما دولت اسلامی و دستگاه‌های اسلامی، مگر غیر از مجرای ولایت فقیه هستند؟ امروز در جامعه اسلامی ما، در جمهوری اسلامی، دولت و رئیس جمهور و دستگاه قضایی و شورای نگهبان و بقیه دستگاه‌های کارگزار مملکت، جدای از امام نیستند؛ جدای از ولایت فقیه نیستند. والا اگر ما از ولایت فقیه بریده باشیم، جدا باشیم، اعتباری نداریم اصلاً؛ وجودمان یک وجود بی‌دلیلی است. ولی فقیه برای اعمال ولایت خود در جامعه اسلامی، بازوهای دارد؛ مجاری‌ای دارد؛ این مجاری و این بازوها را قانون اساسی معین کرده. یکی از این مجاری، دستگاه قضایی است؛ یکی از این مجاری، شورای نگهبان است؛ یکی از این مجاری، دولت جمهوری اسلامی است و کارگزاران دولت هستند. از این مجاری، امام استفاده می‌کند، کارهای اجتماع را انجام می‌دهد. ولی فقیه و امام مسلمین که امور جنگ و صلح و اداره جامعه و مسائل اقتصادی و مسائل فرهنگی و غیره و غیره همه در اختیار او است، خودش شخصاً که مباشر همه این امور نیست...^{۴۲}

■ آنچه که امروز در جامعه اسلامی، به همین شکلی که دستگاه قانونگذاری مملکت، دارد اجرا می‌کند و قانون می‌گذارد و دستگاه اجرا کننده مملکت، آن را اجرا می‌کند، اینها همه‌اش احکام حکومت ولی فقیه است. مالیاتی که امروز طبق قانون وضع می‌شود، مقررات صادرات و وارداتی که طبق قانون وضع می‌شود، تمام قوانینی که در

مجلس شورای اسلامی می‌گذرد، همه آنچه که در حوزه اختیارات دولت هست و دولت آن را وضع می‌کند و اجرا می‌کند، همه آنچه که در حوزه دستگاه قضایی هست و دستگاه قضایی آنها را وضع می‌کند یا اجرا می‌کند، همه اینها مظاهر حاکمیت ولایت فقیه است. این در حقیقت، به خاطر مشروعیت ولایت فقیه هست که این همه مشروعیت پیدا می‌کند. در جامعه اسلامی، تمام دستگاه‌ها چه دستگاه‌های قانونگذار، چه دستگاه‌های اجرا کننده، اعم از قوه اجرائیه و قوه قضائیه، مشروعیتشان به خاطر ارتباط و اتصال به ولی فقیه است؛ و الا به خودی خود، حتی مجلس قانونگذاری هم حق قانونگذاری ندارد. معنای قانون وضع کردن در مجلس شورای اسلامی چیست؟ معنای قانون وضع کردن این است که محدودیت‌هایی را در زندگی مردم بر طبق یک مصالحی ایجاد می‌کنند. خب! یک چنین کاری، بنابر مبانی فقهی اسلامی و بنابر اصل ولایت فقیه، برای هیچ کس جایز نیست و از هیچ کس مشروع نیست؛ مگر ولی فقیه. یعنی در حقیقت، قانون گذاری هم اعتبارش به اتکاء به ولایت فقیه است. قوه مجریه هم اعتبارش به اتکاء و امضاء تنفیذ ولی فقیه است؛ که اگر ولی فقیه اجازه ندهد و تنفیذ نکند و امضا نکند، تمام این دستگاه‌هایی که در مملکت مشغول کار هستند، چه قانونگذاری، چه اجرائیات، کارهایشان بدون دلیل و بدون حق است و واجب اطاعه و الزامی نیست. به خاطر ارتباط و اتصال به ولی فقیه هست که اینها همه مشروعیت پیدا می‌کنند. در حقیقت، ولایت فقیه، مثل روحی است در کالبد نظام.

بالاتر از این من بگویم، قانون اساسی در جمهوری اسلامی که ملاک و معیار و چهارچوب قوانین است، اعتبارش به خاطر قبول و تأیید ولی فقیه است والا خبرگان، ۵۰ نفر، ۶۰ نفر، ۱۰۰ نفر از هر کشری، چه حقی دارند دور هم بنشینند، برای مردم مملکت و مردم جامعه، قانون وضع کنند؛ قانون اساسی وضع کنند؟! اکثریت مردم چه حقی

دارند که امضا کنند قانون اساسی را و برای همه مردم این قانون را لازم‌الاجرا بکنند. آن کسی که حق دارد قانون اساسی را برای جامعه قرار بدهد، او ولی فقیه است؛ او همان امام اسلامی است و دستگاهی است که حاکمیت الهی را از طریق وراثت پیغمبر و وراثت ائمه معصومین، در اختیار دارد. او چون به خبرگان دستور داد که بنشینند قانون اساسی بنویسند، و او چون امضا کرد قانون اساسی را، قانون اساسی شد قانون. حتی اصل نظام جمهوری اسلامی، مشروعیتش به عنوان یک حکم از طرف ولی فقیه است... در حقیقت ولایت و حاکمیت ولی فقیه، ولایت و حاکمیت فقه اسلامی است؛ ولایت و حاکمیت دین خداست. ولایت و حاکمیت ملاک‌ها و ارزش‌هاست؛ نه ولایت و حاکمیت یک شخص. یعنی خود ولی فقیه هم به عنوان یک شخص موظف است که از آنچه که حکم ولی فقیه است، اطاعت کند و تبعیت کند. بر همه واجب‌الاطاعه است احکام ولی فقیه، حتی بر خود ولی فقیه. این یک چنین گستره بسیار وسیع و عظیمی را، دامنه ولایت فقیه داراست، که منتهی هم می‌شود به ولایت خدا. یعنی چون ریشه ولایت فقیه، ولایت الهی است، ریشه آن ولایت پیغمبر است و همان چیزی است که از پیغمبر و اوصیاء معصومینش و اوصیاء معصومین به علماء امت، فقهاء امت، آن کسانی که دارای این شرایط هستند، منتقل شد؛ لذاست که دارای یک چنین سعه اختیاراتی است؛ این معنای ولایت فقیه در جامعه اسلامی است. البته اگر ولی فقیه بخشی از این اختیارات را به کسی یا دستگاهی داد، آن شخص یا آن دستگاه، دارای آن اختیاری که ولی فقیه به او داده خواهد بود؛ همچنانی که طبق قانون اساسی، اختیاراتی را دستگاه‌ها دارند انجام می‌دهند، فراتر از آن هم اگر اختیار خاصی را ولی فقیه به یک دستگاهی، به دولت، به یک وزارتخانه، به یک شخص، به یک بنیاد، به یک دستگاه، تفیذ کند و بدهد آن اختیار متعلق به آن شخص یا به آن دستگاه خواهد بود، اما

در حقیقت، اختیار واقعی و ولایت واقعی و حق واقعی یا به تعبیری وظیفه واقعی، متعلق به شخص ولی فقیه است. این پایه و قاعده این بحث است که البته در زمینه‌های گوناگون و اطراف این اصل و محور اساسی، بحث‌های متعددی وجود دارد.^{۴۳}

فصل دوم:

رابطه مردم و حکومت در نظام مردم‌سالاری دینی

■ یک عنصر اصلی، مردمند. مردم انتخاب‌کننده‌اند؛ مردم تعیین‌کننده‌اند؛ مردم، مورد مشورت قرار می‌گیرند و تصمیم‌گیرنده‌اند؛ اصلاً مردم انتخاب‌کننده‌اند و انتخاب هم یک واقعیتی است که وجود دارد.^{۴۴}

■ اگر فرض کنیم در رأس قدرت، کسانی باشند که با مردم ارتباطی نداشته باشند، این ولایت نیست. اگر کسانی باشند که رابطه آنها با مردم، رابطه ترس و رعب و خوف باشد - نه رابطه محبت و التیام و پیوستگی - این ولایت نیست. اگر کسانی با کودتا بر سر کار بیایند، این ولایت نیست. اگر کسی با وراثت و جانشینی نسبی - منهای فضایل و کیفیات حقیقی که در حکومت شرط است - در رأس کار قرار گیرد، این ولایت نیست. ولایت، آن وقتی است که ارتباط والی یا ولی، با مردمی که ولایت بر آنهاست، یک ارتباط نزدیک، صمیمانه، محبت‌آمیز و همان‌طوری که در مورد خود پیامبر وجود دارد - یعنی « یا » یا « »: از خود آنها کسی را مبعوث کرده‌است - باشد؛ یعنی از خود مردم کسی باشد که عهده‌دار مسئله ولایت و حکومت باشد. اساس کار در حاکمیت اسلام این است.^{۴۵}

۱. نقش مردم در حکومت اسلامی

■ در قوانین آسمانی و الهی قرآن، برای مردم شأن و ارج معین شده است؛ مردم هستند که انتخاب می کنند و سرنوشت اداره کشور را به دست می گیرند. این مردم سالاری، راقی ترین نوع مردم سالاری ای است که امروز دنیا شاهد آن است؛ زیرا مردم سالاری در چارچوب احکام و هدایت الهی است. انتخاب مردم است، اما انتخابی که با قوانین آسمانی و مبرای از هرگونه نقص و عیب، توانسته است جهت و راه صحیحی را دنبال کند.

... امروز شما ملاحظه می کنید در بسیاری از دمکراسیهای غربی، زشت ترین انحرافات - انحرافات جنسی و امثال آن - به عنوان اینکه خواست مردم است، صبغه قانونی پیدا می کند و رسمی می شود و به اشاعه آن کمک می گردد. این، غیبت عنصر معنوی و هدایت ایمانی را نشان می دهد. در نظام اسلامی - یعنی مردم سالاری دینی - مردم انتخاب می کنند، تصمیم می گیرند و سرنوشت اداره کشور را به وسیله منتخبان خودشان در اختیار دارند؛ اما این خواست و انتخاب و اراده در سایه هدایت الهی، هرگز به بیرون جاده صلاح و فلاح راه نمی برد و از صراط مستقیم خارج نمی شود. نکته اصلی در مردم سالاری دینی این است.^{۴۶}

■ ... آن دستگاهی که حکومتش به شکل ولایت است، ارتباط بین ولی و مردم، غیرقابل انفکاک می باشد. ولایت، یعنی سرپرستی، پیوند، ارتباط، اتصال، به هم پیچیده شدن دو چیز، به هم جوشیدگی و به هم پیوستگی کسانی که با یکدیگر ولایت دارند. معنا و شکل و مفهوم ولایت در جامعه و نظام اسلامی، این است. از این جهت، در جامعه اسلامی، کلمه ولایت به حکومت اطلاق می شود و رابطه بین ولی و مردم، یک رابطه ولایتی است و ارتباط و اتصال آنها، غیرقابل انفکاک می باشد و تمام اجزای این جامعه، با یکدیگر متصلند و از هم

جدا نیستند. قضیه، مثل دستگاه‌های سلطنت، دستگاه‌های قدرت و کودتاجی‌هایی که بر یک جامعه مسلط می‌شوند، نیست. در جامعه اسلامی، دستگاه مدیریت و حاکمیت جامعه، همه و همه، متکی به مردم، جزو مردم، همراه با مردم، متصل به مردم - به تمام معنای اتصال - هستند و جدا نیستند. آن جایی که دستگاه‌های حکومت، به راهی می‌روند و مصالح مردم، به راه دیگری، به خاطر همین احساس جدایی است. مصالح دستگاه حاکم، یک چیز است؛ مصالح مردم، یک چیز دیگر. مصالح دستگاه حاکم، پیوند با امریکا و قدرت‌های مسلط و استعمارگران و غارتگران منابع نفتی و این چیزهاست - همچنان که در دوران رژیم منحوس پهلوی، در کشور ما بود و امروز در خیلی از کشورهای دیگر هست - مصالح مردم، یک چیز دیگر است. مصالح مردم در این است که آن دستگاه حاکم و آن نوکران و پیوستگان بیگانه را از سر راه کمال خودشان بردارند. مصالح این دو، به کلی در دو جهت قرار دارد. لیکن در نظام اسلامی، این طور نیست. در نظام اسلامی، حاکم، ولی و دوست و سرپرست و برادر و مرتبط و برای مردم است.^{۴۷}

■ درس مهم که وجود دارد، این است که حکومت آینده حضرت مهدی موعود (ارواح‌نفاذ)، یک حکومت مردمی به تمام معناست. مردمی یعنی چه؟ یعنی متکی به ایمان‌ها و اراده‌ها و بازوان مردم است. امام زمان، تنها دنیا را پُر از عدل و داد نمی‌کند؛ امام زمان از آحاد مؤمن مردم و با تکیه به آنهاست که بنای عدل الهی را در سرتاسر عالم استقرار می‌بخشد و یک حکومت صددرصد مردمی تشکیل می‌دهد؛ اما این حکومت مردمی با حکومت‌های مدّعی مردمی بودن و دمکراسی در دنیای امروز از زمین تا آسمان تفاوت دارد. آنچه امروز در دنیا اسم دمکراسی و مردم‌سالاری را روی آن گذاشته‌اند، همان دیکتاتوری‌های قدیمی است که لباس جدید بر تن کرده‌است؛ یعنی دیکتاتوری گروه‌ها. اگر رقابت هم وجود دارد، رقابت

بین گروه‌هاست و مردم در این میان هیچ‌کاره‌اند. یک گروه به قدرت دست پیدا می‌کند و در سایه قدرت سیاسی‌ای که همه زمام‌های امور را در کشور در اختیار او می‌گذارد و با سوءاستفاده از این قدرت، ثروت و پول و سرمایه به نفع خود گردآوری می‌کند و آنها را در راه به دست آوردن دوباره قدرت مصرف می‌کند. دمکراسی‌های امروز دنیا بر پایه تبلیغات دروغ و فریبنده و مسحور کردن چشم‌ها و دل‌هاست. امروز در دنیا هر جا شعار دمکراسی می‌دهند، شما ببینید برای تبلیغات کاندیداهای ریاست جمهوری و یا نمایندگان مجلس چه کار می‌کنند! پول خرج می‌کنند. دمکراسی در پنجه اقتدار پول اسیر است. مردم‌سالاری امام زمان - یعنی مردم‌سالاری دینی - با این روش، به کلی متفاوت است.

۱-۱. ایجاد حکومت (گزینش بر اساس ضوابط و بیعت)

- هر کسی، هر جمعیتی، هر اجتماعی حق اولی‌اش این است که خودش انتخاب بکند یک چیزی را که راجع به مقدرات مملکت خودش است.^{۴۸}
- امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) می‌فرماید: «...»

«۱»

سوگند به آنکه بذر را بشکافت و جان را بیافرید، اگر حضور یافتن بیعت کنندگان نبود و حجت بر لزوم تصدی من با وجود یافتن نیروی مددکار تمام نمی‌شد... زمام حکومت را رها می‌ساختم و از پی آن نمی‌گشتم.^{۴۹}

■ قانون و اجرا بایستی با معیارهای خدایی و با مقررات الهی باشد؛

یعنی با احکام اسلامی یا با احکام مشخص یا با کلیات و آنچه که از اسلام دانسته شده و فهمیده شده است، منطبق باشد و معارض نباشد. افرادی هم که مجری هستند، مشخصات و خصوصیات دارند؛ باید عادل باشند، فاسق نباشند - خصوصیات که در قانون اساسی ما متجسد شده - و قانون اساسی هم همان شکل اجرایی و دالان عبور به سمت آن چیزی است که ولایت الهی برای ما ترسیم می‌کند.

خب! مسئله اقلیت و اکثریت هم یک ضرورت است؛ اگر چه ما در اسلام به این صورت چیزی نداریم که آنجایی که آراء مختلف شد، اکثریت را بر اقلیت ترجیح دهیم، لکن یک چیز «لا بد منه» ای است که در مسائل گوناگون بشری پیش می‌آید. وقتی پنج نفر درباره یک چیزی تصمیم‌گیری می‌کنند، اگر سه نفر بر این امری که به سرنوشت پنج نفر ارتباط دارد اتفاق نظر کردند، آن دو نفر قاعدتاً باید تسلیم بشوند؛ این هم یک چیز عقلایی روشنی است که اسلام این‌ها را تصویب و امضاء کرده است.

بنابراین ولایتی که امروز شما دارید - قانونگذاری، ولایت است - یک ولایت الهی است؛ ریشه در ولایت الهی دارد؛ برخاسته و پدید آمده از ولایت الهی است. این مردم‌سالاری دینی که ما می‌گوییم، معنایش این است؛ یعنی نماینده مجلس شورای اسلامی از این طریقی که در قانون اساسی برای مجاری اعمال ولایت الهی معین شده، یک ولایتی پیدا کرده است که این شد یک تکلیف. بنابراین آنچه که در مجلس شورای اسلامی تصویب می‌شود، برای من شخصی و نوعی واجب‌الاتباع است و بایستی بر طبق او عمل کنم. این مبنای اسلامی است...

تفکر اسلامی بر مبنای یک پایه محکم، برخاسته از ولایت الله، با شیوه مشخص و تدوین شده در قانون اساسی جمهوری اسلامی که خدای متعال به انسان‌ها حق داده که یک حقی را به کسی بسپرنند، بنا شده که بگویند آقا! شما بیا برای ما این کارها را انجام بده. مردم

هم این حق را در آراء خودشان در مجلس، در ریاست جمهوری، در آن چیزهایی که به آراء مردم وابسته است، به افراد می دهند. بنابراین پایه مردم سالاری دینی این است؛ یعنی یک پایه اصیل و عمیق که حقیقتاً مورد اعتقاد است.^{۵۰}

■ در مردم سالاری دینی و در شریعت الهی این موضوع مطرح است که مردم باید حاکم را بخواهند، تا او مورد قبول باشد و حق داشته باشد که حکومت کند. ای کسی که مسلمانی! چرا رأی مردم معتبر است؟ می گوید: چون مسلمانم؛ چون به اسلام اعتقاد دارم و چون در منطق اسلام، رأی مردم بر اساس کرامت انسان پیش خدای متعال معتبر است.^{۵۱}

■ خود این مردم سالاری هم متعلق به دین است. مردم سالاری هم دو سر دارد که من در یک جلسه دیگر هم به بعضی از مسئولان این نکته را گفتم. یک سر مردم سالاری عبارت است از اینکه تشکل نظام به وسیله اراده و رأی مردم صورت گیرد؛ یعنی مردم نظام را انتخاب می کنند، دولت را انتخاب می کنند، نمایندگان را انتخاب می کنند، مسئولان اساسی را به واسطه یا بی واسطه انتخاب می کنند؛ این همان چیزی است که غرب ادعای آن را می کند و البته در آن جا این ادعا واقعیت هم ندارد... آن جا می گویند آراء مردم وجود دارد و هر چه هست، متکی به رأی و خواست مردم است؛ اما واقعیت قضیه این نیست. خودشان هم در سطوح و مراحل به این معنا اعتراف می کنند؛ در نوشته هایشان هم هست و ما هم از این قبیل اعتراف ها را فراوان دیده ایم... آن بخش انتخاب مردم، یکی از دو بخش مردم سالاری دینی است که البته آن هست. مردم بایستی بخواهند، بشناسند، تصمیم بگیرند و انتخاب کنند تا تکلیف شرعی درباره آنها منجز شود. بدون شناختن و دانستن و خواستن، تکلیفی نخواهند داشت.^{۵۲}

■ در قانون اساسی ترتیبی داده شده است که حضور و اراده و رأی و خواست مردم را با جهت گیری اسلامی، در همه ارکان نظام، ظهور و بروز می دهد. این نظام مستحکم، انتخاب مردمی، مجلس مردمی و دولت مردمی که بر پایه اسلام بود، مانع نفوذ دشمن شد.^{۵۳}

■ جمهوری اسلامی، یعنی آنجایی که هدایت الهی و اراده مردمی توأم با یکدیگر در ساخت نظام تأثیر می گذارند. بر این نظریه، هیچ گونه خدشه و اشکالی در بحثهای دانشگاهی و محافل تحقیقاتی وارد نمی شود؛ اما اگر شما بخواهید حقانیت این نظریه را برای مردم دنیا ثابت کنید، در عمل باید ثابت کنید. چالش عمده نظام جمهوری اسلامی این است.^{۵۴}

۱-۲. تبعیت و اطاعت از اوامر ولی

● تبعیت از رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) هم به حکم خدا است، که می فرماید: «و اطیعوا الرسول»؛ از پیامبر پیروی کنید. پیروی از متصدیان حکومت یا «اولی الامر» نیز به حکم الهی است، آنجا که می فرماید: «^۱»^{۵۵}

■ امروز در دنیای اسلام این مطلب میان مسلمانان پذیرفته شده است که اگر کسی «اولی الامر منکم» بود، یعنی از خود مردم، از میان مردم، دارای قدرت حاکمیت شد، اطاعت او واجب است. یعنی «اطاعت از پیغمبر» را به عنوان «حاکمیت مسلمانان» منتقل کرده اند به افراد دیگری در جامعه بشری، به شکل های مختلف؛ البته بعضی ممکن است از برادران اهل سنت، عقاید افراطی در این مورد داشته باشند و تصور کنند که این حاکم هر جور بود - فاسق بود؛ فاجر بود؛ وابسته بود؛ بی دین بود - اطاعت او هم واجب است؛ لکن مسلماً عده زیادی از مسلمانان، مسلمانان اهل سنت، برادران سنی

ما معتقد هستیم بر اینکه حکومت اسلامی که متعلق به پیغمبر بود، این به انسان‌هایی با یک شرایط عادی و معمولی و بدون فسق و الحد و فجور منتقل خواهد شد.^{۵۶}

● واجب است اطاعت کنید از اولی الامر... بر شما واجب است به حکم اسلام، که تبعیت کنید؛ و به حکم قرآن، به حسب رأی علمای خودتان، به حسب رأی مشایخ خودتان. شما اگر چنانچه مسلم هستید، چرا تبعیت از قرآن نمی‌کنید؟ چرا به حسب آن طوری که علمای شما استفاده [کرده‌اند] از آیه شریفه «

« اطاعت نمی‌کنید؟ شما در صورت مسلمان

هستید، در ظاهر اظهار اسلام می‌کنید؛ به حسب واقع مسلم نیستید.^{۵۷}

● من باید یک تنبّه دیگری هم بدهم و آن اینکه من که ایشان را حاکم کردم، یک نفر آدمی هستم که به واسطه ولایتی که از طرف شارع مقدس دارم، ایشان (نخست وزیر) را قرار دادم... ایشان را که من قرار دادم واجب‌التّباع است، ملت باید از او اتّباع کند. یک حکومت عادی نیست، یک حکومت شرعی است؛ باید از او اتّباع کنند. مخالفت با این حکومت مخالفت با شرع است، قیام بر علیه شرع است. قیام بر علیه حکومت شرع جزایش در قانون ما هست، در فقه ما هست؛ و جزای آن بسیار زیاد است. من تنبّه می‌دهم به کسانی که تخیل این معنی را می‌کنند؛ که کارشکنی بکنند یا اینکه خدای نخواستہ یک وقت قیام بر ضد این حکومت بکنند. من اعلام می‌کنم به آنها که جزای آنها بسیار سخت است؛ در فقه اسلام، قیام بر ضد حکومت خدایی قیام بر ضد خداست؛ قیام بر ضد خدا کفر است.^{۵۸}

■ امیرالمؤمنین - بالاخره ولی فقیه از امام معصوم که بالاتر نیست -

امیرالمؤمنین می فرماید: «

...»^۱ بنا بر این باید وجود ناصر باشد؛ بایستی افراد بیابند، بخواهند. وقتی خواستند، اگر تکلیفی برعهده آن حاکم، آن تکلیف منجز خواهد شد، مجبور است که عمل بکند. و الا آن تکلیف - اگر بر او تکلیفی باشد - تکلیف منجزی نخواهد بود. این جاست که نقش مردم، نقش مهمی است. هر کسی که دغدغه مردم را دارد باید برای این بخش فکر بکند، کاری کند که مردم به ایمان و تبعیت و اطاعت «عن قلب»^۲ کشانده بشوند. چون این کار مشکلی نیست؛ وقتی مردمی هستند مثل مردم ما، مردم مؤمن، دین باور، معتقد به مبانی، حاضر برای فداکاری در این راه.^{۵۹}

۱-۳. ارائه نظر مشورتی

■ تشکیل مجالس مقننه به شکل فعلی در کشورهای اسلامی در یک قرن اخیر رایج شده ولی در اصل، اسلام منادی و پیشرو برپایی حکومت‌های مردمی و شورایی در چهارچوب وحی و قوانین الهی است. پیامبر گرامی اسلام به فرمان الهی «^۳ در مهمات حکومتی اسلام مشورت می فرمودند و حتی در صورت غلبه رأی جمع بر نظر مبارک ایشان، در مواردی به نظر اصحاب عمل می کردند. شاید بتوان گفت که این امر یکی از رموز پیشرفت سریع و بی سابقه مسلمین در آغاز تاریخ اسلام بوده است.»^{۶۰}

■ اسلام در ضمن اینکه احکام الهی و اراده الهی را در هدایت و صلاح انسان‌ها دارای کمال تأثیر می داند، اراده انسان، حضور انسان و حضور آحاد مردم را هم در همه کارها پیش بینی کرده است. یک نمونه آن همین مسأله شورا است. خدای متعال در علائم مؤمنین

۱. نهج البلاغه، خطبه ۳

۲. از صمیم قلب

۳. آل عمران: ۱۵۹

می‌فرماید: « کارهایشان را با مشورت انجام می‌دهند. البته مشورت، با شکل‌های مختلفی ممکن است انجام گیرد؛ این (شوراهای اسلامی شهر و روستا) هم، یک شکل از اشکال مشورت است.^{۶۱}»

۱-۴. نظارت بر اجزای حکومت

- باید همه زنها و هم مردها در مسائل اجتماعی مسائل سیاسی وارد باشند و ناظر باشند، هم به مجلس ناظر باشند، هم به کارهای دولت ناظر باشند، اظهار نظر بکنند.
- ملت باید الان همه ناظر امور باشند، اظهار نظر بکنند در مسائل سیاسی، در مسائل اجتماعی، در مسائلی که عمل می‌کند دولت، استفاده بکنند، اگر یک کار خلاف دیدند.^{۶۲}
- ملت وظیفه دارد که در جمهوری اسلامی پشتیبانی از دولت‌ها بکند که به خدمت ملت هستند؛ اگر دولتی را دید که خلاف می‌کند، ملت باید به او تودهنی بزند.^{۶۳}
- آگاهی مردم و مشارکت و نظارت و همگامی آنها با حکومت منتخب خودشان، خود بزرگترین ضمانت حفظ امنیت در جامعه می‌باشد.^{۶۴}

۲. وظایف حکومت اسلامی در قبال مردم

۱-۲. زمینه‌سازی برای حضور و مشارکت مردم و توجه به

خواست و نظر آنان

- نظام جمهوری اسلامی، نظام‌های انتصابی قدرت‌ها را نسخ کرد و انتخاب مردم را در مدیریت کشور دارای نقش کرد. این حق آحاد ملت است که بتوانند انتخاب کنند و در تعیین مدیر کشور دارای

نقش باشند. از سوی دیگر وظیفه هم هست؛ به این خاطر که این شرکت می‌تواند روح نشاط و احساس مسئولیت را همیشه در جامعه زنده نگاه‌دارد... انتخابات فقط یک وظیفه نیست، فقط یک حق هم نیست؛ هم حق شماسست، هم وظیفه عمومی است.^{۶۵}

● ما بنای بر این نداریم که یک تحمیلی به ملتمان بکنیم و اسلام به ما اجازه نداده‌است که دیکتاتوری بکنیم. ما تابع آرای ملت هستیم. ملت ما هر طوری رای داد ما هم از آنها تبعیت می‌کنیم. ما حق نداریم، خدای تبارک و تعالی به ما حق نداده‌است، پیغمبر اسلام به ما حق نداده است که ما به ملتمان یک چیزی را تحمیل بکنیم.^{۶۶}

● ما تابع آرای ملت هستیم؛ ملت ما هر طوری رای داد ما هم از آنها تبعیت می‌کنیم.^{۶۷}

● ما خواهان استقرار یک جمهوری اسلامی هستیم و آن حکومتی است متکی به آرای عمومی. شکل نهایی حکومت با توجه به شرایط و مقتضیات کنونی جامعه ما توسط خود مردم تعیین خواهد شد.^{۶۸}

■ در انقلاب اسلامی ایران، چند خصوصیت مهم وجود داشت که همه منطبق بر حرکت اسلامی صدر اول بود:

... دوم آن که برای تحقق این هدف، از توده‌های مؤمن و آگاه و دردمند و فداکار - و نه از احزاب و گروه‌ها و سازمان‌های سیاسی - نیروی انسانی لازم گرفته شد و رهبر حکیم، نصرت را پس از توکل به خدا، از نیروی لایزال مردم جستجو کرد و در سایه مجاهدت پانزده ساله، جنود رحمان را از بندگان خدا به وجود آورد و در راه خدا به حرکت درآورد:»^{۶۹}

● بدون پشتیبانی مردم نمی‌شود کارکرد و پشتیبانی هم به این نیست که مردم الله‌اکبر بگویند. این پشتیبانی نیست؛ پشتیبانی این است که همکاری کنند.^{۷۰}

● ... همین طور شرکت دادن مردم را در امور، این را کراراً گفتم،

شما هم خودتان گفتید که یک کشوری را که بخواهید اداره بکنید، یک دولت تا شرکت مردم نباشد نمی‌شود اداره صحیح بشود. وقتی بنا شد که مردم شرکت کردند در کارها، شما شرکت دادید مردم را، آنهایی که الان خدمت می‌کنند و سابق هم خدمت کردند به شما، به ما، به همه، به اسلام و شما را رساندند به اینجا، آنها را کنار نگذارید، رد نکنید، آنها را وارد کنید در کار.^{۷۱}

۲-۲. خدمت‌گزاری به مردم؛ نه استیلا و حاکمیت

■ سر دیگر قضیه مردم‌سالاری این است که حالا بعد از آن که من و شما را انتخاب کردند، ما در قبال آنها وظایف جدی و حقیقی داریم. بعضی دوستان این روایات را از نهج‌البلاغه و غیر نهج‌البلاغه جمع کردند که البته مجال نیست که من همه آنها را بخوانم؛ دو سه نمونه‌اش را می‌خوانم. »

«^۱ می‌فرماید: نه

سر مردم منت بگذارید که ما این کارها را برای شما کردیم یا می‌خواهیم بکنیم؛ نه آنچه را که برای مردم انجام دادید، درباره‌اش مبالغه کنید؛ - مثلاً کار کوچکی انجام دادید، آن را بزرگ کنید - و نه اینکه وعده بدهید و عمل نکنید. بعد فرمود: اگر منت بگذارید، احسانتان باطل خواهد شد. مبالغه، نور حق را خواهد برد؛ یعنی همان مقدار راستی هم که وجود دارد، آن را در چشم مردم بی‌فروغ خواهد کرد. اگر خلف وعده کنید، »

نظر مردم و در نظر خدا این مقت و گناه است. » :

۱. مبدا هرگز با خدماتهایی که انجام دادی بر مردم منت گذاری، یا آنچه را انجام داده‌ای بزرگ بشماری، یا مردم را وعده‌ای داده، سپس خلف وعده نمایی! منت نهادن، پاداش نیکوکاری را از بین می‌برد، و کاری را بزرگ شمردن، نور حق را خاموش گرداند، و خلاف وعده عمل کردن، خشم خدا و مردم را بر می‌انگیزاند. (نهج‌البلاغه، نامه ۵۳)

۱. «هر چند اینها کلام امیرالمؤمنین

(علیه‌الصلوة والسلام) خطاب به مالک اشتر است، اما خطاب به ما هم هست. ۷۲

■ نظام اسلامی، نظامی است که مسئولان، خدمتگزار مردم و برای مردمند؛ هر نوع جدایی بین مسئولان و مردم محکوم است. ۷۳

■ نقطه محوری همین مسئولیت هم رعایت حدود و حقوق مردم، رعایت عدالت در میان مردم، رعایت انصاف در قضایای مردم و تلاش برای تأمین امور مردم است. برای حاکم اسلامی، حوایج و نیازهای مردم اصل است. چند روز قبل از این، بنده در صحبتی به مسئولان کشور همین را گفتم. یک روی مسأله مردم‌سالاری این است که مردم مسئولان را انتخاب می‌کنند. آن روی دیگر این است که وقتی مسئولان بر سر کار آمدند، همه هم‌تشان رفع نیازهای مردم و کار برای آنهاست. این معنا در کلمات امیرالمؤمنین موج می‌زند. در نامه به مالک اشتر از آن حضرت نقل شده است: «

اگر ۳

کسی به مردم ظلم کند، خدا طرف حساب اوست؛ خدا وکیل مدافع بندگان مظلوم در مقابل اوست؛ اصطلاحاً خصم اوست؛ «

او در حال جنگ و مقابله با خداست. البته فرق نمی‌کند؛ اگرچه امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) این نامه‌ها را خطاب به استاندارانش - مالک اشتر، اشعث بن قیس، عثمان بن حنیف و دیگران - نوشته است؛ اما همه رده‌های مسئول که کاری در دستشان هست، مشمول این خطاب هستند. ۷۴

● کوشش کنید که پایگاه ملی برای خودتان درست کنید، این به

۱. خداوند سخت به خشم می‌آید که چیزی بگوید و به جای نیاورید. (الصف: ۳)

۲. نهج البلاغه، نامه ۵۳.

۳. همان

این است که گمان نکنید که شما صاحب مقام هستید، منصب هستید و باید به مردم فشار بیاورید. هر چه صاحب منصب ارشد باشد باید بیشتر خدمتگزار باشد، مردم بفهمند که هر درجه‌ای که این بالا می‌رود با مردم متواضع تر می‌شود. اگر یک همچو کاری شد و یک چنین توجهی به مسائل شد و یک همچو عبرتی از تاریخ برای ما شد، هر قوه‌ای پایگاه ملی پیدا می‌کند و پایگاه ملی حافظ اوست.^{۷۵}

۲-۳. تلاش برای تحقق اهداف دین در تشکیل حکومت اسلامی

■ هدف نهایی از این همه جنجال‌هایی که از اول تاریخ بوده است - یعنی آمدن پیامبران، مبارزات فراوان، دو صف شدن حق و باطل، جنگ‌ها، نبردها، درگیری‌ها، صبرها بر مشکلات، تلاش عظیم اهل حق، حتی تشکیل حکومت اسلامی و استقرار عدل اسلامی - تکامل و کمال انسان و نزدیک شدن او به خداست. همه چیز، مقدمه این است.^{۷۶}

■ تمام آثار و گفتار آن بزرگوار [امام حسین علیه‌السلام] و نیز گفتاری که درباره آن بزرگوار از معصومین رسیده‌است، این مطلب را روشن می‌کند که غرض، اقامه حق و عدل و دین خدا و ایجاد حاکمیت شریعت و برهم زدن بنیان ظلم و جور و طغیان بوده‌است. غرض، ادامه راه پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) و دیگر پیامبران بوده‌است که: »

«...^۱ و معلوم است که پیامبران هم برای چه آمدند: »

«^۲ اقامه قسط و حق و ایجاد حکومت و نظام اسلامی.^{۷۷}»

■ امروز اگر سخن از آزادی و کرامت بشر می‌رود، اگر حقوق انسان

۱. درود بر تو ای وارث حضرت آدم برگزیده خدا، سلام بر تو ای وارث حضرت نوح پیغمبر خدا (من لا یحضره الفقیه، ج ۲، ص ۶۰۴)

۲. تا مردم قیام به عدالت کنند. (حدید: ۲۵)

در جوامع مطرح می‌شود، اگر عدالت و رفع تبعیض همچنان در دنیا یک شعار جذاب است، اگر مبارزه با فساد و مفسدان و مبارزه با ظلم و توجه به ایثار و فداکاری در راه حق در چشم بشریت جذاب و شیرین است، به‌خاطر این است که این مفاهیم را پیغمبران - این مردان خدا - به تاریخ عرضه کردند و آنها را در اختیار بشریت قرار دادند. بنابراین مردان خدا تاریخ را متحول می‌کنند. آنها با امید به خدا و با خشیت از پروردگار، ناممکن‌ها را ممکن می‌کنند... امام بزرگوار ما از زمره چنین مردانی بود.^{۷۸}

■ مردم از اعماق وجودشان نظام اسلامی را می‌خواهند؛ منتها از این نظام اسلامی توقعاتی دارند و این توقعات باید برآورده شود. این توقعات، به حق هم هست؛ توقع عدل و رفاه و پیشرفت در امور زندگی و برطرف شدن مشکلات و کم شدن شکاف‌های طبقاتی و برخوردار نشدن عزیزان، بی‌جهت در میدان سیاست و اداره کشور را دارند. این توقعات، توقعات درستی است؛ همین چیزهایی است که اسلام به ما و مردم یاد داده؛ اینها تعلیمات اسلامی است. رفتار بزرگان صدر اسلام و کسانی که الگوی مردم و الگوی ما هستند، برای ما نقل شده؛ این جزو فرهنگ ملت ما در طول سال‌های متمادی است. ما باید به این توقعات عمل کنیم؛ حتی اگر لازم است، باید بر خودمان سخت بگیریم و فشار بیاوریم تا بتوانیم آنچه را که بر عهده ماست، انجام دهیم و ان شاءالله بر مشکلات فائق آییم. مردم نظام را دوست دارند؛ ما هستیم که وظیفه داریم طبق موازین نظام اسلامی در همه بخش‌ها عمل کنیم.^{۷۹}

■ حکومت امیرالمؤمنین در زمینه اقامه عدل، حمایت از مظلوم، مواجهه با ظالم و طرفداری از حق در همه شرایط، الگویی است که باید از آن تبعیت شود. این کهنگی بردار هم نیست و در همه شرایط گوناگون علمی و اجتماعی دنیا، می‌تواند برای خوشبختی و سعادت انسان‌ها الگو باشد. ما نمی‌خواهیم از روش اداری آن دوره

تقلید کنیم و بگوییم اینها مشمول تحول زمانی است و مثلاً روزبه‌روز روش‌های نویی می‌آید. ما می‌خواهیم از جهتگیری آن حکومت که تا ابد زنده است، تبعیت کنیم. دفاع از مظلوم، همیشه یک نقطه درخشان است. کنار نیامدن با ظالم، رشوه نپذیرفتن از زورمند و زرمند و پا فشردن بر حقیقت، ارزش‌هایی است که هیچ وقت در دنیا کهنه نمی‌شود. در شرایط و اوضاع و احوال گوناگون، این خصوصیات همیشه با ارزش است. ما اینها را باید دنبال کنیم؛ اصول اینهاست. اینکه می‌گوییم حکومت اصولگرا، یعنی پیرو و پایبند به چنین ارزش‌های ماندگاری که هرگز کهنگی پذیر نیست. اتفاقاً زورگوها و قلدراهای دنیا از همین پایبندی ناراحتند.^{۸۰}

■ امام ما را به راهی هدایت کرد، هدف‌هایی را برای ما تعریف کرد، شاخص‌هایی را در میانه راه به ما معرفی کرد تا راه را گم نکنیم. فقط در صورت پیمودن این راه است که ما می‌توانیم به حیات طیبه برسیم و طعم آن را بچشیم؛ یعنی می‌توانیم کابوس فقر و عقب افتادگی را از جامعه و ملت خودمان دور کنیم؛ می‌توانیم آرزوی دیرین بشر - یعنی عدالت - را تحقق ببخشیم؛ می‌توانیم به تحقیر شدن ملت‌های مسلمان خاتمه دهیم؛ می‌توانیم طمع قدرت‌های استکباری را قدرتمندانه - نه با تملق و اظهار ذلت - از خودمان قطع کنیم؛ می‌توانیم اخلاق و تقوا و ایمان را، هم در رفتار فردی خود، و هم در برنامه‌های کلان کشور حاکم کنیم؛ می‌توانیم آزادی را که نعمت بزرگ خداست، با همه برکاتی که در آن هست، به دست بیاوریم؛ اینها هدف‌های امام است. حرکت امام و انقلاب امام و نظامی که او معمار آن بود، برای تحقق این هدف‌ها به وجود آمده‌است. پس راه امام، راه ایمان و راه عدالت و راه پیشرفت مادی و راه عزت است. ما پیمان بسته‌ایم که این راه را ادامه دهیم و به توفیق الهی ادامه خواهیم داد. امام این راه را به‌روی ما باز کرد و این هدف‌ها را برای ما تعریف کرد.^{۸۱}

■ حضرت درباره اینکه چرا حاکم و فرمانده و عهده‌دار کار حکومت شده، تصریح می‌کند که برای هدف‌های عالی؛ برای اینکه حق را برقرار کند و باطل را از میان ببرد. فرمایش امام این است که خدایا! تو می‌دانی ما برای به دست آوردن منصب و حکومت قیام نکرده‌ایم؛ بلکه مقصود ما نجات مظلومین از دست ستمکاران است. آنچه مرا وادار کرد که فرماندهی و حکومت بر مردم را قبول کنم، این بود که «خدای تبارک و تعالی از علما تعهد گرفته و آنان را موظف کرده که بر پرخوری و بهره‌مندی ظالمانه ستمگران و گرسنگی جانکاه ستم‌پدگان سکوت نمایند». یا می‌فرماید: «

».

خدایا! تو خوب می‌دانی که آنچه از ما سر زده و انجام شده، رقابت برای به دست گرفتن قدرت سیاسی، یا جستجوی چیزی از اموال ناچیز دنیا نبوده است. و بلافاصله درباره اینکه پس او و یارانش به چه منظور کوشش و تلاش می‌کرده‌اند می‌فرماید: «

».^۲ بلکه برای این بود که اصول روشن دینت را بازگردانیم و به تحقق رسانیم؛ و اصلاح را در کشورت پدید آوریم؛ تا در نتیجه آن بندگان ستم‌دیده‌ات ایمنی یابند؛ و قوانین (یا قانون جزای) تعطیل شده و بی‌اجرا مانده‌ات به اجرا درآید و برقرار گردد.^{۸۲}

■ ... پس قدم بعدی تشکیل حکومت است؛ اما تشکیل حکومت، هدف نیست. نکتهٔ اساسی اینجاست. تشکیل حکومت برای تحقق آرمان‌هاست. اگر حکومت تشکیل شد، ولی در جهت تحقق آرمان‌ها پیش نرفت، حکومت منحرف است. این یک قاعدهٔ کلی است؛ این معیار است. ممکن است تحقق آرمان‌ها سال‌هایی طول بکشد؛ موانع و مشکلاتی بر سر راه وجود داشته باشد؛ اما جهت حکومت — جهت و

۱. نهج البلاغه، خطبه ۱۳۱

۲. همان

سمتگیری این قدرتی که تشکیل شده است - حتماً باید به سمت آن هدف‌ها و آرمان‌ها و آرزوهایی باشد که شعار آن داده شده است و داده می‌شود و در متن قرآن و احکام اسلامی وجود دارد. اگر در آن جهت نبود، بلاشک حکومت منحرف است. معیار، این است که عدالت اجتماعی و نظم متکی بر قانون به وجود آید و مقررات الهی همه جا مستقر شود چنانچه مقررات الهی مستقر شد؛ نظم متکی به اسلام به وجود آمد و عدالت اجتماعی تحقق پیدا کرد، هنوز یک هدف متوسط، یا در واقع یکی از مراحل راه، طی شده است. مرحله بعد آن است که مردمی که در این نظام، به آسودگی، بی‌دغدغه و با برخورداری از عدل زندگی می‌کنند، برای تخلق به اخلاق حسنه، فرصت و شوق پیدا کنند. این، آن چیزی است که من خواستم امروز روی آن تکیه کنم و می‌خواهم این نکته را عرض کنم که بعد از تشکیل حکومت، این هدف است. بلکه بعد از تشکیل نظام عادلانه و استقرار عدالت اجتماعی و حکومت واقعاً اسلامی، هدف این است. این، هدف بعدی است.^{۸۳}

■ هدف از قبول مناصب دولتی در نظام جمهوری اسلامی و نظام اسلامی چه باید باشد؟ هدف باید اجرای عدالت، تأمین آسایش مردم، فراهم کردن زمینه جامعه انسانی برای شکفتن استعدادها، برای تعالی انسان‌ها و برای هدایت و صلاح بنی‌آدم باشد. وقتی که در نظر امیرالمؤمنین (علیه‌الصلوة‌والسلام) هدف این شد، آن‌گاه این بیاناتی که از آن بزرگوار می‌شنویم، همه معنا پیدا می‌کند...^{۸۴}

■ در نظام اسلامی، آن تحولی که به وجود می‌آید، صرفاً تحوّل سیاسی نیست. فرق اساسی نظام الهی با نظام‌های دیگر، همین است. در نظام الهی، انسان‌ها تحول معنوی پیدا می‌کنند. انسان مادی، انسان معنوی و الهی می‌شود و آرزوهای مادی به آرزوهای والای انسانی و خدایی تبدیل می‌گردد. اگر شما ملاحظه می‌کنید که مسلمانان به برکت برهه کوتاه حاکمیت خدا در صدر اسلام - به

برکت همان چند سال معدود - توانستند قرن‌های متمادی دنیا را متحول کنند؛ به دنیا علم و مدنیت و تفکر و عقل و روح و معنا و منطق و همه چیز بخشند؛ آن مدنیت عظیم اسلامی را پدید آورند و زمینه پیشرفت‌های بشر را در سال‌ها و قرن‌های بعد از آن ایجاد کنند، به خاطر آن تحولی است که در انسان مسلم صدر اسلام به وقوع پیوست. امروز هم مسلمان حقیقی که به برکت ارتباط با خدا، تحول واقعی یافته و به انسان روحانی تبدیل شده باشد - نه به معنای اینکه نیازهای جسمانی و مادی را فراموش کند؛ نه!

«^۱ دنیا را هم باید آباد کند، مادیات را هم بایستی کیفیت ببخشد، علم را هم باید پیش ببرد، زندگی را هم باید سامان دهد؛ اما در اینها منحصر نشود و این تحول را پیدا کند که به آرمان‌های معنوی و آرزوهای بزرگ الهی دلباخته گردد - خواهد توانست نه فقط جامعه خود را کیفیت و برتری دهد، بلکه روی دنیا اثر بگذارد، روی تاریخ اثر بگذارد و انسانیت را متحول کند و به فضل الهی این اتفاق خواهد افتاد. قاعده و پایه اساسی این کار آن است که امروز در نظام اسلامی ما، مردم رابطه قلبی و معنوی خودشان را با خدا قوی‌تر کنند و با خدا انس بیشتری بگیرند و این فرصت ماه رجب و فرصت‌های متبرک، فرصت‌های مغتنمی است.^{۸۵}»

• تمام عبادات وسیله است، تمام ادعیه وسیله است، همه وسیله‌ای برای این است که انسان این لبایش ظاهر بشود. آن که بالقوه است و لب انسان است به فعلیت برسد و انسان بشود آدم. انسان بالقوه بشود یک انسان بالفعل، انسان طبیعی بشود یک انسان الهی که همه چیزش الهی باشد. هر چه می‌بیند، حق ببیند. انبیا هم برای همین آمده‌اند. انبیا نیامده‌اند حکومت درست کنند، حکومت را می‌خواهند چه کنند این هم هست، اما نه این است که انبیا آمده‌اند که دنیا را

اداره کنند، حیوانات هم دنیا دارند، کار خودشان را اداره می‌کنند. البته بسط عدالت، همان بسط صفت حق تعالی است برای اشخاصی که چشم دارند. بسط عدالت هم می‌دهند، عدالت اجتماعی هم به دست آنهاست، حکومت هم تاسیس می‌کنند، حکومتی که حکومت عادلانه باشد، لکن مقصد این نیست، اینها همه وسیله است که انسان برسد به یک مرتبه دیگری که برای آن انبیا آمده‌اند.^{۸۶}

۲-۳-۱. تحقق عدالت

■ پیامبر اکرم نظامی را به وجود آورد که خطوط اصلی آن چند چیز بود.

... خط اصلی دوم، عدالت مطلق و بی اغماض بود، عدالت در قضاوت، عدالت در برخورداری‌های عمومی و نه خصوصی — چیزهایی که متعلق به همه مردم است و باید بین آنها با عدالت تقسیم بشود — عدالت در اجرای حدود الهی، عدالت در مناصب و مسئولیت دهی و مسئولیت پذیری. البته عدالت، غیر از مساوات است، اشتباه نشود. گاهی مساوات، ظلم است. عدالت، یعنی هر چیزی را به جای خود گذاشتن و به هر کسی حق او را دادن. او عدل مطلق و بی اغماض بود. در زمان پیامبر، هیچ کس در جامعه اسلامی از چارچوب عدالت خارج نبود.^{۸۷}

■ عدالت اجتماعی... یک امر اجتماعی محض و مربوط به حکومت، سیاست و شیوه فرمانروایی در جامعه است.^{۸۸}

■ حاکم اسلامی در قبال مسائل مهم جامعه، در مقابل فقر مردم، در مقابل تبعیض و شکاف‌های اجتماعی، در مقابل اخلاق و معنویت مردم، در قبال حفظ استقلال کشور و حفظ آزادی مردم — در آن حدودی که اسلام مقرر کرده است — مسئول است. اینها مسئولیت‌هاست و چون اسلام این را خواسته و این به مردم تعلیم داده شده است و مردم ما به اسلام اعتقاد دارند، لذا توقعشان از

مسئولان امر در کشور در هر رده‌ای این است که به این مسئولیت‌ها عمل کنند و آنچه را که به عنوان وظیفه بر عهده آنهاست، انجام دهند. کارآمدی حکومت به این معناست. اگر مردم این کارآمدی را در مسئولان کشور مشاهده کنند، اعتقادشان به آنها و به نظام اسلامی و اسلام روزبه‌روز بیشتر خواهد شد. دشمنان اسلام و بلندگوهای تبلیغاتی دنیا به‌طور دائم این را تکرار می‌کنند که مردم با اسلام و نظام اسلامی مشکل دارند؛ در حالی که مردم خودشان این نظام اسلامی را به وجود آوردند و خودشان تا امروز آن را حفظ کرده‌اند. مردم با نظام اسلامی هیچ مشکلی ندارند؛ آنها با تبعیض و فقر و فساد و عدم رعایت ضوابط در بخشی از تشکیلات اداری کشور در خصوص مدیران جامعه مشکل دارند. مردم با افراد مشکل دارند، نه با نظام اسلامی.^{۸۹}

■ عزیزان من! تلاش ما حکومت حق و عدل است؛ تلاش برای ایجاد عدالت است. شاید در اسلام در مورد مسائل اجتماعی، هیچ چیز به قدر عدالت، مورد توجه قرار نگرفته است. شما ببینید در مورد ظهور حضرت بقیةالله‌الاعظم (ارواح‌نافداه و عجل‌الله‌فرجه)، در بیشتر روایات و ادعیه و زیاراتی که درباره آن بزرگوار است و اسمی از آن بزرگوار است، به دنبال مسأله ظهور و قیام آن حضرت،

« هست. خدا به وسیله او، زمین را

پراز قسط و عدل می‌کند. البته خدا به وسیله امام زمان، زمین را از دین خودش هم پر می‌کند؛ اما آن چیزی که در دعا و زیارت و روایت گفته می‌شود، «یملأ الارض به الدین، دین الحق» نیست - مگر در بعضی از جاها که تعبیراتی هست - متعلق «یملأ»، قسط و عدل، عدالت، دادگری و انصاف است. چرا؟ چون بشر بیشتر از همه چیز، از ظلم و بی‌دادگری رنج می‌برد. این حکومت در راه عدالت

حرکت کرده و در راه عدالت هم حرکت می کند؛ قوامش هم به عدالت است.^{۹۰}

■ هدف پیامبران، اقامه قسط است: «^۱ اصلاً پیامبران آمدند تا اقامه قسط کنند. البته، اقامه قسط یک منزل در راه است و هدف نهایی نیست؛ لیکن آنها که آمدند، کار اولشان این است که اقامه قسط کنند و مردم را از شر ظلم و جور طاغیان و ظالمان نجات دهند.^{۹۱}»

■ عدالت خواسته یک جماعت خاصی از مردم یا اهل یک کشور و اهل یک ملت نیست؛ عدالت خواسته طبیعی و تاریخی همه آحاد بشر در طول تاریخ بشریت است. همان چیزی است که بشر تشنه آن است و جز در حکومت انبیاء عظام الهی - آنهایی که به حکومت رسیدند - یا اولیاء برجسته مثل امیرالمؤمنین، عدالت به معنای واقعی کلمه اجرا نشده است.^{۹۲}

■ حکومت معنایش چیست؟ حکومت معنایش این است که انسان حقی را احقاق کند؛ عدل را بر پا بدارد. امیرالمؤمنین (علیه الصلاه والسلام) در آن صحبتی که معروف است و همه شنیده اید، فرمودند این حکومت به قدر این کفش یا بند این کفش برای من ارزش ندارد. بعد فرمودند: «^۲ مگر

اینکه حقی را اقامه کنم. در این راه انسان هر چه بکشد و هر چه زحمت تحمل کند و هر چه اضافه کار کند و هر چه شب بی خوابی بکشد و هر چه از آن امکاناتی که به طور معمول افراد جامعه دارند، محروم بماند، حقش است، جا دارد و انسان در این صورت، ضرر نکرده است. باز از امیرالمؤمنین (علیه الصلاه والسلام) نقل شده است که در یکی از خطبه ها می فرماید: حاضر - مضمون این است - در راه

۱. تا مردم قیام به عدالت کنند. (حدید: ۲۵)

۲. مگر آنکه حقی را بر پا سازم یا باطلی را براندام. (نهج البلاغه، خطبه ۳۳)

اینکه اقامه حقی کنیم و ابطال باطلی کنیم، بر روی خارهای سخت کشانده شوم. به هر حال، این آن چیزی است که مبنای کار ماست و باید به آن توجه داشته باشید.^{۹۳}

● استعمارگران به دست عمال سیاسی خود، که بر مردم مسلط شده‌اند، نظامات اقتصادی ظالمانه‌ای را تحمیل کرده‌اند؛ و بر اثر آن مردم به دو دسته تقسیم شده‌اند: ظالم و مظلوم. در یک طرف، صدها میلیون مسلمان گرسنه و محروم از بهداشت و فرهنگ قرار گرفته‌است. و در طرف دیگر، اقلیت‌هایی از افراد ثروتمند و صاحب قدرت سیاسی، که عیاش و هرزه گرد و فاسدند. مردم گرسنه و محروم کوشش می‌کنند که خود را از ظلم حکام غارتگر نجات بدهند، تا زندگی بهتری پیدا کنند، و این کوشش ادامه دارد؛ لکن اقلیت‌های حاکم و دستگاه‌های حکومتی جائر مانع آنهاست. ما وظیفه داریم مردم مظلوم و محروم را نجات دهیم. ما وظیفه داریم پشتیبان مظلومین و دشمن ظالمین باشیم. همین وظیفه است که امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) در وصیت معروف به دو فرزند بزرگوارش تذکر می‌دهد و می‌فرماید: «

علمای اسلام موظفند با انحصارطلبی و استفاده‌های نامشروع ستمگران مبارزه کنند؛ و نگذارند عده کثیری گرسنه و محروم باشند، و در کنار آنها ستمگران غارتگر و حرام‌خوار در ناز و نعمت به سر ببرند. امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) می‌فرماید: من حکومت را به این علت قبول کردم که خداوند تبارک و تعالی از علمای اسلام تعهد گرفته و آنها را ملزم کرده که در مقابل پرخوری و غارتگری ستمگران و گرسنگی و محرومیت ستمدیدگان ساکت نشینند و بیکار نایستند: «

«^۱ سوگند به آنکه بذر را بشکافت و جان را بیافرید، اگر حضور یافتن بیعت کنندگان نبود و حجت بر لزوم تصدی من با وجود یافتن نیروی مددکار تمام نمی‌شد، و اگر نبود که خدا از علمای اسلام پیمان گرفته که بر پرخوری و غارتگری ستمگران و گرسنگی جانکاه و محرومیت ستمدیدگان خاموش نمانند، زمام حکومت را رها می‌ساختم و از پی آن نمی‌گشتم. و دیدید که این دنیاتان و مقام دنیایی‌تان، در نظرم از نمی‌که از عطسه بزی بیرون می‌پرد، ناچیزتر است.

امروز چطور می‌توانیم ساکت و بیکار بنشینیم و ببینیم عده‌ای خائن و حرامخوار و عامل بیگانه به کمک اجانب و به زور سرنیزه ثروت و دسترنج صدها میلیون مسلمان را تصاحب کرده‌اند و نمی‌گذارند از حداقل نعمت‌ها استفاده کنند؟ وظیفه علمای اسلام و همه مسلمانان است که به این وضع ظالمانه خاتمه بدهند؛ و در این راه، که راه سعادت صدها میلیون انسان است، حکومت‌های ظالم را سرنگون کنند، و حکومت اسلامی تشکیل دهند.^{۹۴}

۲-۳-۲. زمینه سازی برای رشد علمی و هدایت جامعه

• رژیم اسلامی مثل رژیم‌های مکتب‌های مادی نیست؛ مکتب‌های مادی تمام هم‌میشان این است که مرتع درست بشود، تمام همت، این است که منزل داشته باشند، رفاه داشته باشند؛ آنهایی که راست می‌گویند! اسلام مقصدش بالاتر از اینهاست. مکتب اسلام یک مکتب مادی نیست، یک مکتب مادی - معنوی است. مادیت را در پناه معنویت، اسلام قبول دارد، معنویات، اخلاق، تهذیب نفس. اسلام برای تهذیب انسان آمده‌است، برای انسان سازی آمده‌است. همه مکتب‌های توحیدی برای انسان سازی آمده‌اند. ما مکلفیم انسان بسازیم.^{۹۵}

■ چنانچه مقررات الهی مستقر شد؛ نظم متکی به اسلام به وجود آمد و عدالت اجتماعی تحقق پیدا کرد، هنوز یک هدف متوسط، یا در واقع یکی از مراحل راه، طی شده است. مرحله بعد آن است که مردمی که در این نظام، به آسودگی، بی دغدغه و با برخورداری از عدل زندگی می کنند، برای تخلق به اخلاق حسنه، فرصت و شوق پیدا کنند. این، آن چیزی است که من خواستم امروز روی آن تکیه کنم و می خواهم این نکته را عرض کنم که بعد از تشکیل حکومت، این هدف است. بلکه بعد از تشکیل نظام عادلانه و استقرار عدالت اجتماعی و حکومت واقعاً اسلامی، هدف این است. این، هدف بعدی است.^{۹۶}

■ اصلاً بشر که در دنیا کار و جهاد و تلاش می کند و می خواهد حاکمیت خدا را در زمین به وجود بیاورد، برای چیست؟ برای این است که انسان ها نورانیت پیدا کنند. اصلاً فایده اساسی و هدف اصلی این است که انسان ها متخلق به اخلاق الله بشوند. تخلق به اخلاق الله، مقدمه برای یک کار دیگر نیست؛ کارهای دیگر، مقدمه برای تخلق به اخلاق الله است. عدل، مقدمه تخلق به اخلاق الله و نورانی شدن انسانهاست. حکومت اسلامی و حاکمیت پیامبران، برای همین است؛ «^۱ پس، در برخورد و عمل شخصی، این تأثیر می گذارد. از این جا مصلحت را شروع کنید، تا همه گونه ارتباطات و موضع گیری ها و تلاش های شما موفق باشد.^{۹۷}

■ پیغمبر خدا (صلی الله علیه و آله) برای چه می آید؟ پیغمبر برای به تکامل رساندن انسان می آید؛ برای تخلق دادن انسان ها به اخلاق الله می آید؛ برای کامل کردن و به اتمام رساندن مکارم اخلاق می آید و آنچه که مضمون احادیث است: « پیغمبر

۱. من از آن جهت برانگیخته شدم که مکرمتها (شرافتها) ی اخلاقی را کامل و تمام کنم (و همه را پیاموزم). (بحار الأنوار، ج ۶۸، ص ۳۸۲)

برای ساختن انسان‌ها می‌آید؛ برای به قوام رساندن این مایه‌ای که نامش انسان است می‌آید.

اکنون باید دید که پیغمبر از چه راهی و از چه وسیله‌ای برای ساختن انسان استفاده می‌کند و چگونه انسان‌ها را می‌سازد؛ آیا مدرسه درست می‌کند؟ مکتب فلسفی درست می‌کند؟ صومعه و جایگاه عبادت درست می‌کند؟

پیغمبر برای ساختن انسان، «کارخانه انسان‌سازی» درست می‌کند. پیغمبر ترجیح می‌دهد که ده سال، بیست سال، دیرتر موفق بشود، اما آنچه می‌سازد، یک انسان و دو انسان و بیست انسان نباشد؛ بلکه می‌خواهد کارخانه انسان‌سازی درست کند که به طور خودکار، انسان کامل پیغمبرپسند تحویل بدهد. پس پیغمبر برای ساختن انسان‌ها و به قوام آوردن مایه انسان، از کارخانه انسان‌سازی استفاده می‌کند، کارخانه انسان‌سازی چیست؟ کارخانه انسان‌سازی، جامعه و نظام اسلامی است. آن پیچ و نقطه اساسی توجه و تکیه حرف اینجاست؛ همه می‌گویند پیغمبر می‌خواهد انسان بسازد؛ همه می‌گویند پیغمبر برای تعلیم و تربیت می‌آید و همه این را می‌فهمند؛ آنچه که با دقت باید فهمید، این است که پیغمبر یکی یکی گوش انسان‌ها را نمی‌گیرد که به یک کنج خلوتی ببرد و در گوششان زمزمه مهر خدا را بنوازد؛ پیغمبرها مکتب علمی و فلسفی تشکیل نمی‌دهند تا یک مشت شاگرد درست کنند، این شاگردان را بفرستند تا مردم را در اقطار عالم هدایت کنند؛ پیغمبر کارش از این مسائل محکم‌تر، استوارتر، و ریشه دارتر است. چه کار می‌کند؟ یک کارخانه‌ای که از آن کارخانه جز انسان بیرون نمی‌آید، می‌سازد و آن کارخانه، جامعه اسلامی است.^{۹۸}

■ اگر یک جامعه بخواهد رشد کند و اخلاق صحیح اسلامی را در خود به وجود آورد، محتاج همین روش است. شاید در چند آیه قرآن که «یزکیهم» پس از «یعلمهم» یا قبل از آن بیان شده‌است، مراد از

تزکیه در این آیات همین مطلب باشد؛ یعنی پاک کردن و طاهر کردن و پیراسته کردن مردم؛ مثل طبیبی که به مریض خود فقط نمی‌گوید این کار را بکن! و این کار را نکن! بلکه او را در محل مخصوصی قرار می‌دهد و آنچه را که او لازم دارد، به او می‌دهد و می‌خوراند و آنچه که برای او مضر است، از او باز می‌گیرد. پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) چنین وضعیت و روشی را در طول بیست‌وسه سال نبوت دنبال می‌کردند؛ مخصوصاً در ده سالی که در مدینه زندگی می‌کردند و دوران حاکمیت اسلام و تشکیل حکومت اسلامی بود.^{۹۹}

■ ما وظیفه داریم مردم خودمان را هدایت بکنیم؛ هدایت، ریاست در جامعه اسلامی، ریاست مادی محض و صرف نیست؛ اداره امور زندگی مردم، همراه با هدایت است. تا آنجایی که می‌توانیم، باید راه هدایت مردم را باز کنیم و مردم را هدایت کنیم. خیلی از ابزارهای هدایت در اختیار دستگاه‌های حکومتی است؛ حالا یک نمونه‌اش صدا و سیماست و نمونه‌های فراوان دیگر هم دارد؛ یک نمونه وزارت ارشاد است، یک نمونه وزارت علوم است، یک نمونه وزارت آموزش و پرورش است؛ اینها همه دستگاه‌های خدماتی هدایتی است. ما از اینها چگونه استفاده می‌کنیم؟ باید در جهتی حرکت کنیم که مردم، متدین‌تر بیایند، متدین‌تر عمل بکنند؛ به مبانی دینی معتقد بشوند؛ عملاً پایبند بشوند؛ جهت‌گیری ما در همه زمینه‌ها باید این باشد.^{۱۰۰}

■ امتیاز نظام اسلامی در این است که این چارچوب، احکام مقدس الهی و قوانین قرآنی و نور هدایت الهی است که بر دل و عمل و ذهن مردم پرتو افشانی و آنها را هدایت می‌کند. مسأله هدایت مردم یکی از مسائل بسیار مهمی است که در نظام‌های سیاسی رایج دنیا - به‌خصوص در نظام‌های غربی - نادیده گرفته شده‌است. معنای هدایت مردم این است که بر اثر تعلیم و تربیت درست و راهنمایی مردم به سرچشمه‌های فضیلت، کاری بشود که خواست مردم در

جهت فضایل اخلاقی باشد و هوس‌های فاسد کننده‌ای که گاهی به نام آراء و خواست مردم مطرح می‌گردد، از افق انتخاب مردم دور شود. امروز شما ملاحظه می‌کنید در بسیاری از دمکراسیهای غربی، زشت‌ترین انحرافات - انحرافات جنسی و امثال آن - به عنوان اینکه خواست مردم است، صبغه قانونی پیدا می‌کند و رسمی می‌شود و به اشاعه آن کمک می‌گردد. این، غیبت عنصر معنوی و هدایت ایمانی را نشان می‌دهد. در نظام اسلامی - یعنی مردم‌سالاری دینی - مردم انتخاب می‌کنند، تصمیم می‌گیرند و سرنوشت اداره کشور را به وسیله منتخبان خودشان در اختیار دارند؛ اما این خواست و انتخاب و اراده در سایه هدایت الهی، هرگز به بیرون جاده صلاح و فلاح راه نمی‌برد و از صراط مستقیم خارج نمی‌شود. نکته اصلی در مردم‌سالاری دینی این است.^{۱۰۱}

■ جوهر اصلی در مکتب امام بزرگوار ما، رابطه دین و دنیا است؛ یعنی همان چیزی که از آن به مسأله دین و سیاست و دین و زندگی هم تعبیر می‌کنند. امام در بیان ارتباط دین و دنیا، نظر اسلام و سخن اسلام را به عنوان مبنا و روح و اساس کار خود قرار داده بود. اسلام، دنیا را وسیله‌ای در دست انسان برای رسیدن به کمال می‌داند. از نظر اسلام، دنیا مزرعه آخرت است. دنیا چیست؟ در این نگاه و با این تعبیر، دنیا عبارت است از انسان و جهان. زندگی انسان‌ها، تلاش انسان‌ها، خرد و دانایی انسان‌ها، حقوق انسان‌ها، وظایف و تکالیف انسان‌ها، صحنه سیاست انسان‌ها، اقتصاد جوامع انسانی، صحنه تربیت، صحنه عدالت؛ اینها همه میدان‌های زندگی است. به این معنا، دنیا میدان اساسی وظیفه و مسئولیت و رسالت دین است. دین آمده است تا در این صحنه عظیم و در این عرصه متنوع، به مجموعه تلاش انسان شکل و جهت بدهد و آن را هدایت کند. دین و دنیا در این تعبیر و به این معنای از دنیا، از یکدیگر تفکیک‌ناپذیرند. دین نمی‌تواند غیر از دنیا عرصه دیگری برای ادای رسالت خود پیدا کند.

دنیا هم بدون مهندسی دین و بدون دست خلاق و سازنده دین، دنیایی خواهد بود تهی از معنویت، تهی از حقیقت، تهی از محبت و تهی از روح. دنیا - یعنی محیط زندگی انسان - بدون دین، تبدیل می‌شود به قانون جنگل و محیط جنگلی و زندگی جنگلی. انسان در این صحنه عظیم باید بتواند احساس امنیت و آرامش کند و میدان را به سوی تعالی و تکامل معنوی باز نماید. در صحنه زندگی باید قدرت و زور مادی ملاک حقانیت به حساب نیاید. در چنین صحنه‌ای، آنچه می‌تواند حاکمیت صحیح را بر عهده بگیرد، جز دین چیز دیگری نیست. تفکیک دین از دنیا به این معنی، یعنی خالی کردن زندگی و سیاست و اقتصاد از معنویت؛ یعنی نابود کردن عدالت و معنویت. دنیا به معنای فرصت‌های زندگی انسان، به معنای نعمت‌های پراکنده در عرصه جهان، به معنای زیبایی‌ها و شیرینی‌ها، تلخی‌ها و مصیبت‌ها، وسیله رشد و تکامل انسان است. اینها هم از نظر دین ابزارهایی هستند برای اینکه انسان بتواند راه خود را به سوی تعالی و تکامل و بروز استعدادهایی که خدا در وجود او گذاشته‌است، ادامه دهد. دنیای به این معنا، از دین قابل تفکیک نیست. سیاست و اقتصاد و حکومت و حقوق و اخلاق و روابط فردی و اجتماعی به این معنا، از دین قابل تفکیک نیست. لذا دین و دنیا در منطق امام بزرگوار ما مکمل و آمیخته و درهم تنیده با یکدیگر است و قابل تفکیک نیست. این، درست همان نقطه‌ای است که از آغاز حرکت امام تا امروز، بیشترین مقاومت و خصومت و عناد را از سوی دنیاداران و مستکبران برانگیخته‌است؛ کسانی که زندگی و حکومت و تلاش و ثروت آنها مبتنی بر حذف دین و اخلاق و معنویت از جامعه است.^{۱۰۲}

۲-۳-۳. ایجاد امنیت در جامعه

■ امنیت مقوله‌ای است که هم کاملاً واقعی و ملموس و هم بسیار

گسترده است. وقتی امنیت وجود دارد، ممکن است کسی آن را احساس نکند؛ مثل سلامتی که وقتی هست، شما آن را احساس نمی کنید؛ اما به مجرد اینکه خدای نکرده سرتان درد گرفت، آن گاه می فهمید که سلامتی یعنی چه؟! فرمود: «

«^۱ به مجرد اینکه گوش های از امنیت مخدوش شود، اثر آن در زندگی مردم، منعکس می گردد. بنابراین امنیت، کاملاً عینی و واقعی است و با ذهنیات نمی شود آن را تأمین کرد. این فلسفه بافی های ذهنی ای که گاهی مشاهده می شود، باب محافل روشنفکری، یا حداکثر باب جلسات کارشناسی است که بنشینند راجع به ابعاد ذهنی یک مسئله بحث کنند، مردم واقعیت امنیت را می خواهند؛ آن هم در همان پهنه گسترده؛ یعنی امنیت در محیط کار، در خانه، برای بچه هایشان در مدرسه، برای بچه هایشان در میدان فوتبال، امنیت برای جاده ها، روستاها، شهرها و خیابان ها. تأمین امنیت، باری کاملاً سنگین و بسیار جدی است و این بار متوجه شماست.^{۱۰۳}»

■ معنای امنیت اجتماعی این است که مردم در محیط کار و زندگی خود، احساس خوف و تهدید و ناامنی نکنند. این مسأله، خیلی مهم است. خداوند متعال در مقام منت گذاردن بر قریش می فرماید: «^۲ یعنی

«امنیت دادن» را به عنوان یکی از دو نعمت، مورد تأکید قرار می دهد.^{۱۰۴}»

■ امیرالمؤمنین در نامه معروف خود - فرمان معروف خود به مالک اشتر - فرموده: «^۳ آنبروهای

۱. تندرستی و فراغ خاطر دو نعمت پوشیده و ناشناخته اند. (من لا یحضره الفقیه، ج ۴، ص ۳۸۱)
۲. پس (بشکرانه این نعمت بزرگ) باید پروردگار این خانه را عبادت کنند، همان کس که آنها را از گرسنگی نجات داد و از ترس و ناامنی ایمن ساخت. (قریش: ۴)
۳. پس سپاهیان به فرمان خدا، رعیت را دژهای استوارند. (نهج البلاغه، خطبه ۵۳)

نظامی] حصار ملتند؛ حصار کشورند. حصار نقشش چیست؟ ایجاد امنیت برای مردم. وقتی یک ارتش و یک سازمان مسلح این مسئولیت را برای خود اساسی‌ترین محور تصمیم‌گیری و سازندگی بدانند، آن وقت خیلی وضع فرق خواهد کرد.^{۱۰۵}

۲-۳-۴. ایجاد رفاه و آسایش عمومی

■ در نظام اسلامی، رفع فقر و محرومیت، در شمار هدف‌های طراز اول است و پایبندی به اصول انقلاب، بدون مجاهدت در راه نجات مستضعفان و محرومان، سخنی بی معنی و ادعایی پوچ است.^{۱۰۶}

■ حکومت هم در جامعه مسئولیت‌هایی دارد... چهارمی هم رفاه و آبادی زندگی آنهاست. که البته این رفاه که می‌گوییم... تربیت‌های اخلاقی و معنوی، مسأله علم و ترویج تحقیق و اینها تویش هست؛ اینها جزو آن چیزهایی است که در داخل این مندرج است. رفاه اجتماعی هم بدون اینها امروز و هیچ وقت به وجود نمی‌آمده.^{۱۰۷}

■ ما برای پیاده کردن اسلام، کار زیادی پیش روی خود داریم... ما به خاطر ایجاد رفاه و زندگی شایسته انسانی برای این ملت بزرگ و فداکار، کارها و تکالیف زیادی بردوش داریم.^{۱۰۸}

■ اسلام به همان اندازه که به معنویت مردم، به اعتلای روحی و معنوی مردم اهمیت می‌دهد، به گشایش زندگی مردم، به پیشرفت رفاه مردم، به اینکه در جامعه هیچ کس دست نیازی به سمت دیگران دراز نکند و نیازی نداشته باشد، به آن هم اهمیت می‌دهد. اگر بخواهیم جامعه به این سطح از بهبود مادی و رفاه مادی برسد، نیروهای جامعه همه به شکل درهم‌تنیده در کنار هم، در خدمت هم باید قرار بگیرند.^{۱۰۹}

فصل سوم:

شاخصه‌ها، معیارها و ارزش‌های مدیریت در نظام اسلامی

■ وقتی برای یک ملت، قضیه ولایت و حکومت حل شود، آن هم به شکلی که در غدیر خم حل شد، حقیقتاً آن روز برای آن ملت، عید است. چون اگر ما بگوییم که مهم‌ترین و حساس‌ترین مسأله هر ملتی، همین مسأله حکومت و ولایت و مدیریت و حاکمیت والای بر آن جامعه است، این تعیین‌کننده‌ترین مسئله برای آن ملت است. ملت‌ها هر کدام به نحوی، این قضیه را حل کرده‌اند؛ ولی غالباً نارسا و ناتمام و حتی زیانبخش.

پس، اگر ملتی توانسته باشد این مسأله اساسی را به نحوی حل کند که در آن، همه چیز آن ملت - کرامت او، معنویت او، توجه او به خدا، حفظ سعادت دنیایی او و بقیه چیزهایی که برای یک ملت مهم است - رعایت شده باشد، واقعاً آن روز و آن لحظه، برای آن ملت عید است. در اسلام، این قضیه اتفاق افتاد.

روز عید غدیر، ولایت اسلامی - یعنی رشحه و پرتوی از ولایت خدا در میان مردم - تجسم پیدا کرد و این چنین بود که دین کامل شد. بدون تعیین و تبیین این مسأله، دین واقعاً ناقص می‌ماند و به همین خاطر بود که نعمت اسلام بر مردم تمام شد. مسأله ولایت در اسلام، این‌طور مسأله‌ای است.^{۱۱۰}

■ در ماجرای غدیر، حقایق بسیاری نهفته است. صورت قضیه این است که برای جامعه نوپای اسلامی در آن روز، که در حدود ده سال از پیروزی اسلام و تشکیل آن جامعه گذشته بود، نبی مکرم (صلی الله علیه و آله وسلم)، موضوع حکومت و امامت را - با همان معنای وسیعی که دارد - حل می کردند و در غدیر خم و در بازگشت از حج، امیرالمؤمنین (علیه الصلاه والسلام) را به جانشینی خود نصب می فرمودند. خود همین ظاهر قضیه، البته بسیار مهم است و برای کسانی که در مسائل یک جامعه انقلابی، اهل تحقیق و تدبّر باشند، یک تدبیر الهی است. ولی ماورای این ظاهر، حقایق بزرگی وجود دارد که اگر امت و جامعه اسلامی به آن نکات برجسته توجه کند، خط و راه زندگی روشن خواهد شد...

بنده به یکی دو نکته از آن نکات، به صورت کوتاه، اشاره می کنم. یکی از این نکات مهم، عبارت است از این که، با مطرح کردن امیرالمؤمنین (علیه الصلاه والسلام) و با نصب آن بزرگوار برای حکومت، معیارها و ارزش های حاکمیت، معلوم شد. پیغمبر، در قضیه غدیر، کسی را در مقابل چشم مسلمانان و دیدگان تاریخ قرار دادند که از ارزش های اسلامی، به طور کامل برخوردار بودند. یک انسان مؤمن؛ دارای حد اعلای تقوا و پرهیزکاری؛ فداکار در راه دین؛ بی رغبت نسبت به مطامع دنیوی؛ تجربه شده و امتحان داده در همه میدان های اسلامی: میدان های خطر؛ میدان های علم و دانش؛ میدان قضاوت و امثال اینها. یعنی با مطرح شدن امیرالمؤمنین (علیه الصلاه والسلام) به عنوان حاکم و امام و ولی اسلامی، همه مسلمانان در طول تاریخ باید بدانند که حاکم اسلامی، باید فردی در این جهت، با این قواره ها و نزدیک به این الگو و نمونه باشد. پس، در جوامع اسلامی، انسان هایی که از آن ارزش ها نصیبی ندارند؛ از فهم اسلامی، از عمل اسلامی، از جهاد اسلامی، از انفاق و گذشت، از تواضع و فروتنی در مقابل بندگان خدا و آن خصوصیتی که امیرالمؤمنین (علیه الصلاه و السلام) داشتند، بهره ای نداشته باشند،

شایسته حکومت کردن نیستند. پیغمبر، این معیار را در اختیار مسلمانان گذاشتند. و این، یک درس فراموش نشدنی است.^{۱۱۱}

■ آنچه که در ماجرای غدیر از دیدگاه مطالعه‌کنندگانی از قبیل ما می‌شود فهمید، مضمون این نصب الهی در باب کیفیت اداره کشور و گزینش انسانهای صالح برای مسئولیت‌های بزرگ است... آنچه ما در این ماجرا احساس می‌کنیم، این است که با نصب امیرالمؤمنین (علیه‌الصلاه والسلام) در روز غدیر، پیغمبر اکرم (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) به دستور پروردگار، این حقیقت را از اسلام آشکار کرد که مسئولیت بزرگ اداره جامعه در نظام اسلامی، چیزی نیست که نسبت به معیارهای اسلامی، بشود درباره آن از موردی صرف‌نظر کرد. در این کار بزرگ، صددرصد باید معیارها و ارزش‌های اسلامی در نظر گرفته شود.

بالاتر از امیرالمؤمنین (علیه‌الصلاه والسلام) کیست؟ همه خصوصیتی که از نظر اسلام، ارزش است و البته از نظر عقل سالم توأم با انصاف هم، همانها ارزش محسوب می‌شود، در امیرالمؤمنین (علیه‌الصلاه والسلام) جمع بود. ایمان او، اخلاص او، فداکاری و ایثار او، تقوای او، جهاد او، سبقت او به اسلام، بی‌اعتنایی او به هر چه غیر خدا و هر چه غیر از هدف خدایی، بی‌اعتنایی او به زخارف مادی، بی‌ارزش بودن دنیا در نظر او، علم او، معرفت او و اوج انسانیت در او از همه ابعاد، خصوصیتی است که در زندگی امیرالمؤمنین (علیه‌الصلاه والسلام) واضح است. ادعای این حرف‌ها، مخصوص شیعه هم نیست. همه مسلمین و مورخین و محدثینی که درباره امیرالمؤمنین (علیه‌الصلاه والسلام) خواسته‌اند به انصاف حرف بزنند، همین خصوصیات و بیش از اینها را بیان کرده‌اند.^{۱۱۲}

۱. اتصال به خدا و فداکاری بی‌ملاحظه در راه او

■ در واقعه غدیر، پیغمبر اسلام، امیرالمؤمنین؛ علی بن ابیطالب (علیه الصلاه والسلام) را معرفی کردند. خصوصیتی که در آن دوران و در

دوران‌های بعد، زندگی به آن شناخته شد، چه بود؟ این‌ها برای ما معیار است. امیرالمؤمنین اولین خصوصیتش دلبستگی و پایبندی به رضای الهی و حرکت در مسیر صراط مستقیم بود؛ هر مقداری که دشواری داشته باشد، هرچه مجاهدت بخواند، هرچه گذشت، بخواند. این مهم‌ترین خصوصیت امیرالمؤمنین است.

امیرالمؤمنین کسی است که برای خدا و در راه خدا از دوران کودکی تا لحظه شهادت یک لحظه و در یک قضیه پا عقب نکشید و دچار تردید نشد و همه وجود خود را در راه خدا به میدان آورد. آن وقتی که باید تبلیغ می‌کرد، تبلیغ کرد؛ آن وقتی که باید شمشیر می‌زد، در رکاب پیغمبر شمشیر زد و از مرگ نترسید؛ آن وقتی که لازم بود صبر کند، صبر کرد؛ آن وقتی که لازم بود زمام سیاست را به دست بگیرد، سیاست را به دست گرفت و وارد میدان سیاست شد. و در همه این دوران‌های گوناگون، آنچه لازمه فداکاری از آن بزرگوار بود، بروز و ظهور پیدا کرد. پیغمبر اکرم یک چنین کسی را در رأس جامعه اسلامی قرار می‌دهد. این شد درس؛ این یک درس برای امت اسلامی است. فقط یک حافظه تاریخی و خاطره مربوط به قرن‌های گذشته نیست. این نشان می‌دهد که برای اداره جامعه اسلامی و جوامع اسلامی و امت اسلامی، معیارها این‌هاست: خداپرستی، در راه رضای خدا مجاهدت کردن، جان و مال را به عرصه آوردن، از هیچ سختی و مشکلی روگردان نبودن، و از دنیا اعراض کردن. این قله، امیرالمؤمنین است؛ شاخص، وجود امیرالمؤمنین است. این درس بزرگ غدیر است.^{۱۱۳}

■ اینکه علمای اسلام و ملت انقلابی ما و دلسوزان جامعه، این‌قدر روی مسأله ولایت فقیه عادل تکیه می‌کنند و امام بزرگوار ما (رضوان‌الله‌تعالی‌علیه)، آن را آن‌قدر مهم می‌شمردند، به خاطر همین بود که اگر این مسأله معنوی را از جامعه اسلامی مان سلب بکنیم — همچنان که آن کسانی که دلسپرده به روش‌های غربی بودند و

ارزش‌های غربی برای آنها اصل بود، در باب حکومت در جامعه اسلامی، می‌خواستند در سال‌های اول، به همان شیوه‌های غربی عمل بکنند - و اگر ما این اشتباه را می‌کردیم و بکنیم که در مسأله حکومت و مدیریت جامعه، ملاک و معیار اسلامی را فراموش بکنیم و به سمت همان فرمهای رایج دنیایی برویم، معنای جامعه اسلامی ما از بین خواهد رفت. این نقطه، تعیین‌کننده است. شاید این حدیث را ماها بارها گفته‌ایم و شنیده‌ایم و نقل کرده‌ایم که

»

«^۱ حاصل، اینکه

اگر دستگاه مدیریت جامعه، صالح و سالم باشد، خطاهای متن جامعه، قابل اغماض است و در مسیر جامعه، مشکلی به‌وجود نخواهد آورد. اما اگر مدیریت و رأس جامعه، از صلاح و سلامت و عدل و تقوا و ورع و استقامت دور باشد، ولو در میان مردم صلاح هم وجود داشته باشد، آن صلاح بدنه مردم، نمی‌تواند این جامعه را به سرمنزل مطلوب هدایت کند. یعنی تأثیر رأس قله و هرم و مجموعه مدیریت و دستگاه اداره کننده در یک جامعه، این‌قدر فوق‌العاده است. این است که ما روی مسأله غدیر، این‌قدر تکیه می‌کنیم.

مسأله غدیر، یعنی گزینش علم و تقوا و جهاد و ورع و فداکاری در راه خدا و سبقت در ایمان و اسلام و تکیه روی اینها در تشخیص و تعیین مدیریت جامعه. این قضیه، یک قضیه ارزشی است. به این معنا، غدیر نه برای شیعیان، بلکه برای همه مسلمانان، آموزنده و حاوی درس است و می‌تواند مورد تجلیل و تکریم قرار بگیرد که حالا نمی‌خواهیم در این زمینه‌ها، وارد بحث‌های فرقه‌ای و طایفه‌ای بشویم و نباید بشویم. عید غدیر، حقیقتاً برای مردم عید است؛ چون به یادآورنده یک امر حساس و مهم است.^{۱۱۴}

۲. شجاعت

■ امیرالمؤمنین (علیه الصلاه والسلام) فرمود: «^۱ یعنی من کسی نیستم که بشود با لالی او را خواب کرد - در مواجهه با حوادث زندگی و وقایع کمرشکن، از خود شجاعت و اقتدار روحی و معنوی نشان می‌دهد؛ جانش برای او ارزشی ندارد، اما برای جان انسانها، حتی مردم دور دست، حتی زنانی که جزو پیروان دین او نیستند، ارزش قائل است و می‌گوید اگر کسی از غصه دق کند، حق دارد...^{۱۱۵}»

■ اسلام به مسأله مدیریت جامعه به چشم اهمیت نگاه می‌کند. این طور نیست که امر مدیریت در نظام اسلامی و جامعه اسلامی، رها و بی‌اعتنا باشد. علت هم این است که مدیریت یک جامعه، جزو اثرگذارترین مسائل جامعه است. تعیین امیرالمؤمنین هم - که مظهر تقوا و علم و شجاعت و فداکاری و عدل در میان صحابه پیغمبر است - ابعاد این مدیریت را روشن می‌کند. معلوم می‌شود آنچه از نظر اسلام در باب مدیریت جامعه اهمیت دارد، اینهاست.^{۱۱۶}

■ در این آیه شریفه^۲ »

«معلوم می‌شود شرط بلاغ و ابلاغ و

تبلیغ، همین عدم خشیت است که: «
می‌گویی: آقا! اگر این کار را بکنم، ممکن است در دنیا سرم کلاه برود. خوب،» «محاسبه را به خدا واگذار کنید و بگذارید خدا برایتان محاسبه کند. اگر پروای قضاوتهای مردم، داورهای گوناگون مردم را به جای پروای از خدا گذاشتیم، مشکل درست خواهد شد؛ چون پروای از خدای متعال، تقواست. اگر این را کنار گذاشتیم و ترس مردم جایگزین شد، آنوقت فرقانی

۱. نهج البلاغه، خطبه ۶

۲. کسانی که پیامهای خدا را می‌رسانند و از او می‌ترسند و از هیچ کس جز او نمی‌ترسند، خدا برای حساب کردن اعمالشان کافی است. (احزاب: ۳۹)

هم که خدای متعال گفته، پیدا نخواهد شد؛»
«این فرقان ناشی از تقواست؛ روشن شدن حقیقت برای انسان، دستاورد تقواست. و به نظر من این مسئله خیلی مهم است؛ مسئله خشیت از مال و جان و حرف مردم و آبرو و زمزمه‌ها و حرف‌ها و حدیث‌ها و تهمتها و اینها، خیلی مهم است... ملاحظهٔ حرف مردم، ملاحظهٔ این تهمتی که خواهند زد، ملاحظهٔ چیزی را که خواهند کرد، نباید کرد؛»

به نظر من یکی از چیزهایی که فتوحات گوناگون امام را ارزانی آن بزرگوار داشت، همین شجاعت او بود، که فتوحات علمی، فتوحات معنوی، فتوحات سیاسی، فتوحات اجتماعی، این مجذوب شدن دل‌ها به آن بزرگوار را - که واقعاً چیز عجیبی بود - به وجود آورد. و شجاعت آن بزرگوار این بود که ملاحظهٔ هیچ چیزی را نمی‌کرد.^{۱۱۷}

■ ...بسیار طبیعی است که با رهبری بد باشند، کینهٔ عمیق داشته باشند؛ جای تعجبی ندارند؛ البته رهبری «مقتدر». چرا؟! یک رهبری بی‌حال بی‌جان بی‌حضوری که از جایی خبر ندارد، راحت می‌شود ذهنش را عوض کرد، راحت می‌شود او را به اشتباه انداخت، یک چنین رهبری ضعیفی باشد، نه! خیلی برایشان اهمیت ندارد. اما اگر قرار شد رهبری مقتدری که اسلام می‌گوید، مردم می‌خواهند، انقلاب طلب می‌کند، قانون اساسی حکم می‌کند، اگر این جور رهبری لازم باشد، البته با آن مخالفند؛ حق دارند مخالف باشند؛ من تعجب نمی‌کنم از اینکه اینها رهبری را هدف قرار بدهند.^{۱۱۸}

۳. زهد و بی‌اعتنایی به دنیا

■ نگاه کنیم به دنیای اسلام و حکومت‌های اسلامی و به سطح عالم و مدیریت‌های سیاسی در دنیا و ببینید فاصله چقدر است بین آنچه که اسلام به بشریت ارائه کرد و آنچه امروز در واقعیت‌ها وجود دارد. ضربه‌ای که بشریت می‌خورد، بخش عمده‌ای از این ناحیه است.

۱. اگر از خدا بترسید خداوند قوه تشخیص حق از باطل روزیتان می‌کند. (انفال: ۲۹)

اسلام برای سعادت بشریت، مدیریتی از نوع مدیریت امیرالمؤمنین را لازم می‌داند، که البته امیرالمؤمنین در این قسمت شاگرد و پیرو پیغمبر است. خود امیرالمؤمنین وقتی درباره زهد او سخن گفته شد، گفت زهد من کجا و زهد پیغمبر! در مجاهدت، در صبر و در همه این مراتب، امیرالمؤمنین شاگرد برجسته و ارشد پیامبر خداست. و این چنین کسی است که شایسته است. همه ما باید این را به عنوان الگو در نظر بگیریم؛ نه فقط برای کشور خودمان، برای دنیای اسلام؛ داعیه این است، توقع این است.^{۱۱۹}

۴. سابقه مجاهدت و سربلندی در میدان‌های گوناگون

■ در ماجرای غدیر، حقایق بسیاری نهفته است... یکی از این نکات مهم، عبارت است از این‌که، با مطرح کردن امیرالمؤمنین (علیه‌الصلاه‌والسلام) و با نصب آن بزرگوار برای حکومت، معیارها و ارزش‌های حاکمیت، معلوم شد. پیغمبر، در قضیه غدیر، کسی را در مقابل چشم مسلمانان و دیدگان تاریخ قرار دادند که از ارزش‌های اسلامی، به طور کامل برخوردار بودند. یک انسان مؤمن؛ دارای حد اعلای تقوا و پرهیزکاری؛ فداکار در راه دین؛ بی‌رغبت نسبت به مطامع دنیوی؛ تجربه شده و امتحان داده در همه میدانهای اسلامی؛ میدانهای خطر؛ میدانهای علم و دانش؛ میدان قضاوت و امثال اینها. یعنی با مطرح شدن امیرالمؤمنین (علیه‌الصلاه‌والسلام) به عنوان حاکم و امام و ولی اسلامی، همه مسلمانان در طول تاریخ باید بدانند که حاکم اسلامی، باید فردی در این جهت، با این قواره‌ها و نزدیک به این الگو و نمونه باشد. پس، در جوامع اسلامی، انسانهایی که از آن ارزش‌ها نصیبی ندارند؛ از فهم اسلامی، از عمل اسلامی، از جهاد اسلامی، از انفاق و گذشت، از تواضع و فروتنی در مقابل بندگان خدا و آن خصوصیتی که امیرالمؤمنین (علیه‌الصلاه‌والسلام) داشتند، بهره‌ای نداشته باشند، شایسته حکومت کردن نیستند. پیغمبر، این معیار را در اختیار مسلمانان گذاشتند. و این، یک درس فراموش نشدنی است.^{۱۲۰}

فصل چهارم:

بحث احتمال خطای ولی فقیه

■ اساس حکومت اسلامی یک حرف نو در دنیا بود. واقعاً در این قضیه، انقلاب نوآوری ای کرد که حریفها مات شدند. این به هیچ وجه شبیه بعضی چیزهایی که بعداً تشبیه می کردند، نبود؛ اصلاً شباهتی با نظایر خودش نداشت. چیزی که در قانون اساسی و در کلمات امام و در عرف انقلاب به عنوان حکومت ولایت فقیه مطرح است، یک حرف کاملاً نو در دنیاست. البته ممکن است گفته شود «ولایت فقیه» یک تعبیر عربی و آخوندی و طلبگی و کتابی است؛ در حالی که این مفهوم، بسیار نو و جدید است و معنای آن این است که ما در رأس حکومت کسی را قرار دهیم که می دانیم تخلف نخواهد کرد. این چیز خیلی مهمی است. شما الان می بینید گرفتاریهای دنیا از کجاست. ما می خواهیم کسی را در رأس حکومت بگذاریم که می دانیم تخلف نمی کند. ممکن است ما اشتباه کرده باشیم و او تخلف کند. از هر وقت فهمیدیم تخلف کرده، می فهمیم حضور او در این منصب بجا نیست؛ خودش و مردم هم این را قبول دارند. این نکته خلی بدیعی در مبنای حکومت در دنیاست.^{۱۳۱}

۱. راه‌های عمومی جلب هدایت الهی

۱-۱. صبر و یقین

■ در سوره مبارکه سجده، خدای متعال ضمن بیان حالات ملت‌ها و اقوام و انسان‌های مبارز و پر تلاش مؤمن، این تعبیر را می‌فرماید: «^۱ کسانی که دو

خصوصیت و دو امتیاز را در خود به‌وجود آوردند، به این موهبت بزرگ سرفراز شدند که خدای متعال زمام هدایت مجموعه‌های انسانی را به آنها سپرد. آن دو خصوصیت، یکی صبر است و دیگری یقین؛^۲»

یقین، همان ایمان آگاهانه و روشن‌بینانه است که وسوسه‌ها نمی‌تواند آن را در دل انسان، سست‌بنیاد کند. صبر، خصوصیتی است که به یک انسان بزرگ این امکان را می‌دهد که در راه آرمانهایی که آگاهانه و روشن‌بینانه انتخاب کرده‌است، به هنگام مواجهه با مشکلات، خود و راه خود را گم نکند؛ هدف را فراموش نکند و منصرف نشود.^۳

همه پیغمبران، همه هدایت‌گران و همه کسانی که توانسته‌اند در مسیر تاریخ بشر یک اثر ماندگار و تحسین برانگیز از خود به جا بگذارند، باید از این دو خصوصیت برخوردار می‌بودند. امام راحل ما، این تجدید کننده حیات اسلام در میان ملت ما و امت اسلامی، از این دو خصوصیت برخوردار بود.^{۱۲۲}

۱. از میان آن قوم پیشوایانی پدید آوردیم که چون صبوری پیشه کردند و به‌ایات ما یقین داشتند، به فرمان ما به هدایت مردم پرداختند. (سجده: ۲۴)

۲. همان

۳. علی(علیه‌السلام):

. (احتجاج، ج ۱، ص ۲۴۹)

■ اینکه در قرآن می‌فرماید: «^۱ کسانی که به خدا ایمان پیدا کنند، خداوند آنها را هدایت می‌کند و به راه‌های سلم و همزیستی سوق می‌دهد، به خاطر مبنای توحیدی جامعه اسلامی است. ولایت، یعنی پیوند و ارتباط تنگاتنگ و مستحکم و غیرقابل انفصال و انفکاک. جامعه اسلامی که دارای ولایت است، یعنی همه اجزای آن به یکدیگر و به آن محور و مرکز این جامعه - یعنی ولیّ - متصل است.»^{۱۳۳}

۱-۲. استقامت

■ قرآن می‌فرماید: «^۲ «ربنا الله» یعنی اعتراف به عبودیت در مقابل خدا و تسلیم در مقابل او. این چیز خیلی بزرگی است؛ اما کافی نیست. وقتی می‌گوییم «ربنا الله»، برای همین لحظه‌ای که می‌گوییم، خیلی خوب است؛ اما اگر «ربنا الله» را فراموش کردیم، «ربنا الله» امروز ما دیگر برای فردای ما کاری صورت نخواهد داد. لذا می‌فرماید: «ثم استقاموا»؛ پایداری و استقامت کنند و در این راه باقی بمانند. این است که موجب می‌شود «و الا با یک لحظه و یک برهه خوب بودن، فرشتگان خدا بر انسان نازل نمی‌شوند، نور هدایت و دست کمک الهی به سوی انسان دراز نمی‌شود و انسان به مرتبه عباد صالحین نمی‌رسد.»^{۱۳۴}

■ روزی به امام گفتند: «اگر شما این نهضت را ادامه دهید، حوزه علمیه قم را تعطیل خواهند کرد.» اینجا صحبت جان نبود که امام بگوید: «جان مرا بگیرند. اهمیت ندارد.» خیلی کسان حاضرند از

۱. خداوند به برکت آن، کسانی را که از خشنودی او پیروی کنند، به راه‌های سلامت، هدایت می‌کند. (مائده: ۱۶)

۲. به یقین کسانی که گفتند: «پروردگار ما خداوند یگانه است!» سپس استقامت کردند، فرشتگان بر آنان نازل می‌شوند. (فصلت: ۳۰)

جانشان بگذرند؛ اما وقتی بگویند «با این اقدام شما ممکن است حوزه علمی قم تعطیل شود.» پای همه می لرزد. اما امام نلرزید؛ راه را عوض نکرد و پیش رفت. روزی به امام گفتند: «اگر این راه را ادامه دهید، ممکن است همه علمای بزرگ و مراجع را علیه شما بشورانند و تحریک کنند. یعنی اختلاف در عالم اسلام پیش آید.» پای خیلی کسان، اینجا می لرزد. اما پای امام نلرزید و راه را ادامه داد تا به نقطه پیروزی انقلاب رسید. بارها به امام گفته شد: «شما ملت ایران را به ایستادگی در مقابل رژیم پهلوی تشویق می کنید. جواب خون‌هایی را که بر زمین می‌ریزد چه کسی می‌دهد؟» یعنی در مقابل امام (رضوان الله علیه)، خون‌ها را - خون‌های جوانان را - قرار دادند. یکی از علمای بزرگ، در سال ۴۲ یا ۴۳، به خود بنده این مطلب را گفت؛ گفت: «در ۱۵ خرداد که ایشان - یعنی امام - این حرکت را کردند، خیلی کسان کشته شدند که بهترین جوانان ما بودند. جواب اینها را چه کسی خواهد داد؟» این طرز فکرها بود. این طرز فکرها فشار می‌آورد و ممکن بود هر کسی را از ادامه حرکت منصرف کند. اما امام، استقامت ورزید. عظمت روح او و عظمت بصیرتی که بر او حاکم بود، در این‌جاها دیده می‌شد.^{۱۲۵}

■ ... در شرایط سخت و دشوار، ما که مسئولیت اداره کشور را بر عهده داشتیم، به او پناه می‌بردیم. آن بزرگوار مثل اقیانوسی عمیق و آرام بود و هیچ تلاطمی در او تأثیر نداشت. با نگاه به او، به آرامش می‌رسیدیم و مشکلات بزرگ را کوچک می‌یافتیم.^{۱۲۶}

۱-۳. تقوی^۱ و اخلاص

■ تقوا مرکبی است که می‌تواند ما را به آن منازل عالی برساند:

۱. تقوا چیست و چگونه می‌شود در ابعاد مختلف زندگی، با تقوا بود؟ تقوا، عبارت از اجتناب و پرهیز از خطا و گناه و اشتباه و آلودگی و انحراف از راه و پیروی از هوسها، و دل سپردن به خط مستقیم تکلیف و وظیفه. (خطبه‌های نماز جمعه تهران ۱۳۶۹/۱۱/۱۹)

» «^۱؛ «^۲؛ «

«^۳ علم و هدایت و رحمت الهی بر اثر تقوا از سوی خداوند به انسان عطا می‌شود.^{۱۳۷}

■ اگر تقوا باشد، هدایت الهی هم هست؛ و اگر تقوا نباشد، هدایت الهی هم به صورت کامل نصیب فرد و جامعه نمی‌شود.^{۱۳۸}

■ خیلی از کارهایی که ما می‌کنیم و لغزش‌هایی که از ما سر می‌زند، بر اثر عدم مراقبت است. خیلی از گناهان را ما با قصد قبلی انجام نمی‌دهیم؛ از خود غفلت می‌کنیم، زبان ما به غیبت و تهمت و شایعه‌پراکنی و دروغ آلوده می‌شود؛ دست ما و چشم ما هم همین‌طور. بنابراین غفلت است که ما را در بلا می‌اندازد. اگر مراقب چشم و زبان و دست و امضاء و قضاوت و نوشتن و حرف زدندان باشیم، بسیاری از خطاها و گناهان بزرگ و کوچک از ما سر نمی‌زند. اگر مراقب دل خود باشیم، دچار حسد، بدخواهی، بددلی، کینه، بخل، ترس‌های بی‌مورد، طمع به مال و منال دنیا و طمع به ناموس و مال دیگران در دل ما رسوخ نمی‌کند. این مراقبت در انسان، جاده نجات است. عاقبت نیک، در سایه این مراقبت به دست می‌آید؛ «
۴. اگر این مراقبت در انسانی باشد، امکان گناه از او

بسیار کم می‌شود. عدالت یک انسان هم از همین مراقبت سرچشمه می‌گیرد؛ استقامت یک انسان و یک ملت هم از همین مراقبت سرچشمه می‌گیرد؛ حق‌جویی و حق‌پویی هم از همین مراقبت سرچشمه می‌گیرد. این مراقبت و این تقوا مادر همه نیکی‌هاست؛ هدایت هم به خاطر این مراقبت ایجاد می‌شود؛ پیشرفت دنیا و آخرت هم ناشی از همین مراقبت است. وقتی مراقبت کنیم، فکر ما

۱. تقوا پیشه کنید، تارستگار گردید! (بقره: ۱۸۹)

۲. و تقوای الهی پیشه کنید، باشد که مشمول رحمت او شوید! (الحجرات: ۱۰)

۳. از خدا بهره‌بیزید! و خداوند به شما تعلیم می‌دهد. (بقره: ۲۸۲)

۴. و سرانجام (نیک) برای پرهیزکاران است! (الأعراف: ۱۲۸)

هم بیکار نمی ماند؛ دل ما هم به راه کج نمی رود؛ جوارح و اعضای ما هم خطا و لغزش پیدا نمی کند یا کم پیدا می کند. دنیا و آخرت زیر سایه تقواست؛ این درس امیرالمؤمنین است.^{۱۲۹}

■ «هرکس برای خدا کار کند، خدا هم همه این قدرت عظیم خود را برای او، در جهت او و در خدمت او قرار خواهد داد. فرموده است:»
 «^۲ هدایت هم می کند. وقتی شما برای او تلاش کردید، نمی گذارد در گمراهی بمانید؛ هدایت هم می کند.»^{۱۳۰}

■ شما اول باید احساس مسئولیت شرعی را هادی و حاکم بر خودتان بدانید تا دیگران از شما یاد بگیرند... اگر این احساس باشد، ما دچار هیچ لغزشی نمی شویم؛ یعنی لغزش‌هایی که بتواند ما را از ادامه این راه باز بدارد. شخص امام، برای ما بزرگ‌ترین اسوه و الگو است. از اول مواظب بود - این شخصیت عزیز و متقی - که آنچه وظیفه‌اش است، انجام بدهد. خود ایشان بارها گفتند که آنچه که پیش آمد، بعضی‌هایش را ما قبلاً فکر نکرده بودیم؛ از روی تدبیر ما نبود؛ خدا پیش آورد. بارها ایشان در قضایای مختلفی این را گفته بودند. در آن روز عجیب ۲۱ بهمن یا ۲۰ بهمن سال ۵۷ که اعلان حکومت نظامی کردند، امام به مردم دستور دادند که «بباید بیرون از خانه‌ها!» خود ایشان می‌گفتند: من این را پیش‌بینی نکرده بودم؛ همین‌طوری شد دیگر. یعنی خدای متعال، آن کسی را که اهل تقوی است و دل صالح و سالمی دارد، دستش را می‌گیرد، قدم قدم جلو می‌آورد؛»
 *
 «^۳
 راه‌ها را خدا به انسان نشان می‌دهد.^{۱۳۱}

۱. مصباح الشریعه (ترجمه عبد الرزاق گیلانی)، ص ۱۸۰.
 ۲. و آنها که در راه ما (با خلوص نیت) جهاد کنند، قطعاً به راه‌های خود، هدایتشان خواهیم کرد.

(عنکبوت: ۶۹)

۳. طلاق: ۲ و ۳

■ در جامعه ما متأسفانه کسانی هستند که از امام، خودشان را انقلابی تر می‌دانند! یعنی الان هم که امام این حرف‌ها را زده، ته دلشان می‌گویند: «نه درست نیست!» منتهی رویشان نمی‌شود بگویند. اما اشتباه می‌کنند و می‌گویند که «به امام، بدجوری منعکس می‌کنند.» این همان است؛ یعنی اگر واقعاً کسی اعتقادش این است که این امام، یک امامی است که تحت تأثیر گزارش‌ها قرار می‌گیرد و یک چنین جنجال بزرگی توی اجتماع راه می‌اندازد و این تحت تأثیر گزارش غلط است، این امام، همان امامی است که «اشتباه می‌کند»، که این فرقی ندارد با آن؛ از یک نظر از آن هم زشت‌تر و نادرست‌تر است.^{۱۳۳}

■ او [امام] چون مرد خدا بود و برای خود کار نمی‌کرد، خدا نیز بنده صالحش را هدایت کرد و به دل و ذهن او صفا و روشنی‌ای بخشید، تا راه را پیدا کند.^{۱۳۳}

■ این، آن چیزی بود که در ایران اتفاق افتاد و رهبری که با تقوا و صدق عمل توانسته بود تأیید و هدایت الهی را جلب کند، حرکت خود را شروع کرد و در ظرف پانزده سال مجاهدت و تلاش مستمر، توانست توده‌های عظیم مردم را به تدریج در خدمت هدف – که همان حکومت اسلامی، تشکیل نظام اسلامی و اجرای احکام اسلامی بود – به حرکت درآورد.^{۱۳۴}

■ برادران و خواهران! سعی کنید در همه برنامه‌ریزی‌ها و در همه تلاش‌ها، نیتتان این باشد که رضای الهی را کسب کنید. این، ما را هدایت هم خواهد کرد. وقتی ما این‌طور تصمیم بگیریم و اراده کنیم و بخواهیم، طبعاً دچار برخی اشتباهاتی که از رفتار خود ما هم ناشی می‌شود، نخواهیم شد.^{۱۳۵}

■ اگر تقوا به میان بیاید، خدای متعال هم اعمال را اصلاح و ما را

هدایت می‌کند؛ » «^۱ خدای متعال هدایت را بر عهده خودش دانسته. اگر ما در خط تقوا، رعایت امر و نهی الهی و مواظبت از رفتار خود حرکت کنیم، بدون شک خدای متعال ما را هدایت و کمبودهای کار ما را جبران خواهد کرد... اگر تقوا را رعایت کردیم، حرف و عمل ما هم با هدایت و کمک الهی در مسیر درست قرار خواهد گرفت. پس، اول و آخر همه حرف‌های ما تقواست.^{۱۳۶}

■ خدای متعال وعده کرده است: » «^۲

«^۳ خداوند کمک خواهد کرد، خداوند راهنمایی خواهد کرد. امام بزرگوار ما، هم قولاً و هم عملاً این درس را به ملت ایران داد و ملت ما نتیجه آن را در مقابل چشم خود دید، و دنیا شاهد این معنا بود.^{۱۳۷}

۲. هدایت ویژه الهی در مصونیت بخشی به ولی فقیه

از خطا

■ هیچ مسأله‌ای نیست که از دید رهبری الهی جامعه اسلامی خالی بماند و دور بماند و این فرق بین جامعه الهی و جامعه غیرالهی است... قرآن کریم وقتی از انبیاء حرف می‌زند، آنان را به عنوان رهبران برجسته یاد می‌کند » «^۴ یعنی ما پیغمبران را رهبرانی قرار دادیم که مردم را در سایه فرمان ما هدایت می‌کنند. رهبر نقشه را از خدا می‌گیرد، راه را از خدا می‌آموزد، روش‌ها را هم از خدا می‌آموزد؛ این رهبری، رهبری درست است. » «^۵ وقتی رهبری، رهبری خدایی شد، کار

۱. به یقین هدایت کردن بر ماست. (لیل: ۱۲)

۲. مصباح الشریعه (ترجمه عبد الرزاق گیلانی)، ص ۱۸۰

۳. و آنها که در راه ما (با خلوص نیت) جهاد کنند، قطعاً به راه‌های خود، هدایشان خواهیم کرد و خداوند

با نیکوکاران است. (عنکبوت: ۶۹)

۴. انبیاء: ۷۳

۵. همان

خوب را هم از خدا یاد می‌گیرد. خدا آن رهبری را که از سوی اوست، دست می‌گیرد و هدایت می‌کند، از مشکلات او را عبور می‌دهد... رهبری در انقلاب ما از رهبری دنیایی به رهبری الهی تبدیل شد.^{۱۳۸}

■ آن جامعه‌ای که پایبند ارزش‌های الهی است، آن جامعه‌ای که توحید را قبول کرده است، نبوت را قبول کرده است، شریعت الهی را قبول کرده است، هیچ چاره‌ای ندارد جز اینکه در رأس جامعه کسی را بپذیرد که او شریعت اسلامی و الهی را می‌داند؛ از اخلاق فاضله الهی برخوردار است؛ گناه نمی‌کند؛ اشتباه مرتکب نمی‌شود؛^۱ ظلم نمی‌کند؛ برای خود چیزی نمی‌خواهد؛ برای انسان‌ها دل می‌سوزاند؛ ارزش‌های الهی را بر مسائل و جهات شخصی و گروهی ترجیح می‌دهد. لذا در جامعه اسلامی ما و در نظام جمهوری اسلامی این مطلب تأمین شده است.^{۱۳۹}

■ ما می‌خواهیم کسی را در رأس حکومت بگذاریم که می‌دانیم تخلف نمی‌کند. ممکن است ما اشتباه کرده باشیم و او تخلف کند؛ از هر وقت فهمیدیم تخلف کرده، می‌فهمیم حضور او در این منصب به‌جا نیست. خودش و مردم هم این را قبول دارند. این نکته خیلی

۱. روایات بسیاری در خصوص حفظ و صیانت حاکم عادل از خطا و لغزش، توسط خدای متعال وجود دارد؛ مثل روایت شریف امام رضا (علیه السلام) که فرموده‌اند: «

« به راستی چون خدا بنده‌ای را برای اداره امور بندگان خود انتخاب کند، به او شرح صدر عطا کند و در دلش چشمه‌های حکمت بجوشاند و دانش خود را از راه الهام به او آموزد، که در پاسخ هیچ سؤال و پرسشی در نماند و از حق و حقیقت سرگردان نشود، زیرا از طرف خداوند مشمول کمک و تأیید او است، از خطا و لغزش و برخورد ناصواب در امان است، خدا او را بدین صفات اختصاص داده تا حجت بالغه بر هر کدام از خلقتش باشد که او را درک کند، این فضل الهی است که به هر که خواهد عطا کند، و خدا صاحب فضل بزرگ است. (الکافی، ج ۱، ص ۲۰۱؛ تحف العقول، ص ۴۳۹؛ الاحتجاج، ج ۲، ص ۴۳۶؛ الأمالی للصدوق، ص ۶۸۰؛ عیون أخبار الرضا (علیه السلام)، ج ۱، ص ۲۲۰ و...)»

بدیعی در مبنای حکومت در دنیا است.^{۱۴۰}

■ امام، بلاشک مشمول هدایت خدا بود؛ خدا او را هدایت می‌کرد. خود ایشان هم این معنا را ملتفت بودند و بنده از خود ایشان شنیدم که می‌فرمودند: از اول انقلاب، انسان احساس می‌کند که گویا یک دستی - دست غیبی است یا یک دست هدایتی است - که دارد ما را پیش می‌برد. این همان هدایت الهی است؛ این همان حکمتی است که «^۱ آن نوری است که خدا در دل هر کس که بخواهد، بیاندازد.»^{۱۴۱}

۱. خدا در قلب هر که بخواهد می‌گذارد: (مصباح‌الشریعه، ص ۱۶)

فصل پنجم:

علت فاصله داشتن وضع فعلی با نقطه آرمانی حکومت اسلامی

۱. تحقق اهداف حکومت اسلامی، نیازمند زمانی طولانی

■ تشکیل حکومت برای تحقق آرمان‌هاست. اگر حکومت تشکیل شد، ولی در جهت تحقق آرمان‌ها پیش نرفت، حکومت منحرف است. این یک قاعده کلی است؛ این معیار است. ممکن است تحقق آرمان‌ها سال‌هایی طول بکشد؛ موانع و مشکلاتی بر سر راه وجود داشته باشد؛ اما جهت حکومت – جهت و سمتگیری این قدرتی که تشکیل شده است – حتماً باید به سمت آن هدف‌ها و آرمان‌ها و آرزوهایی باشد که شعار آن داده شده است و داده می‌شود و در متن قرآن و احکام اسلامی وجود دارد. اگر در آن جهت نبود، بلاشک حکومت منحرف است. معیار، این است که عدالت اجتماعی و نظم متکی بر قانون به وجود آید و مقررات الهی همه جا مستقر شود.

چنانچه مقررات الهی مستقر شد؛ نظم متکی به اسلام به وجود آمد و عدالت اجتماعی تحقق پیدا کرد، هنوز یک هدف متوسط، یا در واقع یکی از مراحل راه، طی شده است. مرحله بعد آن است که مردمی که در این نظام، به آسودگی، بی‌دغدغه و با برخورداری از عدل زندگی می‌کنند، برای تخلق به اخلاق حسنه، فرصت و شوق پیدا کنند. این، آن چیزی است که من خواستم امروز روی آن تکیه کنم و می‌خواهم

این نکته را عرض کنم که بعد از تشکیل حکومت، این هدف است. بلکه بعد از تشکیل نظام عادلانه و استقرار عدالت اجتماعی و حکومت واقعاً اسلامی، هدف این است. این، هدف بعدی است. ...البته در یک حکومت جائزانه، این چیزها ممکن است که خیلی خیلی به دشواری به دست آید. همان طور که گفتیم، در نظامی که اساسش بر باطل، ظلم و بر مادی‌گری است - مثل حکومت طواغیت عالم - طبیعی است که این طور چیزها، آسان به دست نمی‌آید؛ اما در یک نظام اسلامی، راحت تر می‌شود به دست آورد و امروز دنیا، به این احتیاج دارد.

جامعه ما باید یک حرکت اساسی را به عنوان متمم اصلی انقلاب بزرگ اسلامی انجام دهد که این حرکت بزرگ، دارای دو مرحله باشد: یکی استقرار نظام و گسترش اخلاق اسلامی در میان خود ما؛ ارزشی شدن خلیفات اسلامی در میان ما مردم. اینها ارزش شود. در طول حکومت طواغیت در این کشور، اینها از ارزش بودن هم افتاده است.^{۱۴۲}

■ پس از تشکیل حکومت حَقَّة نَبی اکرم (صلی‌الله‌علیه‌واله) و حتی سال‌ها بعد از آن بزرگوار - که تا حدود زیادی همان خط و همان طریق در خطوط بارز جامعه رعایت می‌شد - هنوز در جامعه افراد ضعیف و فقیر دیده می‌شدند؛ امیرالمؤمنین (علیه‌الصلاه‌والسلام) را مشاهده می‌کنیم که به خانۀ ایتام و فقرا می‌رفتند؛ کسانی که بچه‌هاشان شب شام نداشتند و مادر با آب گرمی که روی چراغ گذاشته بود، آنها را سرگرم می‌کرد! این حوادث مربوط به چه سال‌هایی است؟ چه قدر از انقلاب پیامبر گذشته بود؟ نزدیک به چهل سال از هجرت پیامبر گذشته بود و این حوادث اتفاق افتاده بود.^{۱۴۳}

■ این، یکی از افتخارات جمهوری اسلامی است که توانسته ولایت اسلامی را پیاده کند. ما هنوز نتوانسته ایم خیلی از احکام اسلامی را به طور کامل تحقق ببخشیم. یک جامعه، تا به طور کامل اسلامی بشود، زمان زیادی لازم است؛ لیکن بحمدالله مسأله حکومت و ولایت، در جامعه اسلامی ما تحقق بخشیده شد. شکل اسلامی، علی‌رغم طرد و

نفی و بغض و عناد قدرت‌های جهانی، در جامعه ما پیاده شد. دشمنان اسلام، مخالفت هم کردند؛ اما بحمدالله روزبه‌روز در جامعه ما، ثابت‌تر و درخشان‌تر و ماندگارتر شده‌است.^{۱۴۴}

■ در نظام اسلامی که مظهر کامل آن، حکومت حضرت بقیه‌الله (ارواح‌نافداه) است، فریب و حيله‌گری برای جلب آراء مردم، خودش جرم است؛ استفاده از قدرت برای به‌دست آوردن پول، یکی از بزرگ‌ترین جرائم است. آن‌جا یاران حضرت مهدی مؤظفند در سطوح پایین زندگی کنند. نظام اسلامی ما پرتو کوچکی از آن حقیقت درخشان است. ما هرگز این ادعا را نکردیم و نمی‌کنیم؛ اما باید نشانه‌ای از او داشته باشیم.^{۱۴۵}

۲. محدودیت اختیارات رهبری در قانون اساسی

● اینکه در این قانون اساسی یک مطلبی ولو به نظر من یک قدری ناقص است و روحانیت بیشتر از این در اسلام اختیارات دارد و آقایان برای اینکه خوب! دیگر خیلی با این روشنفکرها مخالفت نکنند، یک مقداری کوتاه آمدند، اینکه در قانون اساسی هست، این بعضی شئون ولایت فقیه هست نه همه شئون ولایت فقیه، و از ولایت فقیه آن‌طوری که اسلام قرار داده است، به آن شرایطی که اسلام قرار داده است، هیچ کس ضرر نمی‌بیند.^{۱۴۶}

■ همه ما باید به یاد داشته باشیم که اگر این نظام مقدس بتواند جسم و جان انسان‌های تحت قدرت خود را به آرامش و آسایش برساند، فقر و جهل و بی‌ایمانی و تبعیض و بی‌عدالتی را ریشه‌کن کند و در صحنه جهانی، با این دردهای مزمن بشر به مبارزه برخیزد، بزرگ‌ترین خدمت را به تاریخ انسانیت عرضه کرده و راهی تازه به روی آنان گشوده است. این کار، مستلزم آن است که از رهبر تا مسئولان طراز اول و تا آحاد مسئولان، هریک بر حسب مراتب مسئولیت خود، لحظه‌ای از مجاهدت باز نایستند و هیچ تهدیدی را مانع راه خود ندانند و به هیچ وسوسه‌ای تسلیم نشوند.^{۱۴۷}

■ اما اینکه رهبر باید پاسخگوی مشکلات کشور باشد، البته همین طور است و شکی در این نیست؛ قانون هم موازین پاسخگویی را مشخص کرده است. هر کس به هر اندازه که حوزه اختیارات اوست، باید پاسخگو باشد. البته مسئولیت مدیریت انقلاب با مدیریت اجرایی کشور فرق دارد؛ این را توجه داشته باشید. رهبری طبق قانون اساسی در کشور مسئولیت اجرایی ندارد؛ جز در زمینه نیروهای مسلح. مسئولیت اجرایی به عهده قوای سه گانه است، منتها مدیریت انقلاب - که همان رهبری باشد - مسئولیت حفظ جهت گیری انقلاب و نظام را دارد؛ باید مواظب باشد انقلاب و نظام از آرمانها منحرف و منصرف نشود؛ فریب دشمن را نخورد و راه را عوضی نرود؛ اینها مسئولیت های رهبری است. مسئولیت اجرایی به عهده مسئولان اجرایی است و هر کس مسئولیتی دارد، باید طبق مسئولیت خود عمل کند. رهبری نمی آید به وزارت اقتصاد یا بازرگانی بگوید این طوری کن! یا به رئیس جمهور و فلان وزیر و فلان قاضی بگوید: آن طوری کن! اینها کارهایی است که رهبری نباید وارد شود؛ هم بر خلاف قانون است، هم بر خلاف حق و مصلحت. مملکت باید طبق روال قانونی و با مسئولیت های مشخص شده حرکت کند؛ هر کس هم بر خلاف مسئولیتش رفتار کرد، بالاخره تبعه، دنباله و نتیجه ای خواهد داشت که با آن هم طبق قانون باید رفتار کرد. بنابراین مطلب کاملاً روشن است.^{۱۴۸}

■ راجع به صدا و سیما و قوه قضاییه و بنیاد مستضعفان هم که شما فرمودید، روزنامه ها مرتب می نویسند، این هم اشکالی ندارد، هیچ مانعی ندارد؛ چون رهبری که رئیس صدا و سیما نیست؛ رهبری رئیس صدا و سیما را معین می کند. آن چیزی که می شود از رهبری سؤال کرد، این است که آیا شما بهتر از این کسی را نداشتید در آن جا بگذارید، یا ندارید بگذارید؟ رهبری هم باید جواب بدهد. اما اینکه چرا فلان برنامه را دارد، یا چرا خبر را تحریف کرد، یا چرا فلان کرد، اینکه از رهبری سؤال نمی شود؛ یعنی طبق هیچ قانونی، هیچ مقرراتی، هیچ منطقی، از رهبری سؤال نمی شود.^{۱۴۹}

فصل ششم:

انتقاد و سؤال از رهبری

۱. تفاوت «عیب‌جویی» و «سؤال»

■ من البته هیچ‌وقت جلو انتقاد را نگرفته‌ام و کسی را منع نکرده‌ام. انتقاد صحیح و دلسوزانه ضرری ندارد؛ اما این انتقاد بایستی به تخریب نینجامد. بعضی‌ها طوری انتقاد می‌کنند که تخریب است؛ این مصلحت نیست.^{۱۵۰}

■ انتقاد معنایش چیست؟ انتقاد اگر معنایش عیب‌جویی است، این نه چیز خوبی است، نه خیلی هنر زیادی می‌خواهد، نه خیلی اطلاعات می‌خواهد؛ بلکه انسان با بی‌اطلاعی، بهتر هم می‌تواند انتقاد کند؛ کما اینکه الان این مطالبی که شما گفتید، خیلی‌هانش اصلاً درست نیست؛ یعنی پیداست که شما اطلاعاتتان ضعیف است. البته ما در این زمینه، عیب‌اطلاع‌رسانی داریم. مثلاً راجع به نفت پارس، آن چیزی که شما گفتید، این طوری نیست. راجع به بدهی کشور، آن چیزی که شما گفتید، این طوری نیست. مسأله سد، آن چیزی که شما می‌گویید، اصلاً این‌طور نیست؛ شما اطلاعات نادرستی در ذهنتان هست. ببینید آقا جان! انتقاد به معنای عیب‌جویی، اصلاً هیچ لطفی ندارد. شما بنشین از بنده عیب‌جویی کن! من هم از شما عیب‌جویی کنم؛ چه فایده ای دارد؟ نقد، یعنی عیارسنجی؛ یعنی یک

چیز خوب را آدم ببیند که خوب است، یک چیز بد را ببیند که بد است. اگر این شد، آن وقت نقاط خوب را که دید، با نقاط بد جمع‌بندی می‌کند، آن‌گاه از جمع‌بندی باید دید چه حاصل می‌شود.^{۱۵۱}

■ شما می‌گویید چرا به رهبری انتقاد نمی‌کنند! اولاً که عیب‌جویی از رهبری مگر چه حُسنی دارد؟ رهبری‌ای که در نظام جمهوری اسلامی اشاره انگشتش باید بتواند در یک لحظه خطرناک و حسّاس، مردم را به جانفشانی وادار کند، آیا این مصلحت است که یک نفر به میل خودش بیاید بایستد و بدون حق و بدون موجب، نسبت به او بدگویی کند؟! آیا این به نظر شما کار خیلی خوبی است؟! این کار بد است؛ رواج نداشته باشد، بهتر است... من خودم آدمی هستم که سرم برای گفتگو و سؤال شنیدن و انتقاد شنیدن درد می‌کند؛ هیچ ناراحت هم نمی‌شوم. این جلسه‌ای که شما الان این‌جا پیش من دارید، من نظایر این جلسه را - البته با غیر جوانان، احیاناً هم با جوانان - مکرر دارم. افراد می‌آیند اینجا حرف می‌زنند، سؤال می‌کنند، حرف خود را مطرح می‌کنند، اشکال می‌کنند، نامه می‌نویسند، تلفن می‌زنند؛ به من هم خبرش داده می‌شود؛ اما توجه داشته باشید که انتقاد کردن به معنای عیب‌جویی کردن، یک ارزش نیست که ما حالا بگوییم این در جامعه ما نیست. البته این هست و متأسفانه به شکل غیرمنطقی‌اش هم هست! انتقاد معنایش این است که هر انسانی بنشیند عیارسنجی کند، ببیند نقطه ضعف کجاست، نقطه قوت کجاست؛ بعد ببیند این نقطه ضعف - اگر می‌تواند علت‌یابی کند - به کجا برمی‌گردد، سراغ آن‌جا برود؛ یعنی آن ریشه را پیدا کند، اصل را پیدا کند. اگر این کار انجام شود، درست است؛ این همان چیزی است که انسان از جوان توقع دارد؛ درست همان چیزی که جناح‌های سیاسی به این چیزها عقیده‌ای ندارند. جناح‌های سیاسی، یکباره، غالبی، خط‌کشی شده و بدون تمحیض در

مسائل کار می‌کنند.^{۱۵۲}

■ به کسانی که دارند اصل نظام را زیر سؤال می‌برند، عرض کردم، انتقاد از دولت، انتقاد از یک مسئول، انتقاد از فلان دستگاه یا فلان قوه، این یک چیز است؛ انتقاد از اصل نظام و پایه‌های نظام یک حرف دیگر است. این دومی است که امروز دنیا به او همت گماشته؛ این دومی است که امروز عقبه عظیم تبلیغاتی رادیوهای بیگانه و طراحانشان به آن همت گماشته‌اند. شما رادیوهای بیگانه را، تلویزیون‌های گوناگون را، حالا اخیراً شبکه‌های رایانه‌ای و اینترنت و غیره - اینها را خب می‌دانید که چقدر وسیع است - اما از همه اینها مهم‌تر، آن مغزهایی است که پشت سر اینهاست. هر کسی که چهار صفحه روزنامه منتشر کرده باشد می‌داند من چه می‌گویم. اینی که یک برنامه تبلیغاتی - چه در رایانه به صورت شبکه اینترنت، چه در تلویزیون، چه در رادیو، چه در فلان مطبوعه - در دنیا منتشر بشود و پخش بشود، این صورت کار است؛ پشت سر آن یک مغز، یک فکر منسجم، یک تصمیم، یک عزم وجود دارد؛ از او بایستی بیمناک بود؛ حساب او را باید کرد.^{۱۵۳}

۲. لوازم نقد منصفانه

■ ... من که با شما حرف می‌زنم، تقریباً بیست سال در کار اجرایی بوده‌ام، و اگرچه الان وظیفه قانونی رهبری من اجرایی نیست، اما بعضی از کارهای اجرایی - مثل کارهای مربوط به نیروهای مسلح و چیزهای دیگر - به خودی خود متوجه به من است؛ لذا تجربه اجرایی من مستمر است. هشت سال هم رئیس جمهور بودم؛ قبل از آن هم در شورای انقلاب کارهای دولت و همه چیز را انجام می‌دادم. بنابراین، من می‌دانم که وقتی انسان می‌خواهد به یک مسئول ایراد بگیرد که آقا چرا در حوزه کارتان خطا اتفاق افتاد، بایستی تمام موانعی را که در اجرای صحیح کار بر سر راه یک انسان معمولی

وجود دارد، در نظر بگیرد و ببیند که آیا با محاسبه اینها او کوتاهی کرده یا نه؟! اگر کوتاهی کرده، نایستی از او صرف نظر کرد و گذشت؛ این اعتقاد من است. در حوزه اختیارات مستقیم من هم همین طور عمل می شود. من اگر از کسی کوتاهی ببینم و بفهمم تقصیر داشته، اگماض نمی کنم. در مورد مسئولان هم همیشه سفارش می کنم و می گویم که اگماض نکنید. بارها به اشخاص — آقایان وزرا و مسئولان دولت — گفته ام که اگر شما درون خودتان را مورد نظارت و دقت خود قرار ندهید و اشکالات را نبینید، نمی توانید گله کنید که چرا گفتند، چرا دیدند؛ به طور طبیعی خواهند گفت.^{۱۵۴}

فصل هفتم:

آیین ولایت‌مداری

• تمسک به ولایت امیرالمؤمنین چیست؟ یعنی ما همین [۱] این را

بخوانیم و رد بشویم، آن هم تمسک به ولایت امیرالمؤمنین در روزی که ولایت به همان معنای واقعی خودش بوده است، نه تمسک به محبت امیرالمؤمنین، تمسک به محبت اصلاً معنا هم ندارد، تمسک به مقام ولایت آن بزرگوار به اینکه گر چه ما و بشر نمی‌تواند به تمام معنا آن عدالت اجتماعی و عدالت حقیقی را که حضرت امیر قدرت بر پیاده کردنش داشت، نمی‌توانیم ماها و هیچ کس قدرت نداریم که پیاده کنیم؛ لکن اگر آن الگو پیدا شده بود و حالا هم ما باید به یک مقدار کمی که قدرت داریم تمسک کنیم. تمسک به مقام ولایت معنایش این است، که یکی از معانی اش این است که ماضی آن مقام ولایت باشیم، مقام ولایت که مقام تولیت امور بر مسلمین و مقام حکومت بر مسلمین است، این است که اگر چنانچه حکومت تشکیل شد، حکومت تمسکش به ولایت امیرالمؤمنین این است که آن عدالتی که امیرالمؤمنین اجرا می‌کرد، این هم اندازه قدرت خودش اجرا کند. به مجرد اینکه ما بگوییم ما متمسک هستیم به

امیرالمؤمنین، این کافی نیست، این تمسک نیست اصلش. وقتی که حکومت الگو قرار داد امیرالمؤمنین (سلام الله علیه) را در اجرای حکومتش، در اجرای چیزهایی که باید اجرا بکند، اگر او را الگو قرار داد، این تمسک کرده است به ولایت امیرالمؤمنین. اگر چنانچه او الگو نباشد یا اینکه تخلفات حاصل بشود از آن الگوی بزرگ، هزار مرتبه هم روزی بگوید خدا ما را از متمسکین قرار داده است، جز یک کذبی چیزی نیست.^{۱۵۵}

۱. تبیین زیباییها و جاذبههای ولایت فقیه

■ اگر کسی می‌خواهد واقعاً نقش مردم؛ نقش عینی، عملی، حساس باشد و مسأله ولایت فقیه یک مسأله حقیقتاً مردمی و حکومت الهی توأم بشود با جنبه مردمی باشد، باید... برای مردم تبیین کند، برای مردم بیان کند جاذبه‌ها را، چیزهایی که مردم را به شوق می‌آورد. همچنانی که ما برای حج، مردم را تشویق می‌کنیم، ترغیب می‌کنیم، تبیین می‌کنیم، احکام حج را می‌گوییم، فلسفه حج را می‌گوییم. خیلی از غیر معتقدین به حج را وادار به حج رفتن می‌کنیم؛ معتقد به حج می‌کنیم، در مسأله نماز، در مسأله زکات، در مسأله خمس، در جهاد، در همه‌ی موضوعات، برای مردم تشریح می‌کنیم؛ تبیین می‌کنیم؛ مردم وادار می‌شوند، می‌روند جهاد می‌کنند؛ بذل نفس نفیس می‌کنند در راه خدا، خب! در این قضیه «ولایت فقیه» هم می‌خواهید مردم نقش داشته باشند، بسم‌الله! اینجا، جای نقش مردم است! وارد بشوند در این میدان، زیبایی‌های این مسئله را از نظر عقل بشر و منطقی بشری تبیین کنند برای مردم، مردم را در صحنه حاضر کنند تا اینکه حقیقتاً متکی باشد به مردم؛ همان » « و

» « تحقق پیدا بکند؛ تا بشود انقلاب اسلامی، که پیروز شد؛ تا بشود جنگ تحمیلی که پیروز شد؛ تا بشود این نوزده سالی که ما گذرانیدیم که بحمدالله در همهٔ مراحل موفق بودیم... خوب، » « دیگر حالا هر کس هر چه می‌خواهد در این زمینه کار بکند و هر مقداری که فن و هنر و تلاش و توان دارد، بسم الله! این گوی و این میدان؛ حرکت کند! وظیفهٔ همه هم هست؛ البته خبرگان وظیفهٔ مضاعف دارد.^{۱۵۶}

۲. اثبات علمی

■ وقتی ما تبلیغ نکردیم، وقتی ما حقایق را بیان نکردیم، وقتی ما تبیین و دفاع درستی از معارف اسلامی - از خود توحید، از حکومت الهی، از لزوم عبودیت انسان در مقابل خدا، از لزوم تسلیم انسان در مقابل احکام خدا، که پایه‌های اصلی است - نکردیم، تأثیری که از این عدم دفاع و عدم تبیین و عدم توجیه صحیح حاصل می‌شود، محدود به حد خاصی نیست؛ شامل همه است.^{۱۵۷}

■ اگر «خبرگان» در این زمینه‌های مربوط به ولایت فقیه حرف نزنند، تحقیق نکنند و کار نکنند، «ناخبرگان» این کار را خواهند کرد. یعنی نمی‌شود ما بگوییم که هیچ‌کس در این زمینه حرف نزند. بالاخره حرف حساب که نبود، حرف ناحساب مطرح خواهد شد. بسیار بجاست که در این زمینه واقعاً عن تحقیق،^۳ با مطالعهٔ کامل، افراد صاحب صلاحیت بنویسند؛ بگویند؛ تحقیق بکنند؛ تا واقعاً این قضیه که امروز مطرح است، برای مردم روشن بشود.^{۱۵۸}

۱. «كُوْنَا حُضُورُ الْحَاضِرِ وَ قِيَامُ الْحُجَّةِ بِوُجُودِ النَّاصِرِ وَ مَا أَخَذَ اللَّهُ عَلَى الْعُلَمَاءِ أَلَّا يُقَارُوا عَلَى كُفْرِهِ ظَالِمٍ وَ لَا سَعْبٍ مَظْلُومٍ لَأَلْقِيَتْ خَلْقَهَا عَلَى غَارِبِهَا...»؛ اگر این بیعت کنندگان نبودند، و یاران، حجت بر من تمام نمی‌نمودند، و خدا علما را نفرموده بود تا ستمکار شکمباره را برتابند و به یاری گرسنگان ستمدیده بشتابند، رشته این کار را از دست می‌گذاشتم. (نهج البلاغه، خطبه ۳)

۲. «لِمِثْلِ هَذَا فَلْيَعْمَلِ الْعَامِلُونَ»؛ آری، برای مثل این، باید عمل کنندگان عمل کنند! (الصافات: ۶۱)

۳. از روی تحقیق

■ این مسأله، مسأله‌ای نیست که درباره اصل آن، ما دچار مشکلی باشیم و بخواهیم خودمان را جمع و جور کنیم تا مشروعیت آن را اثبات کنیم یا چه. نه! این جزو واضحات اسلام است. اصل ولایت فقیه را هیچ کسی از فقهای اسلام از اول اسلام تا حالا منکر نشده است. در دایره این ولایت، بحث است که البته خوب روشن است. کسانی که به مسأله حکومت فکر نمی‌کنند، کسانی که با مسایل سیاسی در جوامع بشری آشنایی ندارند، کسانی که نمی‌دانند که عمل به دین، متوقف بر حاکمیت دین است. بدون حاکمیت دین، عمل به دین به صورت کامل نه امکان دارد، نه اصلاً قابل تصور است. اینها توقع نیست که دایره ولایت فقیه را در این وسعت بدانند. خوب! این یک مسأله سیاسی است. یک مسأله به معنای بصیرت در امر سیاسی است. این نظر فقهی نیست. بنابراین حالا کسی که این بصیرت را دارد؛ که فقهای ما کسانی بودند، از این قبیل بودند، قبل از دوره ما و زمان ما که شما می‌شناسید آنها را و اسم آنها معروف است، نظرات آنها واضح است و امام بزرگوار در زمان ما و فقهای بزرگ زمان خود ما بر این مسئله اتفاق نظر کردند. این مسأله‌ای نیست که ما مشکلی درباره اصل آن داشته باشیم. البته، درباره فروعش، جزئیاتش - عرض کنم که - مسایلی که در این مجموعه متوجه می‌شود، حتماً باید بحث بشود و اولی به بحث، خبرگان این راه و این رشته هستند، باید بحث کنند.^{۱۵۹}

■ مسأله حکومت و اداره امور جامعه در اسلام، مسأله بسیار مهمی است و اگر منتخبان مردم و خبرگان امت دور هم جمع می‌شوند و درباره این مسئله و حواشی و لوازم آن بحث می‌کنند، هر دقیقه این بحث‌ها می‌تواند مهم و سرنوشت ساز و موجب جلب ثواب الهی باشد؛ چون مسئله بسیار مهم است.^{۱۶۰}

■ انواع شگردهای تبلیغاتی را به کار می‌برند؛ یکی‌اش این حرفی است که حالا تو دهن بعضی آدم‌های ناشی و خام انداختند که «این

ولایت، اهانت به مردم است؛ زیرا که ولایت معنایش این است که مردم قاصرند!... این معنای واضح را، این معنای مترقی را، این فکر برجسته‌ای را که اگر چنانچه برای هرکسی توضیح داده بشود، این در مقابل او تصدیق خواهد کرد و خضوع فکری پیدا خواهد کرد، این را به این شکل دارند درباره‌اش بحث می‌کنند و از این قبیل حرف‌هایی که می‌زنند و ملاحظه می‌کنید، اینها از همان شَعَب نفوذ دشمن در اذهان مردم است که واضحات، اصول واضحی مورد اعتقاد و ایمان مردم را مورد خدشه و مورد مناقشه قرار بدهند؛ اینها را در ذهن مردم تضعیف کنند. به نظر می‌رسد که این کاری که مجلس محترم شما^۱ در سال گذشته یک سمیناری تشکیل دادند و یک بحث‌هایی کردند و این‌طور کارها، کارهای مهمی است. بحث‌های علمی در زمینه ولایت فقیه، آن شقوق مختلف مسأله، در خود این مجلس هم به نظر من در این زمینه بحث‌ها می‌شود کرد. نه فقط بحث علمی، حتی بحث‌های تا حدودی اجرایی در همین زمینه‌ای که برای استحکام فکری، عقیده مردم است.^{۱۶۱}

۳. تبعیت عملی

■ ... در آیه دیگری از قرآن »

«اولی الامر را هم اضافه کرده... می‌توانست خدای متعال بگوید: «و دیگر چیزی به آن اضافه نکند. در آن صورت، لازمش این می‌شد که بعد از آن که پیغمبر را قبول کردند، نسبت به آنچه که نظر پیغمبر هست در زمان حیات پیغمبر شبیه و اشتباهی پیش نمی‌آید و اگر شبه‌ای پیش بیاید به خود پیغمبر مراجعه می‌کنند و قضیه حل می‌شود. اما آن زمانی که پیغمبر حضور ندارد، نسبت به رویه پیغمبر و شیوه پیغمبر قاعدتاً اختلاف نظر

۱. مجلس خبرگان رهبری

۲. از خدا اطاعت کنید و از رسول و اولو الامر خویش فرمان برید. (نساء: ۵۹)

پیش می‌آید. اینجا مرجع کیست؟ این آیه می‌فرماید: مرجع، «اولی الامر» است؛ ولی امر است، با آن شرایطی که برای ولی امر وجود دارد.

... آن کسی می‌تواند مطمئن باشد که اطاعت از پیغمبر می‌کند، که از ولی امر اطاعت بکند. اگر کسی از ولی امری - که شرایط با او منطبق است - اطاعت نکرد، از پیغمبر اطاعت نکرده؛ و الا نمی‌شود کسی بگوید: بنده مطیع پیغمبرم، اما به نظر من، پیغمبر آن جوری می‌گوید.

نه! ولی امر وجود دارد؛ باید ببینید که ولی امر چه می‌گوید؛ هر چه ولی امر گفت، آن حرف پیغمبر است. پیغمبر را آن کسی اطاعت کرده که از ولی امر اطاعت کرده باشد.

لذاست که در زمان جمهوری اسلامی که بحمدلله نظام ولایت فقیه حاکم است و ولی امر ما یک دین‌شناس و یک عالم جانشین پیغمبر است،^۱ با شرایطی که ما برای یک چنین جانشینی قائلیم - از علم در حد اجتهاد، از عدالت که عدالت خودش خیلی مفهوم والایی است و آگاهی به زمان و تدبیر امر و قدرت اداره مسایل کشور - یک چنین کسی وقتی در رأس امور قرار می‌گیرد، او می‌شود ولی امر و اطاعت او، اطاعت پیغمبر است. اگر چنانچه برخلاف امر او - و آنچه مقتضای ولایت امر اوست - کسی عمل بکند، از پیغمبر اطاعت نکرده است. این هم از آن آیه « استفاده می‌شود.^{۱۶۲}

■ از خدا کمک بخواهید، با مسائل سیاسی، به صورت خدایی و صادقانه برخورد کنید. آن مطالبات حقیقی انقلاب را شناسایی کنید. ببینید انقلاب از ما چی مطالبه می‌کند؛ کما اینکه اشتباه در شناخت مطالبات گوناگون، درخواست‌ها، خواست‌ها و شعارها اشکالات بزرگی به وجود می‌آورد. من حالا به شما این کلمه را عرض کنم.

۱. اشاره به امام راحل (قدس سره) است.

درخواست‌های رهبری - که یک خدمت‌گزار، یک طلبهٔ ضعیف بیش نیستیم - مطالبات و درخواست‌هایی که به اقتضای مسئولیت خودم دارم، این مطالبات باید شناخته بشود؛ با مطالبات دسته‌های سیاسی و گروه‌های سیاسی و جناح‌های سیاسی نباید مخلوط بشود. باید دید چه می‌خواهیم ما؟ دنبال چه هستیم؟ هدف چیست؟ اینها خیلی مهم است؛ اینها آن چیزهایی است که می‌تواند شما جوان‌های عزیز را - ان‌شاء‌الله - در صراط مستقیم الهی پیش ببرد.^{۱۶۳}

■ ولایت در یک انسان به معنای وابستگی فکری و عملی هرچه بیشتر روز افزون‌تر با ولیّ است. ولیّ را پیدا کن! ولیّ خدا را بشناس! آن کسی که او ولیّ حقیقی جامعه اسلامی است، او را مشخص کن؛ بعد از آنکه مشخص کردی، شخصاً از لحاظ فکر، از لحاظ عمل، از لحاظ روحیات، از لحاظ راه و رسم و روش، خودت را به او متصل کن! مرتبط کن! به دنبالش حرکت بکن! به طوری که تلاش تو، تلاش او، و جهاد تو، جهاد او، دوستی تو، دوستی او، دشمنی تو، دشمنی او، جبهه‌بندی‌های تو، جبهه‌بندی‌های او باشد؛ این است که آدمی که دارای ولایت است، کسی که ولیّ را بشناسد، فکر ولیّ را بشناسد و با ولیّ، همفکر بشود، عمل ولیّ را بشناسد و با ولیّ هم‌عمل بشود، دنبال او راه بیفتد، خودش را فکراً و عملاً «پیوسته با ولیّ» بخواند؛ چنین کسی دارای ولایت است. ولی ما ولایت را منحصر کردیم فقط بر اینکه در دلمان مهر علیّ بن ابیطالب است و قطره‌های اشک هم برای امیرالمؤمنین می‌ریزیم؛ ولی عمل ما ضد عمل علی و فکر و اندیشه‌مان ضد اندیشهٔ علی است. ما از ولایت، برای خودمان یک افسانه، یک اسطوره و یک خرافه‌ای درست کرده‌ایم و دل خودمان را خوش کردیم که از جمله موالی حضرت علیّ بن ابیطالب (علیه‌السلام) و دارای ولایت هستیم و خوشحالیم که تمام آنچه که برای موالی علیّ بن ابیطالب (علیه‌السلام) هست برای ما نیز به طور مسلم و قطعی هست. خدا می‌داند که این کار، خیلی جفا و ظلم به

حقّ علیّ بن ابیطالب (علیه السلام) است، خیلی ظلم به حق اسلام است؛ چون ولایت مال اسلام است. امام صادق (علیه السلام) ولایت را با عمل می‌داند و می‌گوید: آن کسی که دارای عمل است، ولیّ ما اوست و آن کسی که دارای عمل نیست، عدوّ ما اوست، امام صادق (علیه السلام) ولایت را این‌طور معنی می‌کند. چون ولایت در فرهنگ امام صادق (علیه السلام)، با ولایت در فرهنگ آن جاهل یا مغرضی که دارد به نام امام صادق (علیه السلام) زندگی می‌کند، فرق دارد. ما باید عمیقاً معنی ولایت را بفهمیم، در غیر این‌صورت عمری را به امید بهشت سپری می‌کنیم، در حالی که در موقع جان دادن از بهشت خبری نیست. ولایت یک انسان، پیوستگی و وابستگی مطلق او است به ولیّ^{۱۶۴}.

■ یک عده‌ای خیال می‌کنند، ولایت ائمه یعنی فقط ائمه را دوست بداریم و چقدر اشتباه می‌کنند، ولایت فقط دوست داشتن نیست. مگر در تمام عالم اسلام کسی پیدا می‌شود که ائمه معصومین و خاندان پیغمبر را دوست نداشته باشد؟ پس همه ولایت دارند؟ مگر کسی هست که دشمن اینها باشد؟ مگر همان کسانی که در صدر اسلام با آنها جنگیدند، همه با آنها دشمن بودند؟ خیلی شان اینها را دوست می‌داشتند، اما برای خاطر دنیا حاضر بودند با آنها بجنگند، خیلی شان می‌دانستند اینها دارای چه مقامات و چه مراتبی هستند. وقتی خبر رحلت امام صادق (علیه السلام) را به منصور دادند، بنا کرد به گریه کردن. فکر می‌کنید تظاهر می‌کرد؟ آیا پیش نوکران خودش می‌خواست تظاهر کند؟ پیش ربیع حاجب می‌خواست تظاهر کند؟ تظاهر نبود، واقعاً دلش سوخت، واقعاً حیفش آمد که امام صادق (علیه السلام) بمیرد، اما چه کسی او را کشت؟ خود منصور، خودش دستور داد که امام صادق (علیه السلام) بمیرد. اما چه کسی او را کشت؟ خود منصور! خودش دستور داد که امام صادق (علیه السلام) را مسموم کنند، اما خبر رسید که کار از کار گذشته‌است، قلبش

تکان خورد. پس منصور هم ولایت داشت؟! از همین قبیل است اشتباه آن کسانی که می‌گویند مأمون عباسی شیعه بود، شیعه یعنی چه؟ شیعه یعنی کسی که بداند حق با امام رضا(علیه‌السلام) است؟ فقط همین؟ اگر چنین است پس مأمون عباسی، هارون الرشید، منصور، معاویه، یزید از همه شیعه تر بودند. آیا آن کسانی که با امیرالمؤمنین در افتادند به او محبت نداشتند؟ چرا، غالباً محبت داشتند. پس شیعه بودند؟ پس ولایت داشتند؟! نه! ولایت غیر از این حرف‌ها است، ولایت بالاتر از اینهاست که اگر ولایت علی بن ابیطالب و ولایت ائمه را فهمیدیم که چیست، آن وقت حق داریم به خودمان برگردیم، ببینیم آیا ما دارای ولایت هستیم یا نه؟ آن وقت اگر دیدیم ولایت نداریم از خدا بخواهیم و بکوشیم که ولایت ائمه(علیهم‌السلام) را به دست بیاوریم.^{۱۶۵}

■ مسئله‌ای که بعد از این پیش می‌آید این است که من و شما آیا دارای ولایت هستیم یا نه؟ ممکن است من و شما دارای ولایت باشیم، اما آیا مجموعاً جامعه ما دارای ولایت هست یا نیست؟ ممکن است این سؤال پیش آید مگر این دو یکی نیستند و با هم فرق می‌کنند؟ در جواب باید گفت: بله! اگر یک عضوی به خودی خود سالم باشد، سالم بودن یک عضو اولاً؛ نه به معنای سالم بودن همه بدن است و ثانیاً؛ یک عضو سالم اگر در یک بدن غیر سالم قرار گرفت، نمی‌تواند همه محسنات یک عضو سالم را دارا باشد.

اول ببینیم که یک انسان با ولایت چه جور آدمی است تا بفهمیم آیا من و شما دارای ولایت هستیم یا نه؟ اگر چنانچه ثابت و روشن شد که من و شما دارای ولایت هستیم؛ بعد باید ببینیم که جامعه چگونه باید باشد تا دارای ولایت باشد؟ هیچ مانعی ندارد که یک انسان دارای ولایت، در یک جامعه بی ولایت باشد. البته منظورم از نظر خود ایده است که می‌گویم مانعی و اشکالی ندارد و گرنه خیلی هم اشکال دارد؛ حالا باید به این مسئله پرداخت که وقتی کسی خودش دارای ولایت

بود، آیا دیگر مسئولیتش تمام شده است؟ و همین که خود او دارای ولایت شد ولو اینکه در جامعه محروم و عاری از ولایت زندگی می کند، آیا این زندگی می تواند یک زندگی مطلوب باشد؟ و آیا اگر کسی خودش دارای ولایت بود اما در یک جامعه ای زندگی کرد که آن جامعه بی ولایت بود و او در مقابل بی ولایتی جامعه مسئولیت احساس نکرد، همین عدم احساس مسئولیت، ولایت خود او را هم مصدوم و خراب نمی کند؟ اینها یک چیزهایی است که شما مرد مسلمان و زن مسلمان، مخصوصاً جوان مسلمان باید رویش فکر کنید، ممکن است من آن قدر فرصت و مجال نداشته باشم که تک تک اینها را شرح دهم و اگر بخواهم تک تک اینها را طوری شرح بدهم که مطلب به خوبی و به روشنی بیان شود و آن را همه بفهمند لازم است که روی هر یک از اینها ساعتها بحث کرد که متأسفانه وقت من آن قدرها نیست. این است که من مطلب را به اختصار می گویم و دقت در آن و موشکافی در آن را به خود شما و اگذار می کنم.

حالا می پردازم به اینکه اولاً؛ یک انسان دارای ولایت چگونه انسانی است؟ ثانیاً؛ ما و جامعه و هیأت اجتماعی انسانهایی که یک جا جمع شده ایم چگونه باشیم تا دارای ولایت باشیم و در چه صورت دارای ولایت نخواهیم بود؟ در چه صورتی یک جامعه، یک جامعه ولیّ و متولیّ و موالی، به صورتی که اسلام دستور داده [است] در می آید و در چه صورتی و در چه شرایطی از ولایتی که اسلام گفته محروم می ماند.

مسئله سوم اینکه آیا یک انسانی که دارای ولایت است تکلیف خودش با ولایت داشتن شخص خودش تمام شده است و دیگر تکلیف ندارد که جامعه دارای ولایت بسازد؟ و مسئله چهارم اینکه اگر یک آدمی خودش دارای ولایت بود و در یک جامعه محروم از ولایت زندگی می کرد و احساس تکلیفی نمی کرد که جامعه را دارای ولایت بکند. آیا این احساس تکلیف نکردن، ولایت خود او را هم

مخدوش نخواهد کرد؟ و همین که در فکر نیست که دیگران را هم دارای ولایت کند، همین به فکر نبودن، ولایت او را ضعیف و مخدوش نکرده است؟ اینها مسائلی است که باید بحث کنیم.

وقتی که این بحث کامل شد خود شما این معنای مترقی عالی جالب خردپسند قرآن فرموده حدیث گفته ولایت را، با آن معنایی که آدم تنبلی از کار بگریز راحت طلب سهل گرای سهولت طلب، پیش خودش تصور می کند مقایسه کنید تا ببینید تفاوت ره از کجا تا به کجاست. عده ای خیال می کنند که دارای ولایت بودن به این است که وقتی اسم اهل بیت می آید، کلمه (علیه السلام) را بگوید. خیال می کنند که دارای ولایت بودن به این است که محبت اهل بیت در دل انسان باشد، البته محبت اهل بیت داشتن واجب و فرض است و نام آن بزرگواران را با عظمت بردن، به نام آنها مجلس به پا کردن و از عزا و شادی آنها درس گرفتن، عزای آنها را گفتن، شادی آنها را گفتن، گریستن بر بزرگواری های آنها، بر شهادت های آنها، بر مظلومیت های آنها، همه اینها لازم است؛ اما همه اینها ولایت نیست، ولایت از این بالاتر است. آنکه در مجلس سیدالشهداء می نشیند و اشک می ریزد، کار خوبی می کند، اما نباید اشک ریختن را برای دارا بودن ولایت کافی بداند، آن کسانی که ذهنشان تحت اثر تلقینات و القانات مغرضانه یا جاهلانۀ بعضی از دست های مزدور و مغرض واقع شده است، درست دقت کنند که بعد گفته نشود با گریستن بر سیدالشهداء کسی مخالف است، ما می گوئیم که گریستن بر امام حسین (علیه السلام) گاهی می تواند یک ملت را نجات بدهد، همچنان که توابین رفتند سر قبر حسین بن علی نشستند و ۲۴ ساعت یا ۴۸ ساعت یا سه روز فقط گریه کردند و نتیجه آن گریه ها این شد که پیمان مرگ و خون با هم بستند و گفتند عهد می کنیم که به میدان جنگ برویم و زنده بر نگردیم، این است گریه بر امام حسین، کسی با این مخالف نیست.^{۱۶۶}

■ توصیه من به شما مردم رفسنجان - چه کسانی که اینجا هستید و چه خیل عظیم مردم در آن شهر - این است که در همان خط درست اسلام و انقلاب و ولایت حرکت کنید. اولین شرط برای یک ملت مؤمن این است که اولیای امور خود را در حوزه کارشان صاحب اختیار بدانند. وقتی مصلحت می‌دانند که مأمور و مسئولی را جا به جا کنند، وقتی مردم آن مسئول بالا را می‌شناسند، باید تسلیم باشند. این، یک دستور همیشگی است.^{۱۶۷}

■ همیشه امام صریح و با زبان مردم حرف می‌زنند. آنجایی که امام یک موضع‌گیری می‌کنند، آنجا شما چرا منتظر موضع‌گیری حزب می‌شوید. ما که بارها گفتیم آنچه را که امام می‌گوید، آن خط ماست. ما هم مقلد امامیم، هم امام رهبر ماست؛ یعنی خط و ربطی که امام ترسیم می‌کنند در این جامعه، هم تکلیف سیاسی ماست، هم تکلیف دینی ماست.^{۱۶۸}

■ نظر امام را دقیق بدانید. این هم نمی‌شود گفت - که من گاهی شنیدم از زبان بعضی از برادرها به گوش می‌خورد - که اگر امام جای ما بود، اینجوری فکر می‌کرد؛ اینها حرف مفت است! این حرف را هر کس زد، به خودش برگردانید این حرف را؛ این حرف معنی ندارد! «اگر امام جای ما بود»؛ «اگر امام می‌دانست، اینجوری نظر می‌داد»؛ اینها حرف‌هایی است که قابل قبول نیست.

اگر باب تأویل در کلام امام باز شد، دیگر سنگ روی سنگ بند نخواهد شد؛ هر کسی خواهد گفت که «بگذارید من بروم پیش امام، شرح مطالب را بدهم، آن وقت ببینیم امام چی می‌گوید». اینکه حرف نشد! امام است و رهبر انقلاب! و آن دست نیرومندی که این چرخ را از اول - بدون اینکه ما به ایشان مشورتی بدهیم؛ نظری بدهیم - گردانده؛ ما هم به مرور آمدیم و در جریان امور قرار گرفتیم؛ پشت سر ایشان راه افتادیم. هنر ما این است که پشت سر امام راه افتادیم! هیچ هنری در خط دادن به امام و جهت دادن به امام، کسی

نداشته است]. بنابراین هر چه امام می‌گوید - این را دقیق توجه بکنید - ... امام را اصل بدانید؛ آنی که بایستی اتباع بشود، نظرات حکیمانه امام است. امام واقعاً یک حکیم است و باید تسلیم خطوط کلی‌ای بود که ایشان ترسیم می‌کنند.^{۱۶۹}

۴. دفاع از نظام، اصل ولایت فقیه و شخص ولی فقیه

■ اکنون مدنیت بشری شاهد آن است که کشوری با نظام ولایت فقیه - یعنی حاکمیت دین و تقوا - اداره می‌شود. این، برای بشریت که انواع نظام‌های بشری را آزموده و در هیچ‌یک درمان دردهای اساسی خود را نیافته، آزمایشی مهم و تعیین‌کننده است. همه ما باید به یاد داشته باشیم که اگر این نظام مقدس بتواند جسم و جان انسان‌های تحت قدرت خود را به آرامش و آسایش برساند، فقر و جهل و بی‌ایمانی و تبعیض و بی‌عدالتی را ریشه‌کن کند و در صحنه جهانی، با این دردهای مزمن بشر به مبارزه برخیزد، بزرگ‌ترین خدمت را به تاریخ انسانیت عرضه کرده و راهی تازه به روی آنان گشوده‌است. این کار، مستلزم آن است که از رهبر تا مسئولان طراز اول و تا آحاد مسئولان، هریک بر حسب مراتب مسئولیت خود، لحظه‌ای از مجاهدت باز نایستند و هیچ تهدیدی را مانع راه خود ندانند و به هیچ وسوسه‌ای تسلیم نشوند. این حقیقت نیز اهمیت کار خبرگان منتخب ملت را بیشتر هویدا می‌سازد و بار امانتی را که بر دوش گرفته‌اند، سنگین‌تر می‌کند.^{۱۷۰}

■ خبره جوانان این مملکت و سید فداکاران این ملت، کسانی هستند که در همه حال متوجه باشند که این امانت حاکمیت اسلام که امروز در دست آنهاست، امانتی از همه پیامبران و اولیا و امامان است. این، آرزوی همه کسانی بود که در دوران محرومیت انسان‌ها از حاکمیت الهی، در غربت مردند و در شکنجه‌گاه‌ها رنج کشیدند و آرزو کردند که خدای متعال یک وقت به آنها فرج دهد. این، آرزوی

همه است و نتیجه قرن هاست. باید با همه توان، قدرت، هوشیاری و بیداری، از این محافظت کرد.^{۱۷۱}

■ اصل ولایت فقیه و پیوستن همه راه‌های اصلی نظام به مرکز ولایت، نقطه درخشان نظام اسلامی، و تحقق آن، یادگار ارزنده و فراموش نشدنی حضرت امام خمینی (قدس سره) است. مردم ما در طول یازده سال اخیر، وفاداری و اخلاص کامل خود را نسبت به این اصل، در همه میدان‌ها نشان داده‌اند و امام عظیم‌الشأن ما، خود بزرگ‌ترین مدافع و سرسخت‌ترین پشتیبان این اصل و پذیرای جدی همه آثار و لوازم آن بود. این اصل، همان ذخیره پایان ناپذیری است که باید مشکلات نظام جمهوری اسلامی را در حساس‌ترین لحظات و خطرناک‌ترین گردنه‌های مسیر پرخطر جمهوری اسلامی حل کند و گره‌های ناگشودنی را بگشاید. دفاع غیورانه امام عزیز از مسأله ولایت و رهبری - که بی‌گمان تصدی رهبری به وسیله خود آن بزرگوار، کمترین تأثیری در آن نداشت - ناشی از درک و ایمان عمیق به همین حقیقت بود و امروز این جانب به پیروی از آن بزرگوار، با همه وجود و توان از این اصل و لوازم آن دفاع خواهم کرد و به کمک الهی، به تکلیف خود در همه موارد عمل خواهم کرد.^{۱۷۲}

■ خدشه در التزام به ولایت فقیه و تبعیت از رهبری، خدشه در کلیه نظام اسلامی است و این جانب این را از هیچ کس و هیچ دسته و گروهی تحمل نخواهم کرد. البته امروز بحمدالله و توفیقه، کلیه آحاد و گروه‌های خط امام، ملتزم به ولایت فقیه و تبعیت از رهبری می‌باشند و امید است که زمینه برای رمی افراد و گروه‌ها به عدم التزام به آن، هرگز فراهم نگردد.^{۱۷۳}

■ ضدیت با ولایت فقیه، یعنی ضدیت با اصیل‌ترین و رکن‌ترین اصول و ارکان نظام جمهوری اسلامی.^{۱۷۴}

● نگوئید ما ولایت فقیه را قبول داریم، لکن با ولایت فقیه اسلام

تباه می‌شود. این معنایش تکذیب ائمه است، تکذیب اسلام است و شما من حیث لایشعر این حرف را می‌زنید.^{۱۷۵}

■ من هم مثل یکی از شما، از نظام اسلامی، از رهبری اسلامی و از ولایت فقیه به عنوان ستون فقرات این نظام، باید دفاع کنم.^{۱۷۶}

■ دشمن از نفوذ امام و شخصیت امام و نفوذ رهبری در هر زمانی به شدت صدمه خورده است؛ داغدار است. یکی از نقاطی که دشمن می‌خواهد با آن مقابله کند، مسأله رهبری و نفوذ رهبری است.^{۱۷۷}

■ ... با یک چنین وضعیتی، دشمنی‌ها هم زیاد است. دشمن امروز هم مثل دشمن زمان امیرالمؤمنین نیست که اگر بخواهد شایعه بپراکند مجبور باشد صد نفر را مأمور کند که بیایند در بین مردم شایعه بیندازند، نه آقا یک رادیو را راه می‌اندازد تو همه خانه‌ها آن صدا شنیده می‌شود. امروز این‌جوری است. خب! دریک چنین شرایطی این نکته‌ای است که باید همه به آن توجه کنند. مسأله، مسأله رهبری است، مسأله شخصی نیست. بنده ممکن است خودم دست هر کسی از کسانی را که لایق و شایسته هستند و هر انسان مؤمنی را ببوسم، اما مسأله رهبری مسأله‌ای است که مربوط به شخص من نیست، مربوط به دنیای اسلام است، مربوط به ملت اسلامی است. از حقوق رهبری باید دفاع بشود. رهبری در این‌جا باید بتواند هم آن خط باریک صراط مستقیم از مو باریک‌تر را در داخل کشور حفظ کند، یعنی رعایت حیثیت انسانی، رعایت آزادی انسان، رعایت تقوی، سوق انسان‌ها من‌الظلمات الی النور، اینها را باید انجام بدهد و هم باید در مقابل آن همه ایادی تبلیغ کننده بایستد. این به چه چیزی احتیاج دارد که بتواند این کارها را انجام بدهد؟ به یک اعتبار غیر قابل‌خداشه کردن، این است. این را لازم دارد. باید سخنش جوری باشد که اگر گفت این کار بشود، بشود؛ با میل، با ایمان، با شوق، با محبت؛ نه با زور. اگر این نبود، امام بزرگوار، در این

پانزده سال، در این ده سال حیات مبارک خودش نمی توانست آن جنگ را به آنجا برساند. ما هم نمی توانستیم در این پنج سال گذشته در مقابل این مشکلات ایستادگی کنیم. این را آقایان بدانند و البته می دانید. این لازم است.^{۱۷۸}

■ البته، ما باید بگردیم کسی را پیدا کنیم که بتوان این اعتبار را به او داد. این اعتبار سنگینی است. دست همه کس نمی شود داد. باید دست کسی داد که خاطر جمع باشیم از این ابزار به شدت حساس و بُرّاء، در جای درست استفاده می کند، نه در جای غلط و نه به تبع اهواء نفسانی خود یا اهواء نفسانی دیگران. برای رضای خدا فقط مصرف می کند. این را پیدا کنیم یک چنین کسی را، این را بسپاریم به او، وقتی این ابزار را سپردیم به او، التزام به شیئی، التزام به همه لوازم آن است. یکی از مهم ترین لوازمش این است که عرض کردیم. یعنی هیچ کس باید در هیچ گوشه‌ای از گوشه‌های این مملکت و در هیچ منطقه‌ای از مناطق اراده انسانی - آنچه که خارج از اراده انسان است بحثی درباره اش نیست - کاری نکند که این سرمایه‌ای که باید یک روزی مصرف بشود برای نجات کشور، این سرمایه، اندکی خدشه دار بشود؛ این است. و وظیفه این به عهده شماسست؛ شما آقایان خبرگان رهبری! یعنی قانوناً به دوش شما گذاشته نشده است، اما یکی از وظایف اخلاقی، یکی از وظایفی که به دلالت اقتضا، هرکسی باید این را بفهمد. بر دوش شما همین است. باید در این راه مبارزه کنید، باید برای این کار سرمایه‌گذاری کنید. باید تلاش بشود برای این کار؛ کما اینکه خود بنده هم تلاش می‌کنم. و آلا شما خیال می‌کنید بنده خوشم می‌آید که در یک جمعی یک حرفی بزنم، که احیاناً برمی‌گردد به یک حیثیت شخصی؟! نخیر! برخلاف نفس است، اما واجب و لازم است و باید گفته بشود و می‌گوییم به فضل پروردگار.^{۱۷۹}

■ دشمن را بشناسید؛ دشمن استکبار جهانی است؛ دشمن

امریکاست؛ دشمن صهیونیست‌ها هستند. برای مبارزه با انقلاب، انواع و اقسام روش‌ها را دشمن تجربه کرده است. این دفعه به خیال خود یک روش مؤثرتری را خواستند تجربه کنند و آن هدف گرفتن رهبری است. یقیناً بعد از مطالعه زیاد و با اطلاع از اوضاع و احوال گوناگونی و البته خبرهای راست و دروغی، توانسته‌اند به این نتیجه برسند که باید رهبری را هدف قرار داد؛ حالا چرا؟ برای خاطر اینکه می‌دانند، اگر در کشور، یک رهبری مقتدر وجود داشته باشد، همه توطئه‌های آنها نقش بر آب خواهد شد. و آلا اینها با شخص طرف نیستند؛ شخص برای اینها مهم نیست؛ هر کسی که باشد. کما اینکه همین کسانی که امروز به این زبان خشن حرف می‌زنند، این‌جور ناجوانمردانه، سیل تهمت و افترا را روانه می‌کنند، همین‌ها با امام مگر طرف نشدند؟ همین‌ها با امام هم طرف شدند. دل امام را پر کردند از خون که امام در آن نامه^{۱۸۰} به آن اشاره کردند. با رهبری مخالفند، چون می‌دانند رهبری در جامعه اسلامی و ایران اسلامی گره‌گشاست. رهبری یعنی آن نقطه‌ای که هر جایی که دولت - هر دولتی - مشکلی داشته باشد، مشکلات لاعلاج دولت، به دست رهبری حل می‌شود. هر جایی که تبلیغات دشمن، کاری کند که مردم را به دولت‌ها بخواهد بدبین کند، این‌جا نفس رهبری است که حقیقت را برای مردم روشن می‌کند، توطئه دشمن را بر ملا می‌کند. مگر ندیدید این چند ساله درباره دولت‌ها، دولتمردان، مسئولان، چه می‌کردند و چگونه سعی می‌کردند تبلیغات دروغ، ترقندهای گوناگونی را رایج کنند تا مردم را مأیوس کنند. آنجایی که می‌خواهند مردم را مأیوس کنند، رهبری است که به مردم امید می‌دهد. آنجایی که یک توطئه سیاسی بین‌المللی می‌خواهند برای ملت ایران بوجود بیاورند، رهبری است که قدم جلو می‌گذارد و تمامیت انقلاب را در مقابل توطئه قرار می‌دهد و مثل همین قضیه اخیر اروپا که ملاحظه کردید، دشمن را وادار به عقب نشینی می‌کند.

آن جایی که می‌خواهند در بین جناح‌های گوناگون مردم اختلاف ایجاد کنند، رهبری است که می‌آید دست‌ها را در دست هم می‌گذارد؛ مایه الفت می‌شود؛ مانع از تفرقه شود. آنجایی که می‌خواهند صندوق‌های انتخابات را خلوت کنند، مردم را از حضور پای صندوق‌ها و رأی‌دادن مأیوس کنند، رهبری است که به مردم دلگرمی می‌دهد؛ می‌گوید: انتخابات وظیفه است؛ مردم اعتماد می‌کنند، وارد می‌شوند، حماسه عظیمی می‌آفرینند. آنجایی که جایگاه ابراز نظر مردم در مسائل انقلاب است، مردم چشمشان به دهان رهبری است. در زمان امام راحل، این را بارها تجربه کردند و تو دهنی خوردند، به لطف پروردگار بعد از رحلت امام راحل هم با کمک مردم، با محبت مردم، با همکاری مردم، ده‌ها بار با همین کیفیت و همین شیوه، پیوند جوشیده استوار میان مردم و رهبری توانسته است، مشت محکم به دهان دشمن بزند. لذا بسیار طبیعی است که با رهبری بد باشند، کینه عمیق داشته باشند؛ جای تعجبی ندارند؛ البته رهبری «مقتدر». چرا؟! یک رهبری بی‌حال بی‌جان بی‌حضور که از جایی خبر ندارد، راحت می‌شود ذهنش را عوض کرد، راحت می‌شود او را به اشتباه انداخت، یک چنین رهبری ضعیفی باشد، نه! خیلی برایشان اهمیت ندارد. اما اگر قرار شد رهبری مقتداری که اسلام می‌گوید، مردم می‌خواهند، انقلاب طلب می‌کند، قانون اساسی حکم می‌کند، اگر این جور رهبری لازم باشد، البته با آن مخالفند؛ حق دارند مخالف باشند؛ من تعجب نمی‌کنم از اینکه اینها رهبری را هدف قرار بدهند.^{۱۸۱}

■ مرجع تقلید آگاه برای مردم، از هر نعمتی بالاترست. مرجع تقلید آگاه، مرجعی که فریب نمی‌خورد، مرجعی که تبلیغات دشمن ذهن او را نمی‌سازد، مرجعی که تحلیل سیاسی خود را از رادیوی اسرائیل نمی‌گیرد، خیلی ارزش دارد. دیدید مراجع چطور ایستادند در مقابل این زمزها و شایعه‌های دشمن‌ساز، بعد هم حوزه قم، روحانیت قم،

بعد هم شهرهای مهم کشور و شهرهای مختلف کشور، موضع خودشان را مشخص کردند؛ معلوم شد ملت ایران بیدار است. انصافاً، هم ملت، هم مسئولین، هم روحانیون موضع بسیار خوبی نشان دادند. من از یکایک آنها تشکر می‌کنم، نه به خاطر شخص. این‌جا مسأله شخص نیست عزیزان من! من هم مثل یکی از شما از نظام اسلامی، از رهبری اسلامی، از ولایت فقیه به عنوان ستون فقرات این نظام باید دفاع کنم. وظیفه من است؛ تکلیف شرعی است؛ مسئله شخصی نیست؛ به خاطر مسئولیت سنگینی است که من دارم.^{۱۸۲}

■ مسئولیت رهبری، حفظ نظام و حفظ انقلاب است. اداره کشور به عهده این آقایان مسئولین کشور است که شماها باشید. هر کدام در بخش خودتان اداره می‌کنید کشور را، رهبری شغل اصلی‌اش این است که مراقب باشد این بخش‌های مختلف، آهنگ ناساز با نظام و با اسلام و با انقلاب نزنند؛ هر جا چنین آهنگی بوجود بیاید، جای حضور رهبری است. رهبری یک شخص نیست، یک آدم، یک طلبه، یک علی خامنه‌ای یا علی خامنه‌ای‌های فراوان دیگری که هستند، رهبری یک عنوان است یک شخصیت است، یک حقیقت برگرفته از ایمان و محبت و عشق و عاطفه مردم است، این است رهبری. یک آبروست. صدها مثل علی خامنه‌ای در راه، جانشان را می‌دهند؛ آبروشان را هم می‌دهند؛ اهمیتی هم ندارد. بنده که چیزی نیستم، امام بزرگوار ما هم که امامت امت بود، امام به معنای حقیقی کلمه بود برای این امت، امام دل‌های ما بود، او هم همین جور بود؛ او حاضر بود آبرویش را بدهد برای حفظ نظام و حفظ رهبری نظام. و این، حضور دارد، این حضور را با این حرف‌هایی که می‌زنند، با این کارهایی که می‌کنند، نتوانسته‌اند و نخواهند توانست از بین ببرند.^{۱۸۳}

پی نوشتها

۱. بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در اولین دیدار با نمایندگان مجلس هشتم ۱۳۸۷/۳/۲۱
۲. بیانات رهبر معظم انقلاب در دیدار عمومی مردم چالوس و نوشهر ۱۳۸۸/۷/۱۵
۳. صحیفه نور، ج ۴، ص ۲۱۲
۴. پیام رهبر معظم انقلاب به حجاج بیتالله الحرام ۱۳۸۴/۱۰/۱۹
۵. صحیفه امام، ج ۵، ص ۳۹۸
۶. بیانات رهبر معظم انقلاب در دیدار استادان و دانشجویان قزوین ۱۳۸۲/۹/۲۶
۷. بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار اعضای ستاد ارتحال حضرت امام(ره) ۱۳۸۰/۳/۱۲
۸. صحیفه امام، ج ۴، ص ۳۳۴
۹. صحیفه امام، ج ۴، ص ۴۶۰
۱۰. در خطبه‌ی نماز جمعه ۱۳۶۲/۵/۱۴
۱۱. صحیفه نور، ج ۴، ص ۳۷
۱۲. بیانات رهبر معظم انقلاب در اجتماع بزرگ مردم شهرستان کاشان و آران و بیدگل ۱۳۸۰/۸/۲۰
۱۳. بیانات رهبر معظم انقلاب در صحن جامع رضوی ۱۳۸۴/۱/۱
۱۴. سخنرانی رهبر معظم انقلاب در دیدار با مسئولان و کارگزاران نظام جمهوری اسلامی، در آستانه‌ی یازدهمین سالگرد پیروزی انقلاب اسلامی ایران ۱۳۶۸/۱۱/۹
۱۵. صحیفه امام، ج ۲۰، ص ۴۵۹
۱۶. بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در اولین دیدار با نمایندگان مجلس هشتم ۱۳۸۷/۳/۲۱
۱۷. بیانات رهبر معظم انقلاب پس از مراسم تنفیذ حکم ریاست جمهوری آقای سید محمد خاتمی ۱۳۸۰/۵/۱۱
۱۸. صحیفه نور، ج ۹، ص ۲۵۳
۱۹. امام خمینی، کتاب ولایت فقیه، ص ۴۴
۲۰. بیانات رهبر معظم انقلاب در مراسم پانزدهمین سالگرد ارتحال امام خمینی(ره) ۱۳۸۳/۳/۱۴
۲۱. بیانات در جلسه پرسش و پاسخ با مدیران مسؤول و سردبیران نشریات دانشجویی ۱۳۷۷/۱۲/۰۴
۲۲. بیانات رهبر معظم انقلاب در دیدار استادان و دانشجویان قزوین ۱۳۸۲/۹/۲۶
۲۳. کتاب «حکومت در اسلام»، مقالات، ص ۳۳؛ بیانات رئیس جمهور (آیه الله خامنه‌ای)
۲۴. صحیفه امام، ج ۴، ص ۳۶۷
۲۵. صحیفه امام، ج ۱۱، ص ۳۴

۲۶. بیانات رهبر معظم انقلاب پس از مراسم تنفیذ حکم ریاست جمهوری آقای سید محمد خاتمی
۱۳۸۰/۵/۱۱
۲۷. بیانات رهبر معظم انقلاب در دیدار کارگزاران نظام، به مناسبت «عید غدیر» ۱۳۷۵/۲/۱۸
۲۸. بیانات رهبر معظم انقلاب در خطبه‌های نماز جمعه تهران ۱۳۸۲/۱۱/۲۴
۲۹. بیانات رهبر معظم انقلاب در مراسم پانزدهمین سالگرد ارتحال امام خمینی (ره) ۱۳۸۳/۳/۱۴
۳۰. پیام رهبر معظم انقلاب به مناسبت افتتاح چهارمین دوره مجلس خبرگان رهبری ۱۳۸۵/۱۲/۱
۳۱. بیانات رهبر معظم انقلاب در خطبه‌های نماز جمعه تهران ۱۳۸۲/۱۱/۲۴
۳۲. صحیفه امام، ج ۱۴، ص ۱۶۵
۳۳. صحیفه امام، ج ۵، ص ۲۴۴
۳۴. بیانات رهبر معظم انقلاب در دیدار مسئولان و کارگزاران نظام جمهوری اسلامی ایران ۱۳۷۹/۹/۱۲
۳۵. بیانات رهبر معظم انقلاب در اجتماع بزرگ مردم شهرستان کاشان و آران و بیدگل ۱۳۸۰/۸/۲۰
۳۶. بیانات رهبر معظم انقلاب در دیدار اقشار مختلف مردم، به مناسبت ۱۹ دی ماه، سالروز قیام مردم قم
۱۳۸۰/۱۰/۱۹
۳۷. بیانات رهبر معظم انقلاب در سخن جامع رضوی ۱۳۸۴/۱/۱
۳۸. متن کامل خطبه‌های نماز جمعه تهران به امامت مقام معظم رهبری ۱۳۷۸/۳/۱۴
۳۹. بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در مراسم دیدار سفرا و کارداران وزارت امور خارجه ۱۳۷۲/۶/۴
۴۰. بیانات مقام معظم رهبری در خطبه‌ی نماز جمعه ۱۳۶۲/۲/۳۰
۴۱. سخنرانی رهبر معظم انقلاب در جمع مسئولان استان خراسان ۱۳۶۵/۴/۲۸
۴۲. بیانات مقام معظم رهبری در خطبه‌ی نماز جمعه ۱۳۶۳/۱۰/۷
۴۳. خطبه‌های نماز جمعه ۱۳۶۶/۱۱/۲
۴۴. سخنرانی رهبر معظم انقلاب در چهارمین کنفرانس اندیشه‌ی اسلامی پیرامون حکومت اسلامی
۱۳۶۴/۱۱/۱۰
۴۵. بیانات رهبر معظم انقلاب در دیدار مسئولان و کارگزاران نظام جمهوری اسلامی ایران به مناسبت
عید سعید غدیر ۱۳۷۶/۲/۶
۴۶. بیانات رهبر معظم انقلاب پس از مراسم تنفیذ حکم ریاست جمهوری آقای سید محمد خاتمی
۱۳۸۰/۵/۱۱
۴۷. سخنرانی رهبر معظم انقلاب در دیدار با مسئولان و کارگزاران نظام جمهوری اسلامی ایران، به
مناسبت عید سعید غدیر ۱۳۶۹/۴/۲۰
۴۸. صحیفه امام، ج ۴، ص ۴۹۲
۴۹. امام خمینی، کتاب ولایت فقیه، ص ۳۸
۵۰. بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در اولین دیدار با نمایندگان مجلس هشتم ۱۳۸۷/۳/۲۱
۵۱. بیانات رهبر معظم انقلاب در دیدار استادان و دانشجویان قزوین ۱۳۸۲/۹/۲۶
۵۲. بیانات رهبر معظم انقلاب در دیدار مسئولان و کارگزاران نظام جمهوری اسلامی ایران ۱۳۷۹/۹/۱۲
۵۳. بیانات رهبر معظم انقلاب در دیدار اقشار مختلف مردم، به مناسبت ۱۹ دی ماه، سالروز قیام مردم قم
۱۳۸۰/۱۰/۱۹
۵۴. بیانات رهبر معظم انقلاب در اجتماع بزرگ مردم شهرستان کاشان و آران و بیدگل ۱۳۸۰/۸/۲۰
۵۵. امام خمینی، کتاب ولایت فقیه، ص ۴۶
۵۶. خطبه‌های نماز جمعه ۱۳۶۶/۱۱/۱۶
۵۷. صحیفه امام، ج ۹، ص ۳۳۷
۵۸. صحیفه امام، ج ۶، ص ۵۹ (معرفی آقای مهدی بازرگان به عنوان نخست وزیر دولت موقت)

۵۹. بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار اعضای مجلس خبرگان ۱۳۷۶/۱۱/۱۵
۶۰. پیام رهبر معظم انقلاب به کنفرانس بین‌المجالس اسلامی ۱۳۷۸/۲/۲۵
۶۱. بیانات رهبر معظم انقلاب در دیدار مسئولان شوراهای اسلامی شهر و بخش سراسر کشور ۱۳۷۸/۳/۴
۶۲. صحیفه نور، ج ۱۳، ص ۷۰
۶۳. صحیفه نور، ج ۵، ص ۲۳۷
۶۴. صحیفه نور، ج ۲، ص ۲۵۹
۶۵. بیانات رهبر معظم انقلاب در سخن جامع رضوی ۱۳۸۴/۱/۱
۶۶. صحیفه نور، ج ۱۰، ص ۱۸۱
۶۷. صحیفه نور، ج ۱۰، ص ۱۸۱
۶۸. صحیفه نور، ج ۲، ص ۲۶۰
۶۹. پیام رهبر معظم انقلاب به مناسبت اولین سالگرد ارتحال حضرت امام خمینی (ره) ۱۳۶۹/۳/۱۰
۷۰. صحیفه نور، ج ۱۹، ص ۳۶
۷۱. صحیفه نور، ج ۱۹، ص ۲۳۹
۷۲. بیانات رهبر معظم انقلاب در دیدار مسئولان و کارگزاران نظام جمهوری اسلامی ایران ۱۳۷۹/۹/۱۲
۷۳. بیانات رهبر معظم انقلاب در مراسم دیدار گروه کثیری از سپاهیان و بسیجیان در مشهد ۱۳۷۸/۶/۱۰
۷۴. بیانات رهبر معظم انقلاب در خطبه‌های نماز جمعه تهران ۱۳۷۹/۹/۲۵
۷۵. صحیفه نور، ج ۷، ص ۶
۷۶. سخنرانی رهبر معظم انقلاب در دیدار با اقشار مختلف مردم (روز بیست‌وسوم ماه مبارک رمضان) ۱۳۶۹/۱/۳۰
۷۷. سخنرانی رهبر معظم انقلاب در دیدار با اعضای جامعه روحانیت مبارز و مجمع روحانیون مبارز تهران، علما و ائمه جماعت و جامعه واعظ تهران و اعضای شورای هماهنگی سازمان تبلیغات اسلامی، در آستانه ماه محرم ۱۳۶۸/۵/۱۱
۷۸. بیانات رهبر معظم انقلاب در مراسم شانزدهمین سالگرد ارتحال امام خمینی (ره) ۱۳۸۴/۳/۱۴
۷۹. بیانات رهبر معظم انقلاب در دیدار اعضای مجلس خبرگان ۱۳۸۱/۱۲/۱۳
۸۰. بیانات رهبر معظم انقلاب در خطبه‌های نماز جمعه ۲۱ رمضان ۱۳۸۰/۹/۱۶
۸۱. بیانات رهبر معظم انقلاب در مراسم شانزدهمین سالگرد ارتحال امام خمینی (ره) ۱۳۸۴/۳/۱۴
۸۲. بیانات رهبر معظم انقلاب در دیدار با مسئولان وزارت امور خارجه و سفرا و کارداران جمهوری اسلامی ایران ۱۳۷۰/۴/۱۸
۸۳. بیانات رهبر معظم انقلاب در دیدار با مسئولان و کارگزاران نظام جمهوری اسلامی ایران به مناسبت عید سعید مبعث ۱۳۷۵/۹/۱۹
۸۴. بیانات رهبر معظم انقلاب در خطبه‌های نماز جمعه تهران ۱۳۷۹/۹/۲۵
۸۵. بیانات رهبر معظم انقلاب در دیدار اقشار مختلف مردم ۱۳۷۷/۷/۲۹
۸۶. امام خمینی، تفسیر سوره حمد، ص ۱۷۴
۸۷. خطبه‌های نماز جمعه تهران به امامت مقام معظم رهبری حضرت آیت الله خامنه ای ۱۳۷۷/۲/۱۸
۸۸. بیانات رهبر معظم انقلاب در دیدار وزیر و مسئولان «وزارت ارشاد» و اعضای «شوراهای فرهنگ عمومی کشور» ۱۳۷۴/۴/۱۹
۸۹. بیانات رهبر معظم انقلاب در دیدار اعضای مجلس خبرگان ۱۳۸۱/۱۲/۱۳

۹۰. بیانات رهبر معظم انقلاب در خطبه‌های نماز جمعه تهران ۱۳۷۵/۱۱/۱۲
۹۱. سخنرانی در دیدار با مسئولان و کارگزاران نظام جمهوری اسلامی، در آستانه یازدهمین سالگرد پیروزی انقلاب اسلامی ایران ۱۳۶۸/۱۱/۹
۹۲. بیانات رهبر معظم انقلاب در دیدار اقشار مختلف مردم به مناسبت میلاد حضرت علی (علیه‌السلام) ۱۳۸۷/۴/۲۶
۹۳. بیانات رهبر معظم انقلاب در دیدار «هیأت دولت» در آغاز کار دوره دوم ریاست جمهوری آقای «هاشمی رفسنجانی» ۱۳۷۲/۶/۳
۹۴. امام خمینی، کتاب ولایت فقیه، ص ۳۸
۹۵. صحیفه نور، ج ۷، ص ۱۵
۹۶. بیانات رهبر معظم انقلاب در دیدار با مسئولان و کارگزاران نظام جمهوری اسلامی ایران به مناسبت عید سعید مبعث ۱۳۷۵/۹/۱۹
۹۷. بیانات رهبر معظم انقلاب در دیدار با مسئولان وزارت امور خارجه و سفرا و کارداران جمهوری اسلامی ایران ۱۳۷۰/۴/۱۸
۹۸. سید علی خامنه ای (رهبر معظم انقلاب)، کتاب ولایت، ص ۱۸-۱۴
۹۹. خطبه‌های نماز جمعه تهران ۱۳۶۸/۷/۲۸
۱۰۰. بیانات رهبر معظم انقلاب در دیدار اعضای هیئت دولت ۱۳۸۸/۶/۱۸
۱۰۱. بیانات رهبر معظم انقلاب پس از مراسم تنفیذ حکم ریاست جمهوری آقای سید محمد خاتمی ۱۳۸۰/۵/۱۱
۱۰۲. بیانات رهبر معظم انقلاب در مراسم شانزدهمین سالگرد ارتحال امام خمینی (ره) ۱۳۸۴/۳/۱۴
۱۰۳. بیانات رهبر معظم انقلاب در دیدار اعضای شورای تأمین استانها ۱۳۷۹/۱۱/۲۵
۱۰۴. بیانات رهبر معظم انقلاب در دیدار جمعی از اعضای «نیروی انتظامی»، کارکنان «سازمان تأمین اجتماعی»، «سازمان بهزیستی» و اساتید و دانشجویان دانشگاهها ۱۳۷۳/۴/۲۹
۱۰۵. بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار با ارتش ۱۳۸۲/۱/۲۷
۱۰۶. پیام رهبر معظم انقلاب به مناسبت اولین سالگرد ارتحال حضرت امام خمینی (ره) ۱۳۶۹/۳/۱۰
۱۰۷. بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار مدیران صدا و سیما ۱۳۸۱/۱۱/۱۵
۱۰۸. سخنرانی رهبر معظم انقلاب در دیدار با فضلا، طلاب و اقشار مختلف مردم قم، به مناسبت سالگرد قیام نوزدهم دیماه ۱۳۶۹/۱۰/۱۹
۱۰۹. بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار با کارگران، کشاورزان، صنعتگران و بازاریان ۱۳۸۰/۸/۱۴
۱۱۰. سخنرانی در دیدار با مسئولان و کارگزاران نظام جمهوری اسلامی ایران، به مناسبت عید سعید غدیر ۱۳۶۹/۰۴/۲۰
۱۱۱. بیانات در دیدار مسئولان و کارگزاران نظام، به مناسبت عید غدیر خم ۱۳۷۱/۰۳/۳۰
۱۱۲. بیانات در دیدار کارگزاران نظام، در روز «عید غدیر» ۱۳۷۳/۰۳/۰۸
۱۱۳. دیدار هزاران نفر از قشرهای مختلف مردم به مناسبت عید سعید غدیر خم ۱۳۸۷/۰۹/۲۷
۱۱۴. سخنرانی در دیدار با مسئولان و کارگزاران نظام جمهوری اسلامی ایران، به مناسبت عید سعید غدیر ۱۳۶۹/۰۴/۲۰
۱۱۵. بیانات رهبر معظم انقلاب در اجتماع بزرگ زائران و مجاوران حضرت علی بن موسی الرضا علیه‌السلام در روز عید سعید غدیر خم ۱۳۸۰/۱۲/۱۲
۱۱۶. بیانات در دیدار مردم پاکدشت، در سالروز عید سعید غدیر ۱۳۸۳/۱۱/۱۰
۱۱۷. بیانات رهبر معظم انقلاب در دیدار اعضای مجلس خبرگان رهبری ۱۳۸۸/۷/۲

۱۱۸. بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در جمع بسیجیان بمناسبت هفته بسیج ۱۳۷۶/۹/۵
۱۱۹. دیدار هزاران نفر از قشرهای مختلف مردم به مناسبت عید سعید غدیر خم ۱۳۸۷/۰۹/۲۷
۱۲۰. بیانات در دیدار مسئولان و کارگزاران نظام، به مناسبت عید غدیر خم ۱۳۷۱/۰۳/۳۰
۱۲۱. بیانات رهبر معظم انقلاب در دیدار اعضای هیأت علمی کنگره امام خمینی(ره) ۱۳۷۸/۱۱/۴
۱۲۲. بیانات رهبر معظم انقلاب ۱۳۸۲/۳/۱۴
۱۲۳. سخنرانی رهبر معظم انقلاب در دیدار با جمع کثیری از دانشگاہیان و طلاب حوزه‌های علمیه ۱۳۶۸/۹/۲۹
۱۲۴. بیانات در دیدار گروه کثیری از پاسداران به مناسبت سالروز میلاد امام حسین (علیه السلام) و روز پاسدار ۱۳۸۱/۷/۱۷
۱۲۵. بیانات رهبر معظم انقلاب ۱۳۶۸/۳/۱۶
۱۲۶. بیانات رهبر معظم انقلاب ۱۳۶۸/۳/۱۸
۱۲۷. بیانات رهبر معظم انقلاب در خطبه‌های نماز عید سعید فطر ۱۳۸۳/۸/۲۴
۱۲۸. خطبه‌های نماز جمعه تهران ۱۳۶۹/۱/۱۰
۱۲۹. بیانات رهبر معظم انقلاب در خطبه‌های نماز جمعه تهران ۱۳۸۴/۵/۲۸
۱۳۰. بیانات رهبر معظم انقلاب در دیدار با نمایندگان و کارکنان مجلس شورای اسلامی ۱۳۷۸/۳/۱۰
۱۳۱. بیانات رهبر معظم انقلاب در دیدار با اعضای حزب و اعضای نهادهای انقلابی ۱۳۶۳/۶/۸
۱۳۲. بیانات رهبر معظم انقلاب در دیدار با رفیق دوست وزیرسپاه و معاونین وزارتخانه ۱۱/۱۰/۶۱
۱۳۳. سخنرانی رهبر معظم انقلاب در مراسم بیعت جمع کثیری از مردم استان همدان و شهرهای ساری و ساوه ۱۳۶۸/۴/۵
۱۳۴. پیام رهبر معظم انقلاب به مناسبت اولین سالگرد ارتحال حضرت امام خمینی(ره) ۱۳۶۹/۳/۱۰
۱۳۵. بیانات رهبر معظم انقلاب در دیدار رئیس‌جمهور و اعضای هیأت دولت به مناسبت آغاز هفته دولت ۱۳۷۷/۶/۲
۱۳۶. بیانات رهبر معظم انقلاب در دیدار نمایندگان مجلس شورای اسلامی ۱۳۸۴/۳/۸
۱۳۷. بیانات رهبر معظم انقلاب در دیدار کارگزاران نظام و سفرای کشورهای اسلامی در ۱۷ ربیع‌الاول ۱۳۸۴/۲/۶
۱۳۸. بیانات رهبر معظم انقلاب در درس تفسیر سوره‌ی مجادله ۱۳۶۱/۲/۱۷
۱۳۹. بیانات مقام معظم رهبری در خطبه‌ی نماز جمعه ۱۳۶۲/۲/۳۰
۱۴۰. بیانات رهبر معظم انقلاب در دیدار اعضای هیأت علمی کنگره امام خمینی(ره) ۱۳۷۸/۱۱/۴
۱۴۱. بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در جمع علمای روحانیون استان چهارمحال و بختیاری (شهرکرد) ۱۳۷۱/۷/۱۵
۱۴۲. بیانات رهبر معظم انقلاب در دیدار با مسئولان و کارگزاران نظام جمهوری اسلامی ایران به مناسبت عید سعید مبعث ۱۳۷۵/۹/۱۹
۱۴۳. بیانات رهبر معظم انقلاب در دیدار با اعضای شورای مرکزی و مسئولان کمیته امداد امام خمینی(ره)، به مناسبت سالگرد تأسیس این نهاد ۱۳۷۰/۱۲/۱۲
۱۴۴. سخنرانی رهبر معظم انقلاب در دیدار با مسئولان و کارگزاران نظام جمهوری اسلامی ایران، به مناسبت عید سعید غدیر ۱۳۶۹/۴/۲۰
۱۴۵. بیانات رهبر معظم انقلاب در دیدار ائمه‌المراتب مختلف مردم به مناسبت نیمه شعبان در مصالای تهران ۱۳۸۱/۷/۳۰
۱۴۶. صحیفه نور، ج ۱۱، ص ۱۳۳
۱۴۷. پیام رهبر معظم انقلاب به دومین دوره‌ی مجلس خبرگان رهبری ۱۳۶۹/۱۲/۱

۱۴۸. بیانات رهبر معظم انقلاب در جلسه پرسش و پاسخ دانشجویان دانشگاه شهید بهشتی ۱۳۸۲/۲/۲۲
۱۴۹. بیانات در جلسه پرسش و پاسخ با مدیران مسئول و سردبیران نشریات دانشجویی ۱۳۷۷/۱۲/۰۴
۱۵۰. پاسخهای رهبر معظم انقلاب اسلامی به پرسشهای دانشجویان در دانشگاه صنعتی شریف ۱۳۷۸/۹/۱
۱۵۱. بیانات رهبر معظم انقلاب در جلسه پرسش و پاسخ با مدیران مسئول و سردبیران نشریات دانشجویی ۱۳۷۷/۱۲/۴
۱۵۲. بیانات رهبر معظم انقلاب در جلسه پرسش و پاسخ با مدیران مسئول و سردبیران نشریات دانشجویی ۱۳۷۷/۱۲/۴
۱۵۳. بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار نمایندگان مجلس شورای اسلامی ۱۳۸۰/۳/۷
۱۵۴. بیانات رهبر معظم انقلاب در جلسه پرسش و پاسخ با مدیران مسئول و سردبیران نشریات دانشجویی ۱۳۷۷/۱۲/۴
۱۵۵. صحیفه نور، ج ۱۸، ص ۱۲۷
۱۵۶. بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار اعضای مجلس خبرگان ۱۳۷۶/۱۱/۱۵
۱۵۷. سخنرانی رهبر معظم انقلاب در آغاز هفتمین گردهمایی ائمه جمعی سراسر کشور ۱۳۷۰/۶/۲۵
۱۵۸. بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار اعضای مجلس خبرگان ۱۳۷۶/۱۱/۱۵
۱۵۹. بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار با اعضای مجلس خبرگان ۱۳۷۵/۱۱/۲۵
۱۶۰. بیانات رهبر معظم انقلاب در دیدار اعضای مجلس خبرگان ۱۳۸۱/۱۲/۱۳
۱۶۱. بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار اعضای مجلس خبرگان رهبری ۱۳۷۴/۱۲/۸
۱۶۲. بیانات رهبر معظم انقلاب در رابطه با پرتوی از قرآن ۱۳۶۲/۹/۲۵
۱۶۳. بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار اعضای اتحادیه دانشجویان سراسر کشور ۱۳۷۹/۲/۲۸
۱۶۴. سید علی خامنه ای (رهبر معظم انقلاب)، کتاب ولایت، ص ۲۳ و ۲۴
۱۶۵. سید علی خامنه ای (رهبر معظم انقلاب)، کتاب ولایت، ص ۲۳ و ۲۴
۱۶۶. سید علی خامنه ای (رهبر معظم انقلاب)، کتاب ولایت، ص ۶۴-۶۰
۱۶۷. سخنرانی رهبر معظم انقلاب در دیدار با گروهی از روحانیون و مردم رفسنجان ۱۳۶۸/۷/۲۱
۱۶۸. بیانات رهبر معظم انقلاب در دیدار با دبیران حزب جمهوری اسلامی سراسر کشور ۱۳۶۳/۶/۲۹
۱۶۹. بیانات رهبر معظم انقلاب در دیدار با نمایندگان جهادهای دانشگاهها به همراه اعضای دفتر مرکزی ۱۳۶۲/۱۰/۲۳
۱۷۰. پیام رهبر معظم انقلاب به دومین دوره مجلس خبرگان رهبری ۱۳۶۹/۱۲/۱
۱۷۱. بیانات رهبر معظم انقلاب در مانور عظیم عاشورا توسط «سپاه پاسداران انقلاب اسلامی» ۱۳۷۴/۳/۲۵
۱۷۲. پیام رهبر معظم انقلاب به نمایندگان مجلس شورای اسلامی و مردم ایران درباره حفظ وحدت و یکپارچگی، حمایت از دولت، جایگاه مجلس شورای اسلامی و دفاع از اصل ولایت فقیه ۱۳۶۸/۱۰/۱۸
۱۷۳. پیام رهبر معظم انقلاب به نمایندگان مجلس شورای اسلامی و مردم ایران درباره حفظ وحدت و یکپارچگی، حمایت از دولت، جایگاه مجلس شورای اسلامی و دفاع از اصل ولایت فقیه ۱۳۶۸/۱۰/۱۸
۱۷۴. بیانات رهبر معظم انقلاب در دیدار با اعضای هیأت مرکزی نظارت بر انتخابات چهارمین دوره مجلس شورای اسلامی ۱۳۷۰/۱۲/۴
۱۷۵. صحیفه نور، ج ۹، ص ۱۷۰
۱۷۶. بیانات رهبر معظم انقلاب در جمع بسیجیان به مناسبت هفته بسیج ۱۳۷۶/۹/۵
۱۷۷. بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار مهمانان خارجی دهه فجر و اقشار مختلف مردم روز نیمه شعبان ۱۳۷۱/۱۱/۱۸

۱۷۸. بیانات رهبر معظم انقلاب در دیدار اعضای مجلس خبرگان رهبری ۱۳۷۲/۱۰/۸
۱۷۹. بیانات رهبر معظم انقلاب در دیدار اعضای مجلس خبرگان رهبری ۱۳۷۲/۱۰/۸
۱۸۰. نامه ۱۳۶۸/۱/۶؛ صحیفه امام، ج ۲۱، ص ۳۳۰
۱۸۱. بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در جمع بسیجیان بمناسبت هفته بسیج ۱۳۷۶/۹/۵
۱۸۲. بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در جمع بسیجیان بمناسبت هفته بسیج ۱۳۷۶/۹/۵
۱۸۳. بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار با مسئولان و کارگزاران نظام ۱۳۷۹/۴/۱۹